۹۳۹

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۰۴

رده‌بندی دیویی: ۱۲۹۶ س ۱۶۲ ن ۹۱۴/۰۴ مرجع ☐

سرشناسه: ناصرالدین قاجار، شاه ایران، ۱۲۴۷-۱۳۱۳ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: [سفرنامه ناصرالدین شاه]

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: اهتمام صنیع الدوله تاریخ نشر: ۱۲۹۲ ق

صفحه شمار: ۲۵۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱ x ۳۲ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: میرزا رضاخان نائینی تاریخ ثبت: مرداد ۱۳۱۱

یادداشتها: ۱. عنوان دیگر: سفرنامه اروپا / سفرنامه فرنگ / سفرنامه فرنگستان. ۲. این کتاب سفرنامه دوم ناصرالدین شاه به فرنگ است.

موضوع(ها): ۱. اروپا - سیر و سیاحت - قرن ۱۹ م.

شناسه(های) افزوده: الف. نائینی، رضا، واقف.

ب. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده. تاریخ فهرستنگاری: شهریور ۸۹

سفرنامه یادداشتها: ۳. ملحقه موالی (لاتین)
۴. اسکن شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب سفرنامه فرنگ ناصری فارسی سفر دوم
مصنف
مؤلف بقلم خود ناصرالدین شاه
خطی
چاپی سنگی نستعلیق تهران
سال ۱۳۴۸ خورشیدی بررسی شد

سال چاپ یا تحریر ۱۲۹۶ ق عدد اوراق
جزء کتب تاریخ شماره عمومی ۳۰۴
شماره عمومی ۳۵۶۸ شماره قبض
واقف میرزا رضاخان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱
طول ۳۲ عرض ۲۱ کنجه

۶۹۸۴۳

بابا خان

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۲۵۶۸

بسم الله الرحمن الرحیم

روز پنجشنبه سلخ ربیع الاول پانزده روز از عید نوروز گذشته صبح زود توپ اعلام سفر فرنگستان
که مدتی بود مصمم شده بودیم انداخته شد از در باب همایون بیرون آمدیم نایب السلطنه
و مستوفی الممالک و سپهسالار اعظم و جمیع نوکرها در باب همایون حاضر بودند سوار اسب شده از
دروازه گمرک بیرون رفتیم هوا از گرد و خاک تیره و تار بود قشون و افواج هم تا آنطرف امامزاده حسن
صف کشیده بودند معتمد الملک که در طهران نایب مناب سپهسالار اعظم است با صاحبمنصبان نظام و توپخانه
و افواج و سواره و غیره ایستاده بودند سواره و پیاده زیاد خیلی خوب منظم بودند پس از سان قشون و
گذشتن از صفوف افواج و سوار بکالسکه نشسته مستوفی الممالک و شاهزادگان و وزرا و رجال دولت
مرخص شده رفتند و ما راندیم برای قریه حسین آباد حاجی سلیمان خان شب را آنجا ماندیم

جمعه غره ربیع الثانی بقریه کرج رفتیم شنبه دویم منزل سنقرآباد بود یکشنبه سیم از آنجا
بکازران سنگ رفتیم نایب السلطنه و همراهان او که در رکاب بودند از اینجا مرخص شده مراجعت کردند
اعتضاد الدوله هم که با نایب السلطنه بود مرخص شده رفت

دوشنبه

دوشنبه چهارم بقزوین رفتیم اردو را در هزارجریب قرب شهر است زده بودند

سه شنبه پنجم در هزارجریب اتراق شد باد شدیدی می آید این روزنامه را امروز در هزارجریب می نویسیم
خبر تلگرافی امروز از طهران رسید که والده اعتضاد الدوله که از صبایای نایب السلطنه مرحوم بود
فوت شده است حاجی ملا هادی مدرس هم در طهران مرحوم شده خلاصه انشاء الله تعالی
از سر حد همراهانی که بفرنگستان خواهند آمد و کسانی که بطهران مراجعت خواهند کرد خواهیم نوشت

چهارشنبه ششم هم در هزارجریب اتراق شد متصل بادی می آمد و هوا گرد و خاک دمه و سرد بود
پنجساعت بغروب مانده رفتیم بشهر از محله راه کوشک بدولتخانه رفته در اطاق کرسیه که دیوانخانه
و دار الحکومه عضد الدوله است نشستیم علما و شاهزادگان و اعیان قزوین بحضور آمدند عصری
مراجعت باردو شد ضیاء الملک حاکم گیلان که دیروز از گیلان آمده بحضور رسید

پنجشنبه هفتم بقریه سیاه دهن که آخر خاک قزوین است رفتیم پنج فرسنگ راه است تمام راه
جلگه و صحرای بسیار خوب سبز و خرم و پر گل است دهات آباد از محال قاغازان و دشت آبی
قزوین سر راه و کنار صحرا بود و اغلب مال امین الرعایا و منسوبان اوست سیاه دهن
هفتصد خانوار است جمعیت زیاد و باغات بسیار دارد ابوالقاسم خان نواده ناصر الملک
در نهارگاه دیده شد بچاپاری از راه آذربایجان بپاریس برای تحصیل میرود حالا اول شکوفه
همه جاست طهران هم روزیکه بیرون آمدیم شکوفه زرد آلو و آلوچه و بادام بار شده بود

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

جمعه هشتم بقصبه ابهر میرویم متجاوز از هفت فرسنگ راه است بکالسکه نشسته راندیم طرف
دست راست راه کم آبادی است اما سبزه و گل و بوته دارد و تا یکفرسنگ منتهی بکوهستان میشود
اما کوههای بی برف راه کرسکین طرف دست راست و آن راه نزدیکتر است اما کالسکه
نمیرود تلگراف و چاپارخانه و آمد و رفت عمومی از همین راه سیاه دهن است طرف دست
چپ زمینش کود تر و محال خررود و قزوین است دهات آباد حاصلخیز پر جمعیت دارد مثل نرجه
و نهاوند ضیاآباد فارسی جین خالصه وغیره نهاوند بغله کوه افتاده است پیدا بود اما تا کوه
دو فرسنگ بیشتر راه و کوههای برف دار است و پشت آن کوه خاک خرقان است دست
راست صحرایش آهو دارد آخر خاک قزوین فارسی جین است اول خاک خمسه قروه این دهات
از رود ابهر مشروب میشود همه دهات جمعیت زیاد و باغات خوب و اشجار شکوفه دار داشت
دست راست مقابل قروه کوهی سنگی پیدا بود معروف به شترکوه که شبیه است بکوهان شتر
بعد از قریه قروه قجر و قمج آباد وغیره است تا میرسید به شریف آباد خالصه تیول اجودان مخصوص
که دیه معتبری است بعد با ابهر رسیدیم که قصبه بسیار بسیار معتبر و مثل شهریست مساجد و حمامها
و کاروانسراهای متعدد دارد اردو را نیمفرسنگ هم بالاتر از قصبه ابهر زده بودند راه دور و جای
بدی بود مهدی قلیخان و سپاری اصلان و حسینقلی خان پیش بشکار آهو رفته بودند عصری با

کمال

کمال خستگی آمده هیچ شکاری هم نکرده بودند آهو پیدا کرده اما بجلگه رم داده بودند دو آهو سوارهای بختیاری
زده بودند یک ماده آهوی خسته هم بچاره آمده جلو کالسکه صنیع الدوله خوابیده محقق پیاده شده
با سپاچمه زده بود عباس میرزا و مظفر الملک و علینقی خان و بابر میرزا که در ابهر می نشینند
و میرزا ابوالفتوح امام جمعه ابهر در راه بحضور رسیدند

شنبه نهم در ابهر اتراق شد باد زیاد می آمد اینجاها بسیار بد باد است

یکشنبه دهم به صاین قلعه خالصه که تیول اصطبل توپخانه است باید برویم بضیاء الملک حاکم گیلان
نشان تمثال التفات شد بکالسکه نشسته راندیم راه امروز صحرای وسیع مسطح پر سبزه ایست
دست راست بفاصله یکفرسنگ و دو فرسنگ کوههای بزرگ برف دار است و پشت این
کوهها خاک طارم است دهات میرشکار از قبیل چرگر و آلوند و خراسانلو وغیره دست چپ
رودخانه ابهر است آب رودخانه در این فصل بقدر پنجاه سنگ بلکه زیادتر و گل آلود بود اما تابستان
دو سه سنگ بیشتر نمی آید قنوات خوب معتبر دارند که این همه باغات را از قنوات آب میدهند
قدریکه راندیم بخرم دره رسیدیم که قدری از آن خالصه است اربابی هم دارد اما عجب دره ایست
باغات و اشجار زیاد دارد یکفرسنگ طول باغات است تازه درختها سبز شده کم کم برف هم توی دره
بود بعضی از صاحبمنصبان فوج دویم خاصه که با فوج مأمور و روانه طهران هستند در اینجا بحضور رسیدند
از اینجا تا پای کوه یکدو فرسنگ مسافت زمینه این کوهها نرم است زراعت دیمی زیاد میکنند

پشت این کوهها باز خاک خمسه و از محال خدابنده است و بزینه رود که متصل بخاک همدان میشود
در دامنه کوهی پیدا و دهی مشرف بر آن بود قلعه روی تپه داشت مشهور به سپاس که تماماً
مال عباسقلیخان دو دانگه بوده او مرده است و حالا امام جمعه خمسه و بعضی از سوارهای میرشکار دارند
بعضی دهات دیگر هم بود خلاصه از ختم دره گذشته بده هیدج رسیدیم دهی است بسیار معتبر
و باغات زیاد دارد قبل از رسیدن به هیدج در نزدیک رودخانه نهار افتادیم قنات بسیار
معتبری که بقدر چهار سنگ آب داشت برودخانه جاری بود این قنات متعلق بحرم دره است از
هیدج که قدری گذشتیم بده کوچکی که نصیر آباد میگویند رسیدیم در دست چپ واقع مال حبیب الله خان
و برادر میرشکار و بعضی دیگر است بعد رسیدیم بصاین قلعه که منزل است باد شدیدی آمده
و می آید که اوقات را بر همه تلخ کرده است هیچکس هیچکاری نمیتواند بکند همه چادرها و تجیرها خوابیده است

دوشنبه یازدهم باید برویم بسلطانیه صبح بکالسکه نشسته راندیم صحرا بسیار خوب
و صاف و سبز و پر علف و پر گل و بوته است دست چپ و راست از اوایل راه الی نیم فرسنگ
و یکفرسنگ منتهی بکوههای برف دار میشود قدری که رفتیم از سمت کوههای دست راست آب
صاف زیادی بقدر ده سنگ می آمد قدری دیگر که راندیم سیلاب پر زوری جاری بود
باز قدری که راه طی شد آب صاف تندی می آمد بعد از آن باز سیلابی جاری بود معلوم شد
منبع ابهر رود از کوههای دست راست دیه چرگر میرشکار در دامنه کوه پیدا بود یکفرسنگ

ازراه

از راه دور است بدست راست دوربین انداختم خانههای متعدد توی دره و تپه پیدا بود که تقریباً
دویست باب خانه بنظر آمد اما درخت و سبزه بسیار کم دارد مثل اینست که نباشد رسیدیم بحمید آباد
دیه سپهسالار اعظم که مال مجدالدوله مرحوم بوده و سپهسالار اعظم خریده است باغی با کلاه فرنگی
دارد اینجا نهار خوردیم حالا اول بنفشه اینجاست بنفشه خوشرنگی دارد از ابهر رود آورده اند
بعد از نهار سوار شده قدری که راندیم بحسین آباد میرزا محمد حسین حاکم کاشان رسیدیم در صحرای دست
چپ هنوز برف بود کوههای دست چپ همه زراعت دیم است تا رسیدیم بدیه سلطانیه گنبد
شاه خدابنده خراب ولی باز برپا و آثار قدیمش نمایانست اما انشاءالله باید تعمیر بشود رسیدیم بعمارت
سلطانیه پیاده شده رفتیم بالا سپهسالار اعظم ملک آرا را بحضور آورده بود همه جا را گشته آمدیم
پایین سوار شده رفتیم بچادر که در چمن پای عمارت زده اند حاجی محمد حسن خان پیشخدمت که مدتی است
در خمسه است عصری دیده شد امروز باز باد بسلطانیه می آمد شب ایستاد هنوز درختهای اینجاها
برگ نکرده است امروز در بین راه یک برآمدگی کوچکی بقدر ده وجب از زمین دیده شد بالای آن
که میروند گنبد شاه خدابنده پیداست اینجا را کدوک الله اکبر میگویند آنطرف تپه هر چه آب
جاری میشود داخل زنجانه رود شده بزنجان میرود و اینطرف تپه هر چه آب جاریست بسمت رودخانه
ابهر رود میریزد عجب آنست این تپه کوچک که منبع این آبهاست چندان ارتفاعی ندارد و از
هیچ طرف نسبت بسایر اراضی تفاوتی چندان ندارد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

سه شنبه دوازدهم امروز باید بزنجان برویم از سلطانیه الی زنجان چهار فرسنگ و نیم است اردو را
نیم فرسنگ هم بالاتر از شهر در باغ حسین آباد ملکی پاشاخان سرتیپ پسر مظفر الدوله مرحوم زده بودند
که پنج فرسنگ تمام راه بود بکالسکه نشسته راندیم صحرای سلطانیه خیلی باصفاست دیشب رعد
و برق شد باران هم گاه گاهی می آمد روز هم گاهی ابر بود گاهی آفتاب جلگه بسیار خوبیست تمامش
یا چمن است یا زراعت مرغهای قزلاق خیلی خوب میخواندند قدریکه راه رفتیم بدهی رسیدیم
که اسمش الکی و مال مظفر الملک است کوههای دست راست برف دارد الی یکفرسنگ و نیم
مسافت کوههای دست چپ هم برف دارد اما دورتر است در چمنی بنهار افتادیم رودخانه سمان آرچی
که زنجان رود است جلو بود این رودخانه چون از چمن میگذرد باتلاق سختی است که اسب از آن
نمیگذرد عرض رودخانه هم کم است اینجاها زیاده از پنج ذرع نیست اما از زنجان و پائین تر که میرسد
کم کم آبهای دیگر هم داخل و مخلوط بآن شده بزرگ و عریض میشود مرغابی و بعضی طیور دیگر زیاد داشت
تا اینجا که بنهار افتادیم دو فرسنگ راه آمده بودیم همه جا زمین مسطح از اینجا بعد دره و ماهور شد
و کم کم بکوه دست راست نزدیک و از کوههای دست چپ دور میشدیم تا از پل سه چشمه که سر رودخانه
ساخته اند گذشتیم رودخانه بدست چپ افتاد چشمهای زیاد از چمن در آمده جزء رودخانه میشد از سیلابها
و رودخانهای متعدد هم گذشتیم که همه از طرف کوههای دست راست جاری و داخل این رودخانه
میشد بعد از گذشتن از پل بفاصله دو میدان اسب تپها و ماهورهای بزرگ پیدا شد و حایل گردید

مابین کوههای بزرگ دست چپ و این تپها که معبر بود تا قریب بشهر زنجان نزدیک شهر دره و ماهورها
پست و هموار و کم کم مفقود و منتهی بصحرا گردید و باز کوههای برف دار دست چپ پیدا شد دست
راست هم تپه داشت اما کوچکتر است و زودتر پست و مساوی با صحرا میشود و کوههای دست راست
هرچه بشهر زنجان نزدیک میشود کم کم کوچکتر و کم برف تر میگردد خلاصه مسافت زیادی که راندیم
بدیه دیزه رسیدیم که مسکن و محل نشیمن علینقی خان سرتیپ است خود او هم با پسرش همانجا بحضور
آمدند علینقی خان بسیار مرد درست نجیبی است ابتدای آبادی و باغات زنجانه رود از دیزه است
دیزه دیه بزرگ پرجمعیتی است خلاصه راندیم تا بشهر زنجان رسیدیم باغات زیاد در درهها و
کنار رودخانه دارند درخت هلو تازه شکوفه کرده تبریزی هنوز هیچ سبز نشده بود اهل شهر همه
باستقبال بیرون آمده بودند جمعیت زیادی دارد از شهر گذشته بحسین آباد مزبور که منزل ما بود رسیدیم
جای باصفائی است چادر ما را کنار دریاچه طولانی زده بودند امروز از دیزه باینطرف الی
حسین آباد لاینقطع باران بارید مردم تر شدند ابوالقاسمخان را که نوشته بودیم بچاپاری بپاریس میرود
هنوز اینجاست شب را الی صبح باران آمد همه زمین گل مردم تر سرمای شدیدی شد
دیگر روز هم که چهارشنبه سیزدهم بود لابد اینجا اتراق شد دیشب از باران همه چادرها خوابیده
و مردم صدمه خورده بودند

روز پنجشنبه چهاردهم باید برویم به نیک پی هوا صاف و آرام اما بسیار سرد بود سوار

کالسکه شده راندیم از باغ حاجی زمان عبور شد شکوفه زیادی داشت راه پست و بلند است برودخانه
نزدیک شدیم کنار رودخانه دهات و باغات خوب زیاد است اول دو ده بود متصل بهم
کوشکان می گفتند خالصه دیوان و تیول حسنخان مهاجر است بسیار دهات پر اشجار خوبی است
بعد ده باری است آنهم خالصه و تیول رکن الدوله است باغات و اشجار زیاد دارد بعد از این ده
ده چسر ملکی مظفرالملک است در باغات اینجا نهار افتادیم بسیار سرد بود بعد از نهار بکالسکه
نشسته راندیم طرفین راه همه دره و ماهور است تا میرسید بکوههای بزرگ ده کافذ پشت کوههای
دست چپ است کوه دست چپ که تا اینجا راست بطرف مغرب کشیده بود در محاذی ده
ینگجه یک قله کوه بزرگ بلند سخت پر برفی متشکل شده مشهور بکوه دمرلو که ییلاق شاهسونهاست
و از آنجا رشته کوه از طرف مغرب منحرف شده رو بجنوب میرود خلاصه از دره گذشتیم که رودخانه
سپارمیاق لو از آن جاری بود و میرفت تا برنجانه رود داخل میشد خیلی آب داشت قدریکه رفتیم راه
از رودخانه کم کم الی دو فرسنگ دور و مایل بطرف دست راست شد بعد از رودخانه ینگجه گذشتیم
این رودخانه هم خیلی آب دارد و برنجانه رود میریزد و همه این آبها داخل قزل اوزن شده و بسفید
رود ریخته منصب بدریای خزر میشود جمیع راه اینجاها دره و ماهور است خلاصه دوباره برودخانه
نزدیک شده تا بارود ور رسیدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادرها را لب رودخانه زده اند
ده نیک پی بزرگ است یک کاروانسرای کهنه قدیم دارد که در زمان سلطنت شاه صفی اول

بحکم

بحکم آن پادشاه بدست میرزا محمد تقی اصفهانی صدر اعظم در شهور سنه یکهزار و چهل و نه هجری بنا
شده است در این اطراف ایلات رشوند قشلاق دارند

جمعه پانزدهم به آق مزار که از املاک مظفرالملک است رفتیم یعنی چون بسرچم دور بود آق مزار را
میان منزل قرار داده و سیورسات جمع کرده بودند بالاتر از آن دهی هست که سرده میگویند
اینجا از اراضی انجاست چاپارخانه دارد خلاصه همه جا از کنار رودخانه میرفتیم طرفین راه دره و ماهور
اما همه سبز و پر گل است بوته گل سرخ امروز دیده شد انواع گلهای دیگر هم بود از زرد و سفید لاله
کوچک و بزرگ بعضی کوهها و زمینها خاک است مثل شوره زار اما هیچ سنگ در این صحراها نیست
یا چمن و سبزه و گل است یا شوره زار که اسب فرو میرود و براحت میرود راه سه فرسنگ بود اول
عصر بمنزل رسیدیم

شنبه شانزدهم بسرچم که ده امیرآخور است باید برویم بکالسکه نشسته دست راست راه را گرفته
رفتیم دره و ماهور زیاد دارد اما زمین خاک نرم خوبیست اسب براحت راه میرود گل و بوته
و گیاه از هر قسم خرگوش روباه باقرقرا بلدرچین لاک پشت زیاد دارد یک بلدرچین
مهدیقلیخان زد خیلی سواره رفته نزدیک دهی نهار افتادیم اطفال ده را که در صحرا اشنگ
تازه می چیدند خواسته اسم ده را پرسیدیم گفتند سره خوش است این دره و ماهورهای دست
چپ و راست شبیه هم و هر دو طرف قشلاق شاهسون دیزن است کوههای برف دار بزرگ

از جلو یعنی از سمت آذربایجان پیدا بود حسنعلی خان جنرال اجودان گفت پشت این کوهها اردبیلست
و اینطرفش گرمرود دست چپ کوههای برف دار بزرگ از دور پیدا بود گفتند کوههای تخت
سلیمان و افشار است که ییلاق ایلات ذیرن است خلاصه بعد از نهار خیلی رانده تا آمدیم سر
جاده بکالسکه نشستیم تا نزدیک رودخانه رسیده قدری دیگر که راه رفتیم از دور پیدا شد اردو را
بالای دیه سیرچم زده‌اند بعد از ورود بمنزل باران شدیدی آمد و بعد هوا باز شد امروز دست چپ راه
دیه قرابوته و شمیا بوده است اما من ندیدم

یکشنبه هفدهم باید بجمال آباد که خاک آذربایجان و شقاقیست برویم صبح زود از خواب برخاسته
سوار کالسکه شده راندیم عباس میرزا مرخص شده رفت بقدر نیم فرسنگی که رفتیم باز کنار
رودخانه و طرفین راه همان تپه و کوههای نرم خاکی بود بعد از دست راست پیچیده بدره افتادیم
و رودخانه از نظر غایب شد و در دست چپ ماند قدری که با کالسکه از گدوک سربالا رفتیم آنطرف
جلگه و صحرای هموار پدید آمد همین گدوک کوچک سرحد خاک خمسه و آذربایجان است
خاک آذربایجان صحرائیست صاف و مسطح وسیع و سبز پر گل و علف برخلاف راه دیروز که خاک
خمسه بود اما در تابستان از این صحراها بواسطه گرمائی باد و پشه وکس نمیتوان عبور کرد خلاصه بسیار
صحرای باصفائی بود اما باز دره و ماهور و راه کالسکه پست و بلندی داشت از کالسکه پائین آمده
سوار اسب شدم جمال آباد و اردو پیدا بود منزل امروز سه فرسنگست اکبر میرزا حاکم اینجا بحضور

رسید

رسید کاروانسرای بزرگی از قدیم در جمال آباد هست که در زمان شاه عباس ثانی اغورلو خان امیر دیوان
بحکم آن پادشاه در سنه یکهزار و شصت و چهار بنا کرده است چادر ما را توی باغی زده‌اند شکوفه هلو
و سیب و بادام و بعضی میوه‌جات دیگر داشت اسفند هنوز اینجاها گل نکرده است نزدیکی جمال آباد
دهی است اسمش کوشین آقا محمد علی آبدارباشی میگفت دنبلان بسیار خوب دارد و آورده بود
دنبلان تازه خوب بزرگ

دوشنبه هیجدهم باید برویم بمیانج صبح برخاسته سوار اسب شدم از دیه جمال آباد عبور شد
خانوار چندانی ندارد چند خانه خوب قلیخان قره سوران و بعضی دیگر در آنجا ساخته اند از دیه بآنطرف
راه همه دره و ماهور بود تا یکفرسنگی که رانده برودخانه قزل اوزن که از طرف جنوب بسمت شمال
مشرق جاریست رسیدیم میرزا جعفر سلماسی برادر میرزا مهدی که نوکر قدیم ماست با حاجی مطلب خان
تفنگدار کنار رودخانه بحضور رسیدند بعد از پل گذشتیم پل سه چشمه ایست که چشمه وسط خیلی
بزرگست رودخانه هم آب زیادی داشت خلاصه صحرا همه سبزه و گل است اما تابستان
اینجاها خیلی گرم و بدهوا میشود آنطرف پل گدوک قافلان کوه است رفتیم بالا راهش خوبست
کوهش نرم و سبز و پر گل و شبیه بگدوک خرزانست قدری از گدوک بالا رفته نهار افتادیم خاک
این کوه قرمز و بنفش و رنگهای مختلف است بعد از نهار سوار شده راندیم دست راست روی
کوه قلعه سخت قدیم کهنه ایست معروف بقلعه دختر با دوربین ملاحظه شد حالا هم چندان خرابی.

ندارد بعضی جاهای این راه را بواسطهٔ گل سنگفرش کرده‌اند معلوم میشود در باران و برف این راه
خیلی گل میشود کوهش خیلی خاک نرمی دارد اسب فرو میرود و سمت قزل اوزن هیچ چشمه
و آبی ندارد که برودخانه جاری شود مگر از سمت میانه آب بسیار کم گل آلودی برودخانه میریخت
خلاصه بسر گردنه که رسیده دیدیم جمعی ایستاده‌اند معلوم شد ولیعهد و صاحبدیوان و صدر الدوله
و عمله جات ولیعهد هستند از بالای گردنه جلگهٔ میانه و صحرای گرمرود و کوه بزکوش و رودخانه
میانه با آب زیاد و فی الحقیقه تمام صفحهٔ آذربایجان پیدا بود خوب منظری داشت رودخانهٔ میانه
هم باندک مسافتی در آخر قافلان کوه متصل بقزل اوزن شده و بگیلان میرود در حقیقت قافلانکوه
در وسط این دو رودخانه جزیره مانند واقع شده است سرچشمهٔ رودخانهٔ میانه از کوههای هشترود
و گرمرود و ترکمان چای وغیره است خلاصه سرازیری زیادی طی شد منصور میرزا پسر اسکندر میرزای
مرحوم پای گردنه بحضور رسید بجلگه که رسیدیم قدری بکالسکه نشسته نزدیک پل میانه که
سواره و جمعیتی ایستاده بودند دوباره سوار اسب شده با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان
و دیگران صحبت کنان میرفتیم دستهٔ غلامان کشیکخانه با یوزباشیها که مرخص و روانهٔ آذربایجان
بودند و سوارهٔ افشار ارومی و سوارهٔ اینانلو و افشار صاین قلعه وغیره که جمعیت زیادی میشدند
قریب پل همه صف کشیده بودند از پل گذشتیم آب این رودخانه قدری بیشتر از قزل اوزن
بود پلش بیست و سه چشمه دارد آنطرف پل سکنهٔ میانج ایستاده بودند اردو را در میدان آب

پائین تر از میانه در جای باصفائی زده بودند راه امروز چهار فرسنگ
سه شنبه نوزدهم باید رفت بصومعهٔ علیا که دهٔ ملکی صاحبدیوان است اگرچه راه راست نزدیک
از میانه الی ترکمان است اما چون بد بوده و کالسکه نمیرفته این راه را که در حقیقت بیراهه است
برای کالسکه ساخته‌اند راه پائین تا همین صومعه هم دو فرسنگ نزدیکتر است این راهی که ساخته‌اند
الی صومعه پنج فرسنگ و نیم است خلاصه سه ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده رانده تا رسیدیم بقصبهٔ
میانج سواره و جمعیت زیادی بود تلگرافخانه را خارج از قصبه بالای تپه ساخته‌اند امامزادهٔ معتبری
توی قصبه مدفون است گنبد کاشی خوبی سر مقبره‌اش دارد گفتند بدو پشت بحضرت صادق
علیه السلام میرسد قصبهٔ میانه دو هزار خانه دارد در حقیقت شهریست نواحی آن شلتوک کاری
زیاد میشود در سال برنج و پنبهٔ بسیاری در حوالی این رودخانه عمل می‌آید خلاصه رانده در بالای
تپهٔ بلندی قدری تماشای قصبه را کرده رفتیم پائین بکالسکه نشسته پس از طی قدری راه برودخانه
رسیدیم که آب بسیار تند گل آلودی داشت و از طرف کوه بزکوش می‌آمد دوباره سوار اسب شده
رو بکوه بزکوش و شمال رانده تا به تپه رسیدیم که بالای آن امین السلطان آفتاب گردان زده
نهار حاضر کرده بود طرفین راه همه جا دره و تپه است ولی بسیار نرم و بی سنگ تمام صحراها
زراعت است یا سبزه و گل خودرو اما اکثر زراعت اینجاها دیم است و بیشتر جاها را هم حالا تازه
میکاشتند اصل زمین پوک و نرم و رطوبت کوه بزکوش برف زیاد دارد در رشتهٔ این کوه طولاً مفت

پشت آن محال سر ابست خیلی از آنجا تعریف میکردند و این کوه را همه جا تا سر قلّها از هر طرف
اسب میتواند بالا برود ارتفاعش نصف کوه البرز یعنی نصف قلّه هفت برار است که مرتفع ترین
قلل البرز است خلاصه بعد از نهار بکالسکه نشسته راندیم راه همه پست و بلند بود باد شدیدی
هم می آمد اسباب زحمت مردم شده بود یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم دیه صومعه
بسیار باصفا است رودخانه خوبی از میان درّه سبز پر درختی میگذرد و اغلب درختانش زردآلو است دیه
بید و سفیدارها سبز دارد مثل درخت جنگلی دیه دست جرد بالاتر از این دیه واقع است امروز در راه
بعضی دهات دیده شد که اسامی آنها از این قرار است آونیک مال نظام العلمای تبریزی خواجه دیه
که جنا اشلق ملکی مؤتمن الملک متولی باشی ارض اقدس که بسیار دیه خوبیست باغات
زیاد دارد و در دامنه کوه توی درّه افتاده است رودخانه خوبی هم از آنجا میگذرد دیگر
دیه کووه ورنجه وغیره نزدیک منزل دست راست دیه نه دولغ دیده شد امشب
صاحبدیوان بجهة ورود ما در اینجا آتشبازی کرد

چهارشنبه بیستم انشاءالله تعالی باید به ترکمان چای رفت صبح بکالسکه نشسته راندیم یکفرسنگ راه
بود راهش مثل راه دیروز درّه و ماهور و همه جا زراعت دیم و تپهای نرم است قدریکه راه
طی کرده بدرّه رسیدیم که آب زیاد گل آلودی از وسط آن میگذشت در دیه ورانکش که در
دامنه بزگوش و دیه بسیار معتبر و مال حاجی میرزا صادقخان پسر مشیرالدوله مرحوم است

ابر

آب بنهار افتادیم بعد از نهار سوار شده پس از طی قدری راه بدرّه دیگر رسیدیم عجب درّه
باصفای خوبی بود رودخانه آب زیادی که چندان هم گل آلود نبود از آن میگذشت طرفین رودخانه
اشجار زیاد داشت این آب از دیه ورزقان می آید که آنهم مال حاجی میرزا صادقخان است و این
درّه از املاک قریه ترکمان و جزو آنجاست پس از قدری دیگر طی مسافت و راه پست و بلند
خود ترکمان که منزل است پیدا شد دیه خیلی معتبر آباد پر اشجاریست میرلطفعلی خان پسر سیف الملک
طالش حاکم اجارود با سواره خود و برادر کوچکتر و عمویش میرزا زین العابدین خان که یاور توپخانه است
در اینجا بحضور رسیدند اسم برادر کوچک هم مجید خان است این پسرها از دختر جعفرقلی میرزای
مرحوم پسر نایب السلطنه مغفور هستند خلاصه قدری در منزل خوابیده بعد برخاستم باد شدیدی
می آمد که همه تجیرها را انداخت

پنجشنبه بیست و یکم باید به قراچمن برویم چهار فرسنگ سبک راه است از درّه که دیه ترکمان چای
در آنجا واقع بود و رودخانه از میانش میگذشت سواره عبور شد باد شدیدی بنا کرد بوزیدن ترکمان
بقدر دویست سیصد خانوار جمعیت دارد قدریکه از درّه دور شدیم بکالسکه نشسته یکفرسنگی که راه طی شد
بدیه غریب دوست رسیدیم دیه معتبریست رودخانه آب و باغات خوب دارد سلسله کوه بزگوش خیلی
طولانیست و هنوز معلوم نیست تا کجا امتداد دارد آن قله که مرتفع تر از همه جاست محاذی درّه ترکمان است
و برف زیاد دارد از آنجا بعد کم کم پست و کم ارتفاع میشود خلاصه راه امروز هم مثل دیروز پست و بلند

۱۸ وذره و ماهور و تمام صحرا زراعت دیمی است دست چپ الی دو فرسنگ فاصله منتهی بکوه میشود اما کوههای کم ارتفاع خاکی که همه زراعت دیم است دست راست هم بفاصله دو فرسنگ بکوه بزرگ وشس میرسد و همه دره و ماهور و زراعت است بعضی دهات که در طرفین راه دیده شد از این قرار است دست راست غریب دوست خالصه شیخ صفی پیلان خالصه دیوان مهمان دوست ایضا خالصه بالین شریف آباد ترآباد ازومچه دست چپ قره جه قیا خالصه برق آباد خالصه قراچمن خالصه خلاصه پنج ساعت بغروب مانده وارد منزل یعنی قریه قراچمن شدیم دره وسیعی است که رودخانه عظیمی از آن میگذرد هنوز در دره و ماهورهای اینجا لکه لکه برف باقیست اینجا اول محال عباس است که جزو حکومت امین الوزاره یعنی پسر محمد قلیخان صنندوقدار قهرمان میرزای مرحوم است دیه قراچمن نیز دست دره است پیدا بود بعد از ورود منزل باد شدیدی وزید رعد شد باران و تگرگ بارید از رودخانه سیل برخاست شتری هم تلف کرد

جمعه بیست و دویم باید برویم به تکمه داش که جزو محال عباس است محال ثلاثه از این قرار است که از قراچمن اول محال عباس است بعد محال اوجان بعد مهرانرود که به تبریز وصل میشود خلاصه سوار شده از دره و رودخانه گذشتیم آب زیادی داشت با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان صحبت کنان میرفتیم هوا بسیار سرد بود مثل قله البرز برف هم لکه لکه خیلی در صحرا و توی جاده بود قدری رفته بکالسکه نشستیم امین السلطنه آجودان مخصوص مهدیقلیخان امین السلطان و بعضی دیگر عقب

کالسکه

۱۹ کالسکه می آمدند ناگاه از عقب قال و مقال شد کالسکه را نگاه داشتند دیدم امین السلطنه از اسب زمین خورده بازو هایش را گرفته راه میبرند اما در دشت زود پاک شد اسبش را به بغله جاده برده پایش لغزیده و خیلی بد زمین خورده بود بعضی دیگر هم امروز که اسب از بغله میراند زمین خورده بودند روی خاک مثل خاک خشک و نرم بنظر می آید تا اسب پایش را میگذارد زیرش گل سرخ چسبنده لغزنده است فوراً لغزیده زمین میخورد از دره قراچمن باینطرف وضع صحرا برخلاف سابق شد یعنی دره و ماهور و زراعت دیم بهمانطورهاست که وصف شد اما زمین قدری سنگلاخ دارد و بعضی تپه های دست راست بزرگتر و شبیه بکوه است امروز از اوچ دره لر گذشتیم سه دره است که از هر یک آبی هم می آید اینجاها اگر باران بیاید یکسال بیرون نمیرود شکر خدا را که باران نمیبارید چندین دفعه از کالسکه باسب سوار شده باز از شدت سرما بکالسکه نشستم من راه که سواره می آمدیم با عضدالملک و بعضی دیگر صحبت میکردم عضدالملک قدری عقب ماند مهدیقلیخان گفت جعفر قلیخان غلام بچه باشی اسبش از بغله لغزیده زمین خورد حرفش هنوز تمام نشده بود که گفتند عضدالملک هم اسبش از بغله لغزیده زمین خورد پایش درد گرفت اما بخیر گذشت بعد راندیم قدری در راه باران گرفت وارد منزل شدیم چهار فرسنگ بود دیه تکمه داش در بغله افتاده است دیه آباد پر جمعیتی است رودخانه هم دارد دو چادرها را توی دره و چمن و کنار رودخانه زده اند منزل باد و باران شدیدی آمد هوا بسیار سرد شد امروز از دو کاروانسرای قدیم گذشتیم که توی دره ساخته اند اول کاروانسرای واکراست دیگری معروف به کیلک دیابی

[illegible]

که امروز دیده شد از این قرار است دست راست قمش قورشاق زنگلوجه داش آتان کجین
ینگجه کرم خوران دست چپ جداق قپچاق قزلجه احمدآباد علی خلج امروز محمد حسن خان نوری
نایب ایشیک آقاسی باشی هم اسبش بگل فرو رفته زمین خورد بقدر صد نفر امروز زمین خورده اند رشته کوه
دست چپ امروز یکفرسنگ مسافت بجاده داشت اما همه مثل تپه و دیم زار است اینطرف کوه
محال عباس است آنطرف مشترود

شنبه بیست و سیم باید برویم به حاجی آقا چهار فرسنگ راه و در آخر چمن اوجان واقعست ملکش مشترکست
۲ ما بین ابراهیم میرزای افغان و ورثه صدیق الملک مرحوم دیه معتبریست خلاصه صبح که برخاستم
بواسطه باد و باران دیروز عصر که هوا را بشدت سرد کرده بود دیدم چادرها همه یخ بسته بود سوار اسب شده
با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و سایرین صحبت کنان خیلی راه رفته تا بکالسکه ها رسیدیم
بکالسکه نشسته راندیم راه امروز خشک و سنگلاخ است از باریدن باران گل نمیشود طرفین راه
باز دره و تپه و پست و بلندیست اما دست راست زمینش پرسنگتر و سخت تر است دست چپ
زمینش نرمتر و باز همه جا زراعت دیم است هرچه راه طی میشد بکوه سهند نزدیکتر میشدیم تا محاذی منزل
که حاجی آقا باشد زیاده از یکفرسنگ تا دامنه کوه مسافت نیست کوه سهند قله هایش در این فصل مثل
زمستان پوشیده از برف بود سه چهار قله خیلی بلند دارد اما کلیةً ارتفاعش بقدر نصف کوه البرز
طهران نمیشود طرف دست راست در بلندی بنهار افتادیم ناسخان پسر کاظمخان قراباغی نسقچی باشی مرحوم

وامیر

و امیر اصلان خان فراشخلوت بحضور رسیدند بعد از نهار بکالسکه نشسته رانده تا رسیدیم برودخانه
که از طرف دست چپ از کوههای سهند وغیره بطرف دست راست جاریست بقدر ده سنگ آب
گل آلود داشت مسافت زیادی باز طی کرده بیک دره وسیعی رسیدیم که چمن بدی داشت رودخانه
باز از سمت چپ به سمت راست میرفت و مسافت زیادی از راه و چمن را گل و باتلاق بدی کرده بود
از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم دست چپ دیه نبندگهل بود که بالا دست همین چمن واقعست
ملک و تیول حکیم قبلی مرحوم و حالا مال پسرش میرزا علی اشرف لشکرنویس است از این دره و چمن که
عبور شد باول جلگه و چمن اوجان رسیدیم طرف دست راست از دور کوههای بلند برفدار
خوبی بنظر رسید گفتند کوه گلنبر و مشکنبر است که آنطرفش قراجه داغ و اینطرف محال خانمرود
بدوبستان است از اینجا الی دامنه آن کوهها دوازده فرسنگ میشد بسیار خوش منظر با
جلوه جلگه و کوهها و ییلاقاتی بود از همین دره بسراب و اردبیل هم راه است که آمد و شد میشود خلاصه بجا
رانده تا رسیدیم بحاجی آقا که منزل است رودخانه هم اینجا از چپ براست می آید اهالی قریه
کهنامیه که محل تولد ماست سر راه آمده بودند مخصوصاً ایستاده خیلی مهربانی و التفات بآنها کردم
این قریه از محال دهخوارقان و در دامنه کوه سهند واقعست وارد منزل شدیم عصری طبقات
علمای تبریز که تا اینجا باستقبال آمده بودند بتوسط ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان
بحضور رسیدند اسامی ایشان از این قرار است

دسته اول حاجی میرزا جواد آقا مجتهد حاجی میرزا اسمعیل آقا حاجی میرزا موسی حاجی میرزا عبدالرحیم امام جمعه
حاجی میرزا صادق میرزا یوسف دنجوارقانی آخوند ملا یحیی میرزا مهدی قاضی میرزا احمد پسر
حاجی میرزا جواد آقا مجتهد میرزا ابوالقاسم داماد مجتهد میرزا یوسف جهانشاهی میرزا حسین بجانی
میرزا ابوالحسن پسر مرحوم میرزا هاشم آقا حاجی میرزا جعفر

دسته دویم حاجی میرزا شفیع آقا حجة الاسلام حاجی میرزا حسین قاضی میرزا رفیع نظام العلما
حاجی ملا علی حاجی میرزا نقی برادر حجة الاسلام میرزا موسی صدر پسر حاجی میرزا شفیع آقا
حاجی میرزا محمد علی ملاباشی میرزا محمد رضا نواده میرزا یوسف حاجی میرزا ابراهیم برادر حاجی
میرزا محسن میرزا محمد علی پسر قاضی میرزا جلیل ولد ایضا ملا محمد جوان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام

دسته سیم میرزا محمود شیخ الاسلام حاجی میرزا یوسف آقا حاجی
میرزا محمد علی قراجه داغی میرزا غفار صدر العلما میرزا محمد حسن میرزا عطاء الله شیخ الاسلام
میرزا محمد رضا میرزا ابوالحسن برادر مرحوم مشیر الدوله میرزا علی برادر ایضا میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه
میرزا یوسف نقیب الاشراف پسران شیخ الاسلام دو نفر میرزا حسن میرزا لطفعلی قاضی امره
آقا میر حیدر شیخ الاسلام میرزا قادر قاضی ساوجبلاغ

دهاتی که امروز از طرفین راه دیده شد از اینقرار است دست راست توپکان ملکی و تیولی آقا
محمد حسن تاجر خوئی قرااونا ملکی و تیولی حاجی میرزا جواد مجتهد جزره خونی ملکی و تیولی میرزا مهدی

فر

قاضی پسر میرزا هاشم مرحوم دره چی ملکی و تیولی اولاد مرحوم حاجی میرزا صادق خان منشی بچه آباد
از موقوفات ظهیریه سرخه ملکی میرزا عبدالرحیم برادر ملک الکتاب و دست چپ قراچای شیروانه
آغاجان قرابابا بند کهل موسی قیه رودخانه حاجی آقا پل سه چشمه بسیار معتبری از قدیم دارد اما حالا
مجرای آب از زیر پل نیست رودخانه از یکدست پل میگذرد شنیده بودیم پل آنطرف آب
اما ندیده بودیم امروز دیدیم

یکشنبه بیست و چهارم انشاء الله تعالی باید رفت به باسمج صبح سوار شده با ولیعهد و سپهسالار اعظم
قدری صحبت کنان رفته تا رسیدیم بکالسکه سوار شده راندیم قدری که راه طی شد رودخانه که از
سمت سهند می آید ملاحظه شد اینجا هم یک پل سه چشمه از قدیم روی رودخانه ساخته اند رودخانه
آب جزئی داشت و باز در اینجا هم پل آنطرف آب مانده بود مثل پل رودخانه حاجی آقا خلاصه
کوههای طرفین راه زیاده از یک میدان و دو میدان فاصله بجاده ندارند مرتفع هم نیستند همه
دره و تپه و ماهور است رنگ کوههای دست راست خیلی مختلف است زرد قرمز سبز و آبی
بنفش و زنگاری و سیاه هر قطعه یک رنگیست اما تپههای دست چپ همه سفید یکرنگ و بدون اختلاف
کوه سهند در طرف دست چپ از پشت تپههای سفید بفاصله یکفرسنگ و نیم پیدا است سه قله
برآمده دارد بشکل سه پایه که پوشیده از برف و قله وسط قدری بزرگتر از دو تای دیگر است مابین قلین
آخر و وسط یک برآمدگی بشکل مخروطی دارد که سر آن خیلی باریک است مثل نوک نیزه و پوشیده از

برف است بطوریکه لکه سیاهی در آن دیده نمیشود در این دره که میرویم ملک و زمین دیه کرکان است
که مال حاجی آقای پیشخدمت حضور است خود دیه پشت تپه و ماهورهای دست چپ است دیده نمیشود
زراعت اینجاها اکثر آبی و دیم بسیار کم است بجهه اینکه زمین اینجاها اغلب سنگلاخ و سخت است
دیم خوب عمل نمی آید قدری رانده یکطرف جاده در صحرائی بنهار افتادیم بعد از نهار سوار شده
نیم فرسنگی که راندیم دریاچه موسوم بقوری کل که در جلگه واقعست بنظر آمد اطرافش را کوهها احاطه کرده اند
دور دریاچه چمن است اما با اینکه زمین چمنزار است و رطوبت زیاد دارد اسب میان آن فرو نمیرود
و محل خطر نیست قدری بوی رطوبت و عفونت چمن بمشام میرسید طرف دست چپ راه دریاچه
در دامنه تپه که در حقیقت زیر گردنه معروف به شبلی است دیهی واقعست موسوم به یوسف آباد
قریب سی چهل خانه دارد آب دریاچه خیلی است که تخمینا بقدر نیم ساعت مسافت دور دریاچه میشود
آبش مواج بود اما خوراکی و خوش طعم نیست عمقش هم زیاده از ده پانزده ذرع تقریبا نباید
باشد وضعا طولانیست و با عرض و طول دریاچه تار موج دماوند تخمینا مقابل است سه چهار نوع
مرغابی از بزرگ و کوچک روی آب دیده شد و از هر نوعی زیاد داشت سوار اسب شده
قدری دور دریاچه گردش کردیم چند تیر گلوله بمرغابیهای روی دریاچه انداخته شد دوباره
بکالسکه نشسته راندیم آخر چمن این جلگه و دریاچه اول کدوک و گردنه معروف به شبلی است
اینطرف گردنه را با کالسکه رفته آنطرف که سراشیب بود باز سوار اسب شدیم در انتهای گردنه

که

که بهمواری میرسید رودخانه بسیار کوچک گل آلودی از چپ براست می آمد پل سه چشمه از قدیم
بر روی آن ساخته اند از پل عبور شد قدریکه پائین تر آمدیم کاروانسرای سرپوشیده که از عهد شاه عباس
جنت مکان ساخته اند دیده شد از آنجا باز بکالسکه نشسته راندیم از این طرف کدوک شبلی وضع
و هیئت زمین و کوهها تغییر کرد رشته کوه دست راست بجاده نزدیک تر و رنگ آنها مختلف تر
بود و کوههای دست چپ یک میدانی که راه طی شد از جاده خیلی دور افتاده و بصورت دره
و ماهورهای کوچک بنظر می آمدند و همه جا بهمین وضع ممتد است تا منتهی بدامنه سهند میشود
سلسله کوه سهند از اینجا بطور دیگر پیداست که کشیده شده است از ما بین جنوب و مغرب بسمت شمال
مشرق و این کوه وضع و هیئت غریبی دارد که در هیچیک از سلسله کوههای بزرگ دیده نشده
و آن اینست که مثلث است بر قلههای متعدد که میتوان گفت البته هزاران قله دارد که جمیعا بشکل مخروطی
و قدی و پوشیده از برف است خلاصه قدریکه راندیم دست چپ دیه سعدآباد بنظر آمد اطراف
این دیه جلگه و تماما چمن است رودخانه از میان چمن میگذرد و بسمت دست راست رفته داخل
درهای کوه میشود چون عبور این رودخانه از چمن و مرغزار و در زمستان و بهار ایام همیشه گل
و باتلاق است و بمترددین صعب و سخت میگذشت حاجی شیخ تاجر قزوینی که مقیم تبریز است
پلی بر روی این باتلاق ساخته است بسیار خوب و معتبر و طولانی که انصافا کمال تعریف و تمجید را
دارد خود حاجی شیخ هم در ابتدای این پل بحضور رسید و کمال تحسین و التفات نسبت باو که

اهتمام در ساختن این پل کرده بود شد از چیزهای عجیبی که امروز دیده شد این بود که در سر همین پل
حاجی یوسفخان سرتیپ فوج خاصهٔ محمدشاه مرحوم باستقبال آمده بود با کمال بنیه و قوت و صحت مزاج
و حال آنکه نود سال از عمرش میرود و هرگز چنین چیزی تصور نمیشد که او باین قوه و بنیه باشد خلاصه
راندیم بعد از طی مسافتی در دست راست دهی دیده شد معروف به قزلجه میدان و کاروانسرائی
هم در سر راه ساخته‌اند که ملاحظه شد این ده و کاروانسرا مال حاجی میرزا جواد آقای مجتهد است از آنجا
گذشته راندیم تا بقریهٔ باسمنج رسیدیم خیلی دهٔ معتبریست باغات خوب و دکاکین متعدده قهوه‌خانه
و کاروانسرا و جمعیت زیاد دارد نزدیک منزل یک رودخانهٔ آب صافی از دست چپ بطرف دست
راست جاری بود یک پل سه چشمه هم از قدیم بر روی آن بسته‌اند دم این پل از کالسکه پائین آمده
سوار اسب شده دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امروز شش فرسنگ بود

روز دوشنبه بیست و پنجم باید وارد تبریز بشویم صبح برخاسته سوار کالسکه شده راندیم هوا صاف
و آفتاب بود دهٔ کندرود طرف دست راست در دامنهٔ کوه نزدیک باسمنج است بعد از آن دهٔ
نعمت آباد و پس از آن دهٔ بارنج است که وصل به باغ میشه میشود در حقیقت اول شهر تبریز از بارنج است
جمعیت و ازدحام غریبی از مستقبلین بود جمیع طبقات از نوکر و اهل نظام و شاهزادگان و اهل قلم و کسبه
و تجار و سادات و طلاب و متفرقه بیرون آمده و در معابر ایستاده بودند الی خلعت پوشان که در دست
راست توی درهٔ واقعست در کالسکه نشسته بودم راه کالسکه امروز پست و بلند و پر گرد و خاک بود

یکدفعه

یکدفعه خلعت پوشان پیدا شد جائیست وسیع سبزه و چمن و اشجار زیاد دارد عمارت کوچکی کلاه فرنگی
وضع ساخته‌اند دورش آبست یعنی حوضی و در عمارت ساخته‌اند که آب رودخانه در آن جاریست آب
گل‌آلود بود و پل چوبی بر روی آن بسته بودند علیخان نایب الوزاره و میرزا یوسفخان مستشار
و مسیو کربل قونسول روس و بهجت افندی قونسول عثمانی و مسیو آبد قونسول انگلیس و مسیو امرا
قونسول فرانسه و سایر مامورین خارجه آنجا ایستاده بودند قدری صحبت شد گفتیم بعد از نهار بیایند
رفتیم مرتبه بالا نهار صرف کرده بعد باطاق پائین آمدم قونسولها حضور آمدند صحبت شد پس از آن
سوار اسب شده راندیم باد شدیدی بنا کرد بوزیدن گرد و خاک غریبی برخاست دوباره بکالسکه نشسته
قدری که راندیم به تیپ و دستجات سوار که طرفین راه صف کشیده بودند رسیدیم سواره مکری جمعی
قادر آقا سواره چهاردولی جمعی نوروزخان سواره قراپاپاق جمعی پاشاخان و سایر خیلی بودند از
سواره گذشته بافواج رسیدیم شش هفت فوج بودند فوج افشار اقبال الدوله فوج امیری فوج
شقاقی فوج تخته قاپو و سایر از شدت باد و گرد نمیشد سرباز و غیره نگاه کرد تا رسیدیم باول
خیراتی و خیابان انقدر مرد و زن بود که حساب نداشت تقریباً دویست هزار نفر جمعیت بود هر
بام و بالاخانه را به بیست تومان و سی تومان اجاره کرده بودند برای نشستن و تماشا از پیش و پس هم
ازدحام غریبی از نوکر و صاحبمنصبان و غیره طرفین راه هم پشت بر پشت از رعیت و کسبه مسلمان و ارمنی
و غیره ایستاده و کلیه مردم بسیار مسرور بودند شهر تبریز بالنسبه نوزده سال قبل از این که دیده بودم

خیلی آبادتر شده تجار و کسبه معتبر متمول با مکنت دارد همه صاحب خانهای بسیار عالی و باغات
خوب بازارها همه طاق آجری شده از هر جهت کمال رونق را دارد شهر هم خیلی وسیع و بزرگ است
دور شهر باید تقریباً دوازده فرسنگ باشد خلاصه همه جا آمده تا رسیدیم بباغ شمال که از بناهای
دولتی است حقیقةً ولیعهد هم بسیار خوب باغ را نگاه داشته است با صفا و پاکیزه سبز و خرم یعنی
حالا اول شکوفه است باغی است بسیار بزرگ از بناهای نایب السلطنه مرحوم است لیکن حالا بهتر
از آن وقت نگاه داشته اند بخصوص باغ دیگریست مشهور بباغ بادامستان که وصل بباغ شمال و
یک سر در و عمارت فاصله مابین دو باغست که آن عمارت را هم نایب السلطنه مرحوم بنا کرده است
ولیعهد هم یک کلاه فرنگی و دیوانخانه طولانی و حوض مستطیلی با یکدست اندرونی در جنب آن دیوانخانه
بنا کرده بسیار خوب و از روی سلیقه ساخته شده است مرتبه تحتانی کلاه فرنگی حوضخانه ایست از سنگ
مرمر و سه مرتبه دیگر هم فوق آنست وضع کلاه فرنگی کوشکی است مثل کلاه درویشان و بطرز عمارات
چین بنا شده است در مرتبه اعلای عمارت کل شهر تبریز و عمارات مردم و باغات و صحرا و کوهستان
پیداست خیلی خوب جائیست اطراف این کلاه فرنگی هم باغست خلاصه سلام منعقد بود نشستیم
قدری با صاحب دیوان حرف زدیم چون گرد و خاک زیاد اذیت کرده بود زود برخاستیم
حسنعلی میرزا پسر ولیعهد را دیدم الی حال ندیده بودم باید چهار سال داشته باشد شب باران زیادی بارید
سه شنبه بیست و ششم صبح باز باران زیادی آمد و ابر بود بعد از نهار فخری بیک

ایلچی

ایلچی کبیر عثمانی را که از راه حلب و دیاربکر و وان آمده و سه روز قبل از ورود ما وارد تبریز شده
بود بحضور آوردند محمد حسنخان نوری نایب ایشیک آقاسی باشی علی الرسم عرض کرد و خوب تقریر کرد
نامه در دست بهجت افندی قونسول عثمانی که در تبریز است بود قدری با ایلچی کبیر صحبت شد
فخری بیک مردیست بسیار معقول میانه سن ریش کم سیاه مایل بزردی دارد بعد او رفت صاحب منصبان
پیاده و توپخانه و سواره را که حاضر تبریز بودند ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان بحضور
آورده معرفی کردند و از حضور گذشتند عصری سوار شده الی قلعه باغ میشه رفتیم چند دقیقه بالای
قله نشسته قدری بباغ و عمارات آنجا و خانه حاجی کلانتر دوربین انداخته تماشا کردم بهمان وضع
و حالتی است که سی سال پیش از این دیده بودم هیچ تفاوت و تغییری نکرده است در مراجعت بکالسکه
نشسته از راه خیابان که دیروز آمده بودیم رانده غروب وارد منزل شدیم شب را باز باران و رعد و برق بود
چهارشنبه بیست و هفتم از دیشب و امروز الی غروب لاینقطع باران شدید میبارید
قدری مایه کسالت شد سپهسالار اعظم مسیو گریل قونسول روس را بحضور آورد قدری صحبت شد
پنجشنبه بیست و هشتم صبح مسیو طولوزون حکیمباشی حضور حکیم زوریش نمساوی را که متوقف تبریز
و طبیب و معالج قونسولها و مامورین خارجه است بحضور آورد بسیار حکیم حاذق مجرب خوبی است
امروز باید بجهة صرف نهار بعمارت ولیعهد که در شهر است برویم هوا صاف و آفتاب بود سپهسالار
اعظم و سایرین هم ملتزم بودند رفتیم بدیوانخانه ولیعهد که تازه صاحب دیوان ساخته و بسیار خوب عمارتیست

بود اینجا ماهور تمام و دهنه درهٔ پیدا شد که انتهای درهٔ تپه و پشت تپه کوههای بزرگ برفی پیدا بود
این آب را آنجا می‌آید پل دوچشمه خرابی داشت معروف به سنخ کرپی یعنی پل شکسته از این رودخانه
که گذشتیم کوه بزرگی در دست راست بمسافت دو میدان از جاده واقعست معروف بکوه مزوبر
ندارد کوه سنگی و خاکیست اما سبزه دارد و میتوان با اسب بالای آن رفت بسیار شبیه است بکوه
لواسان که نگاه میکند بجاده مازندران کوک داغ جاجرود یک مزرعه و باغی دست راست دامنه
این کوه اول دیده شد پشت آن دیه معروف به امیتن است که پیدا نبود قدری دیگر که راندیم دیه
بزرگی بنظر رسید معروف بخواجه مرجان که وقف حضرت رضا علیه السلام است زمین و صحرای
امروز گل خودروی زیاد دارد بانواع اقسام و الوان مختلف اما اغلب طرفین راه زراعت است در
انتهای این کوه دیه صوفیان واقعست که آنهم وقفست دیه بسیار بزرگ پرباغ پرجمعیت آبادیست
یک مقبره هم که گنبد کاشی دارد نزدیک دیه دست راست در دامنه تپه واقعست گویا وجه تسمیه
این دیه بصوفیان اینست که دو نفر اهل الله اینجا مدفون باشند کوه مرو شکار هم دارد جوانکی
از اهل صوفیان یک میش زده بود دست چپ راه امروز همه جلگه بود بده فرسنگ مسافت
میرسید بکوههای سیاه سنگی که گویا کوههای دنخوار قان و دور دریای شاهیست کوه مشو هم که
کوه عظیمی است و برف زیاد دارد پیش رو بود قریه صوفیان نزدیک باین کوه است در دامنه این
کوه دهات معتبر پرباغ پرجمعیت آباد زیاد است از دور دیده شد اسامی آنها از این قرار است

دیه سفیدکمر

دیه سفیدکمر از دهات میرزا تقی خان مرحوم است دیه دیگر مشهد احمد از ورثه علیمردان خان دیه دیگر
سپرکند دیزه ایضاً از ورثه علیمردان خان دیه دیگر علی اکبر دیه دیگر گندر امشب هلال جمادی الاولی
را رؤیت کردم

روز شنبه غرهٔ جمادی الاولی باید بمرند برویم صبح برخاسته سوار شدیم اینطرف صوفیان رودخانه
جاری بود آب چندانی نداشت اما گل آلود بود از آن گذشته آنطرف دیه رودخانه بزرگ دیگری
ملاحظه شد که از روبرو یعنی از طرف مغرب می‌آمد آب زیاد گل آلودی داشت اما شعبه شعبه بود
از اینجا ببعد اطراف معبر کوه و تپه است و وسط بوضع درهٔ وسیعی میشود حاصل خیز چمنها همه سبز
بود آب قنات اینجاها کم است امروز یکی دو رشته قنات دیدیم خلاصه با ولیعهد و سپهسالار اعظم
و دیگران صحبت کنان میرفتیم غالب راه را سوار اسب بودیم و مکرر از این رودخانه که ذکر شد
عبور کردیم بعد از طی یکی دو فرسنگ دست چپ درهٔ وسیع دیگری پیدا شد که از آنجا دامنهای
کوه مشو بوضع دورنمای بسیار خوب و منظر خیلی قشنگ پیدا بود که بهزاد ار بود نقاشش دورنمای
آنجا را پرده بردارد اینجا راه دو شعبه شد راه دست چپ که دره بود راه کالسکه و عراده است اما
بمرند دورتر است و راه دست راست که خط تلگراف هم از آنجاست نزدیکتر است ولی کالسکه
نمیرود ما از راه تلگراف که نزدیکتر بود رفتیم سپهسالار اعظم و سوارها و دیگران همه از راه کالسکه
رفتند ولیعهد و عضدالملک و امین السلطان و پیشخدمتها در رکاب آمدند باز قدری که راه طی شد دره

دیده شد که آب کمی داشت ولی سوای رودخانهٔ اول بود و آخر منتهی و متصل بآن میشد طرفین
راه کوههای نکارنگ عجیب پست و بلند و محل زراعت و حاصل است گویا دیم هم بود اصل زمین جاده
هم باتلاق و گل است اسب فرو میرفت بزحمت میرفتیم راه زیادی راندیم زیر دست دیه شور دره
که خالصه و متعلق بولیعهد است بنهار افتادیم دست راست بمسافت کمی کوههای سخت سنگلاخ
غریب بسیار مهیبی داشت اما چندان مرتفع نبود بعد از نهار سوار شده همینطور راه دره را گرفته رفتیم
تا سر گردنه از اینطرف چندان بلند نبود راهش هم خوب بود براحت رفتیم اما از آنطرف که رو بجلگه
مرند میشود خیلی سراشیب است و جلگه پست افتاده و بهمین واسطه هوای جلگه مرند چندان سرد نیست
و معتدل است و در تابستان هم گرم میشود خلاصه بالای گردنه که رفتیم چشم اندازی داشت
که هیچ جا را در عالم باینطور ندیده بودم از پشت سر شهر و جلگه تبریز و بالاتر از آن تا چشم کار میکرد پیدا
بود و از جلو جلگه مرند که انصافاً عجب جلگهٔ ایست و قصبه مرند و دهات و قرا و مزارع و باغات زیادی
که در جلگه است و کوهستانات اطراف جلگه مرند و از پشت آن کوهها از طرف مغرب سر کوه آقری داغ
پیدا بود آقری داغ کوه بسیار مرتفع عظیمی است پربرف که لکه سیاهی در آن پیدا نبود از کوه
دماوند قطر و دورش بیشتر است اما سر این کوه مثل دماوند مخروطی و تیز نیست پهن است یک ثلث
آن کوه از پشت کوهها پیدا بود و طرف دست راست که سمت شمال باشد کوههای پربرف بزرگ
قراجه داغ که کوه جَلَه و سلطان سنجر و غیره است پیدا بود و سمت دست چپ هم که جانب جنوب باشد

لله

رشته کوه میشو تا مرمیت که آبهای اینطرفش بدهات و جلگه مرند می آید درهای عمیق قلههای مرتفع و برف
زیاد دارد و طرف مابین جنوب و مغرب هم کوههای بزرگ برف دار زیاد از دور نمایان بود خلاصه
چنین چشم اندازی کمتر دیده بلکه هیچ ندیده بودم پیاده شده همه جا دوربین انداخته تماشا کردم از حسن
اتفاق هوا هم صاف بود بعد سوار شده از گردنه سرازیر شدیم سه ساعت بغروب مانده وارد منزل
شدیم یعنی از توی قصبه مرند گذشته آنطرف آبادی در صحرا چادر زده بودند قصبه مرند باید دو هزار خانه
داشته باشد بسیار قصبه پاکیزه باصفائیست باغات و آب زیاد حمام بازار کاروانسرا همه چیز دارد
مقبرهٔ امامزاده هم توی قصبه دیده شد در عبور از قصبه از در خانه نعمت الله بیک سرهنگ مرندی
گذشتیم خودش هم بحضور رسید اینجاها اهل نظام از توپچی و سرباز خیلی است

یکشنبه دوم باید برویم به گلین قیا چهار فرسنگ راه است قدری سوار اسب شده بعد بکالسکه نشستیم
ولیعهد سپهسالار اعظم صاحبدیوان شیاترین در رکاب بودند راندیم رو بمابین شمال و مغرب قدری
که رفتیم حضرتقلی خان آیرلو با سرها و کپانش حسینخان حیدرانلو با سواره حیدرانلو که در اوجاق چالدران
خوی می نشینند در سر راه آمده بودند بحضور رسیدند کرد حیدرانلو خیلی با اکراد سپاو جلالی و کردستان
سنجش اختلاف وضع و لباس و اسلحه دارند خوب سواری هستند امروز تمام راه و صحراها صلت
و گلهای زرد و سفید در دامنه کوهها و صحرا زیاد دارد دست راست در دامنه کوهی گل زرد زیادی
داشت خیلی باصفا بود آنجا نهار افتادیم سوارهای حیدرانلو پای تپه اسب بازی کردند طپانچه

انداختند هوا امروز گرم بود حاجی عیسی خان تفنگدار که حالا بواسطه پیری از خدمت معاف و در مرند
متوطن است بحضور رسید صحبت شد ریش سفیدی دارد بعد از نهار سوار شده راندیم دست چپ
جلگه مرند بمسافت زیادی کم کم تنگ و کوچک شده و رشته کوه مشو هم پست و کوتاه میکردد و با کوههای
روبرو نزدیک شده وسط و مابین دو رشته دهنه و دروازه مانندی مینماید که راه از مرند بخوی
و سلماس از آنجاست خلاصه از رودخانه گذشتیم که از راست بچپ جاری و آبش گل آلود بود اسمش
زیل بین است هرچه رودخانه دیده شد بواسطه باران بهار گل آلود بود این رودخانه برود ارس منتهی
و متصل میشود از این رودخانه بآنطرف کم کم جلگه مرند تنگ شده تا میرسد بدیه خرخر که سر راه و دست
چپ جاده است رودخانه هم از نزدیک این قریه از راست بچپ می آید گفتند رود هرزند است
و تابستان خشک میشود از دیه خرخر بآنطرف راه پست و بلند و کوههای طرفین راه و تپهها نزدیک
بجاده است تا از یک گردنه کوچکی بالا میرود آنطرف گردنه وضع و هیئت و طبیعت صحراها و تپهها تغییر
و اختلاف کلی بهم میرساند اما باز همه جا راه پست و بلند و صحرا همه سبزه و گل است بعد کم کم میرسد
بصحرا و جلگه وسیع و دست راست از دور کوه برفی بزرگی پیداست مشهور بکوه قرهچی کوه بسیار
سخت بزرگ پر برفیست سه قله دارد و پشت آن محال دیزمار قراجه داغ است و دست چپ بفاصله
کمی تپه است منزل در انتهای جلگه بود دست راست نزدیک منزل دهی است موسوم به ایرزان دیلی
دهات و آبادی قراجه داغ زیاد است نمیتوان اسامی همه را نوشت و ذکر کرد و لزومی هم ندارد یک فوج

کوه

کوچک در کوه یامچی شکار کرده بودند معلوم است اینجاها شکار دارد

دوشنبه سیم باید برویم بکنار رود ارس صبح زود که برخاستیم هوا ابر شد باران شدیدی بنا کرد
بباریدن زمین سراپردهها و محل اردو خیلی گل شد بکالسکه نشسته راه افتادیم هوا از مه تیره و تاریک
بود اطراف هیچ دیده نمیشد چنانکه این دیه کلین قیا هم از شدت مه و ابر و باران درست معلوم نشد
چه وضع جائیست اما جلگه وسیع حاصلخیزی دارد بواسطه باران از جاده نمیشد خارج شد همه جا
کشت و زرع و گل بود دهات اطراف بعضی دور بعضی پیدا بود اما از شدت مه جز سواد دیه چیزی دیده
نمیشد بقدر یک فرسنگ که راه طی شد از مابین مغرب و شمال بدهنه دره دیز رسیدیم از گردنه کوچکی
بالا رفته سرازیر شدیم سر این گردنه سرحد مابین مرند و گرگر است رودخانه گل آلودی که بقدر چهار سنگ
آب داشت از دره میگذشت این رودخانه هم همه جا مستقیما برود ارس میرود طرفین راه کوههای
بلند سخت سنگی مهیب است اما بسیار سبز و پر گل و باصفا طرفین راه آسیاب زیادی گرگریها
ساخته اند یک فرسنگی که راه طی شد بدهنه تنگی رسیدیم دو برج از قدیم طرفین این دهنه ساخته اند قلیچخان
پسر حسینخان سرتیپ فوج دویم جلو آمده بود بحضور رسید بعد از این برجها کوههای طرفین کم کم کوچک میشود
قدری که رفتیم دست راست توی گلزاری که گل زرد زیادی داشت بنهار افتادیم جلگه گرگر و رود ارس
و آنطرف ارس همه پیدا بود بعد سوار شده قدری که رفتیم بکالسکه نشسته راندیم تا بانتهای دره رسیدیم
دره تمام و جلگه گرگر پیدا شد جلگه گرگر بسیار خوب و باصفا و پرحاصل است دهات خیلی معتبر دارد

از جمله دست راست دهی دیده شد در دامنه کوه معروف بعلیدار گفتند چهارصد خانوار دارد و همچنین
دهات معتبر پرجمعیت و آبادی زیاد دارد هشت فرسنگ طول محال گرگر است دست چپ منتهی بخاک
ارس بار مرند میشود و دست راست بمحال دیزمار قراجه داغ اتصال میباید خلاصه از آنجا
گذشته رسیدیم بقریه شجاع که سر راه است نزدیک ده شجاع کوه غریبی است بشکل مخروطی شباهه
کوه دماوند بسیار قشنگ و خوش وضع و سبز و خرم اما ارتفاع زیادی ندارد اگر از سطح زمین تا سر قله
یکهزار ذرع باشد در حقیقت بچه دماوند است و معروف باوچ داغ یعنی سه کوه که اولش همینست که در
محاذی شجاع است و یکفرسنگ که مستقیما بطرف دست راست میرود باز بکوهی دیگر میرسد که آنهم
مخروطی شکل اما ارتفاعش خیلی کمتر از این است بعد از آن باز بقدر یکفرسنگ بخط مستقیم رفته بکوهی
مخروطی دیگر میرسد که از این کوه مخروطی اولی شجاع خیلی بلندتر و عظیمتر است خلاصه سه ساعت بغروب مانده
وارد اردو شدیم اردو را یکفرسنگ پائین تر از شجاع هزار قدم بکنار ارس زده اند چون سواحل
اینطرف ارس همه محل زراعت است لهذا اردو دور از رودخانه زده شده است هوا متصل ابر و نم باران
بود تا یکساعت از شب رفته که قطع شد اینطرف ارس تلگرافخانه و تذکره خانه و چاپارخانه دارد و آنطرف
که بناهای روس است با دوربین دیده شد بعضی ابنیه عالیه ساخته اند که معروفست این محل معبر جلفا
هنوز پرنس منچیکوف که از طرف دولت روس مهماندار ماست وارد نشده است عصر با دوربین نگاه
کرده دیدم یکفوج سواره نظام با موزیکان وارد جلفا شدند امروز در جلگه گلین قیا تیمور پاشاخان ماکوئی

با اعیان

با اعیان و سواره ماکو و سواره اکراد جلالی و غیره که از ماکو آمده بودند بحضور رسیدند جمعیت زیادی بودند
روز سه شنبه چهارم امروز انشاءالله تعالی از رود ارس گذشته بمملکت قفقاز و
خاک روسیه میرویم دیشب الی صبح باران آمد هنوز پرنس منچیکوف بواسطه ناخوشی
مزاج و هم ناتمامی یک پلی که در عرض راه بجهت عبور کالسکه می سازند نیامده است امروز
بواسطه تلگراف بعضی فرمایشات و مخابرات با طهران شد پاره اشخاصی هم که از ملتزمین
و همراهان برگشتنی بطهران بودند تماما از اینجا مرخص شده رفتند کوه بزرگ پر برفی
در طرف شمال خاک قفقازیه پیدا بود گفتند کوه اردوباد است خلاصه تا قدری که از روز
برآمد هوا ابر بود و باز میبارید بعد آفتاب شد پرنس منچیکوف هم همین امروز بجلفا رسید
امین السلطان و مسیو کربل بقایق نشسته بازحمت آنطرف آب رفتند و باز آمدند سرکرده
و سواره اکراد و ماکو تماما را سپهسالار اعظم بحضور آورد چون امروز باید از آب ارس گذشته
آنطرف برویم سپهسالار اعظم رفت امتحانی از کشتیها و عبور از آب کرده خبر بیاورد
رفت و باز آمد و اطمینان داد که عبور ممکن و بیخطر است سوار اسب شدیم از چادر
تا لب رودخانه دو میدان اسب اما راه بسیار گل و باتلاق بود سواره و عملجات
گرد ماکوئی دو طرف صف کشیده بودند بکنار رود رسیده از اسب پیاده شده
بقایق نشستیم ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحبدیوان و عضدالملک و امین السلطان

وسپو کربل و پشنید متها و سپاریرن هم همه بقایق آمدند قایقچیها کمال مهارت را دارند
خیلی راه قایقها را اول با طناب بزور تمام برخلاف جریان آب کشیدند سر بالا تا نزدیک
درخت بیدی آنجا طنابها را جمع کرده توی قایق گذاشتند و قایق را رها کردند آب
بنا کرد قایق را بسرعت بردن و قایقچیها بجلدی پارو میزدند تا رسید بقطعهٔ خشکی که جزیره
مانند در وسط رودخانه است و آب را دو قسمت کرده اما آب آنطرف یعنی طرف قفقازیه
تندتر و زیادتر از این طرف است از این جزیره الی ده بیست قدم تخته بندی کرده و محجر گذاشته
و آخر آنرا دو قایق بهم جفت و متصل کرده رویش را تخته بسته اند و با طناب بسیار
کلفت محکمی این قایقها را مهار کرده بآنطرف آب بسته اند که وقتی بآن قایقها رسیدیم
با آن چرخ و اسبابی که آنطرف آب دارند و مثل اسباب جرثقیل است طناب را کشیدند
قایق را بآنطرف آب رسانیدند والحمد لله تعالی بسلامت گذشتیم این قایقها و جسر
متعلق بر حسینخان سرتیپ کرکری است پرنس منچیکوف با صاحبمنصب زیادی لب رودخانه
ایستاده بودند خیلی صحبت شد از جلو فوج سواره دراگون که متعلق بنواب ولیعهد دولت — DRAGON
روس است گذشتیم خیلی از آنها پیاده ایستاده بودند تفنگهایشان همه سوزنی است
که در کارخانهای خود روسیه ساخته اند هم مشق پیاده می کنند هم سواره موزیکان — Général
هم داشتند سواره قدری مشق کردند خیلی خوب و باقاعده بود سرتیپ ژنرال میلوتین — MILUTINE

Roslavlef

وزیر جنگ دولت روس هم که اجودان خاصهٔ امپراطور است آمده است حاکم
ایروان که اسمش رسلاولف و تمام موی سر و ریش و سبیلش سفید است
صاحبمنصب کل قشون سمت ایروان اسمش پرنس آمیلاخوارف و مرد
بسیار قوی هیکلی است او سواره را مشق میداد این صاحبمنصب و این سواره
همه در جنگهای عثمانی در سمت ارزنة الروم بوده اند اغلب سربازهاشان سنت ژرژ
داشتند پکلروف دیده شد از پنجسال قبل تا بحال صورةً هیچ تفاوتی نکرده است
بعد آمدیم توی اطاق جای خوبی بود ولیعهد و صاحبدیوان مرخص شده رفتند
بعد هوا قدری منقلب شده باز پاک شد دو دفعه دیگر هم قایق از رودخانه
عبور و مرور کرده بعضی از بارهای لازمه را بآنطرف آورد ناصر الملک
و صنیع الدوله و خان محقق و حکیم الممالک و غلامحسین خان و فرخ خان یکدفعه
توی قایق روی بارها نشستند که بپایند چون هوا تاریک شده بود خطر داشت
رفتند بیرون و ما هم تلگراف کردیم که دیگر شب کسی نیاید بمانند صبح بیایند حکیم
طولوزان شب آمد و خود را رسانید و سایرین ماندند روز دیگر صبح با بارها
آمدند والحمد لله همه بسلامت رسیدند شب را از طرف دولت روس آتشبازی
مفصلی کردند خیلی تماشا داشت اسبهای سواره نظام از صدای آتشبازی

Prince Amilakhvarof

St Georges

تماماً فرار کرده و بعد بزحمت همه را گرفته بودند

چهارشنبه پنجم باید رفت به نخجوان پنج فرسنگ راه است صبح نهار را در منزل خورده
بعد حرکت کردیم چند نفری از سادات و علمای اردوباد آمده بودند بحضور
رسیدند قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشستیم آقا محمد علی آبدارباشی پشت کالسکه
و یکنفر از قزاقهای مخصوص امپراطور هم که برای قراولی ما فرستاده بودند
جلو کالسکه نشسته با یکنفر کالسکه چی راندیم سایرین هم در کالسکهای متعدد نشسته
از عقب سر آمدند تمام این صحراها گل زرد و سفید و لاله روئیده است طرفین جادّه
الی دو سه فرسنگ همه کوه است اما کوهها برخلاف صحرا همه سخت و سنگلاخ و بی سبزه
و علف و خالی از گل و گیاه است زمین هم پست و بلندی زیاد دارد و کوهها
تا یکفرسنگ بلکه متجاوز خیلی بجاده نزدیک است بقدر یکفرسنگ که رفتیم طرف
دست چپ در دهنه درّه بزرگی دهی دیده شد که اسمش جلفا است و این معبر
جلفای ارس هم که از آن گذشتیم باسم این ده معروف است بعد از این ده
الی جلگه نخجوان دیگر ده و آبادی ندیدیم خلاصه بسرعت رانده سه فرسنگی که راه طی شد
بکنار رودخانه النجه چای رسیدیم لب رودخانه چادر زده بودند پیاده شده
قدری نشستیم اسبهای کالسکه را عوض کردند رودخانه از طرف دست راست از درّه می آمد

دوباره پس

دوباره پس میریزد آب زیاد و گل آلودی داشت تازگی برای عبور ما نصف رودخانه را
جسری از تخته بسته بودند قدری از آب را با کالسکه رفته بعد از جسر گذشتیم قدری دیگر رانده
رسیدیم باوّل جلگه نخجوان کوههای طرفین راه خیلی دور افتادند دست راست
از پشت کوههای کوچک سنگی کوه بزرگ برفی هم پیدا بود و یک قله کوه هم در این
طرف دست راست بود از یک پارچه سنگ خیلی بزرگ و بلند و سخت که مشهور است
بایلان داغی کوه خیلی غریبی است هیچ جا چنین کوهی ندیده بودم سواره قزاق
و سوارهای طایفه کنگرلو که جمعیت زیادی بودند و همه لباسهای سفید و یا پوستهای آبی
قرمز داشتند همه جا حاضر بودند جلگه نخجوان بسیار باصفا و سبز و خرم و پر گل و گیاه
و پر حاصل است دهات زیاد هم در اطراف جلگه از دور پیدا بود بعضی قطعات
از زمین بقدر نیم فرسنگ طول و عرض یکسره لاله زار بود که از حمرت آن چشم خیره
میشد اما صحرا و جادّه چنان گلی بود که بوصف نمی آید اسبهای کالسکه همه توی گل مانده
بزور میرفتیم در جاده تا زانوی اسب بگل می نشست تا رسیدیم بنزدیکی شهر جمعیت
زیادی از مسلمانان و ارمنی برسم استقبال بیرون آمده بودند خوانین نخجوان و سوارها
و صاحبمنصبان روس همه پشت سر کالسکه اسب می تاختند نیم فرسنگ بشهر
مانده رودخانۀ در دست چپ دیدم که آب گل آلود زیادی داشت

وگمان میکردم که باید باین آب زد دیدم کالسکه ایستاد سپهسالار اعظم و پرنس منچیکوف
وعضد الملک آمده گفتند که باین رودخانه باید زد تعجب کردم که هیچ مسبوق بسابق نبود
آب زیاد و تند کثیف بدی داشت معروف است برودخانه نخجوان خلاصه پرنس گفت
کالسکه که نشسته اید سنگین است وآب توی آن میرود باید بکالسکه سبکبار پر سبک
نشست پیاده شده رفتیم بکالسکه دیگر که حاضر کرده بودند درشکه کوچک
خوبی بود و چهار اسب هم بآن بسته بودند سوارهای کنگرلو اول بآب زدند آب
تا کفل ورانِ اسبها را گرفت صف کشیده جلو آب را گرفتند پیاده های
نخجوانی هم طرفین درشکه را گرفته جمعیت غریبی کرده بودند سپهسالار اعظم هم توی
کالسکه جلو من ایستاده است صاحبمنصبان روس هم با سوارهٔ قزاق و سایرین
توی آب از پشت سر و پیش روی کالسکه میراندند باین تفصیل بآب زده والحمد لله
بسلامت گذشتیم و با همان درشکه وهمانطورکه سپهسالار اعظم ایستاده بود بسرعت
رو بشهر راندیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد نخجوان شدیم شهر کوچکی است
یکهزار و پانصد خانوار دارد نصف مسلمان و نصف ارمنی هستند دو بنای کهنه
خراب از آثار قدیمه متصل بشهر دیدیم گفتند مسجد بوده است گویا در ابتدای
اسلام اعراب بنا کرده باشند یک کلیسای خیلی عالی خوبی با یک جای کلوب یعنی مهمانخانه Club

مانند جائی تازه روسها بنا کرده اند چند بنای دولتی دیگر هم از دار الحکومه وغیره
دیده شد امّا عمارت حالیهٔ حاکم که در آخر شهر و منزل ما بود غیر از اینها و بسیار جای
خوبی است بطرز فرنگستان بنا کرده اند باغ خوبی در جلو دارد جمعیت این شهر قریب
چهار هزار نفر می شود حاکم شهر با فوج سیاخلو اینجا و صاحبمنصبان صف کشیده دم عمارت
ایستاده بودند

کسانی که در این سفر فرنگستان ملتزم و همراه هستند اسامی آنها از این قرار است [illegible]

سپهسالار اعظم عضد الملک ناصر الملک امین السلطان حکیم طولوزان مهد علیخان
حکیم الممالک اجودان مخصوص صنیع الدوله امین السلطنه امیرزاده سلطان حسین میرزا
غلام حسینخان زین العابدین خان محقق فرخ خان ناظم خلوت آقا محمد علی آبدار باشی
آقا میرزا محمد حاجی حسن آبدار حاجی حیدر

پنجشنبه ششم باید برویم باش نوراشین که یکی از دهات محال شرور ایروان است پنجاه و
پنج ورس روسی راه است هر هفت ورس یکفرسنگ که کلیّةً هشت فرسنگ چیزی کم
راه است نهار را در نخجوان خورده سوار شده راندیم هوا خوب بود تیمور پاشا
خان از جلفا باینجا آمده است که تا ایروان آمده از آنجا ما کو برود و همه جا الی منزل
این هشت فرسنگ راه همراه کالسکه چاپاری خود و پسرش اسب می تاختند

بعض

وبعضی اطلاعات جغرافی از کوه وصحرا عرض میکرد که برای روزنامه‌ها خیلی مفید بود خلاصه
قدری که راندیم رودخانه ارس به سمت چپ نزدیک شد یعنی همه جا کمتر از یکفرسنگ بجاده
مسافت داشت آنطرف ارس از محال قره قویونلوی خالصه خوی و خاک و املاک ماکو است
صحرای امروز چندان سبزه وگل ندارد دست راست همه جا کوه است یعنی جلو کوههای خشک
پست وپشت آنها کوههای بزرگ بلند برفدار پیدا بود که معروف بکوه قپان است
اینطرفش خاک نخجوان و آنطرف خاک قراباغ است هیجده ورس که تجاوز از دو فرسنگ و
نیم است هیچ آبادی دیگر در طرفین راه دیده نشد راه کالسکه کاهی گل بود کاهی خشک تا رسیدیم
به یوک دوز که چاپارخانه دارد ایستادیم اسبهارا عوض کردند رانده نیم فرسنگی که رفتیم
بدهی رسیدیم موسوم به خوج که ملک اولاد احسان خان است که اسمعیل خان و کلبعلیخان باشند
دیه کوچکی بود بعد از آن در دامنهٔ کوه دست راست هم دو دیه دیده شد تا رسیدیم
بچاپارخانه قیور اق که دیه بزرگی است اینجا پیاده شده رفتیم باطاق اسبهارا عوض کردند
نماز کردم کوه آقری اینجا از طرف دست چپ پیدا است اگرچه در این وقت
ابر داشت وخوب پیدا نبود اما قدری از دامنه اش که از زیر ابر مرئی بود معلوم
می شد که کوه بسیار عظیمی است دامنهٔ خیلی وسیعی دارد دور دامنه
وقطر کوه آقری دو مقابل دماوند است این کوه دو قلهٔ مخروطی دارد

متصل

متصل بهم ونزدیک بطرف خاک ایران که آقری کوچک میگویند واز پای دامنه
الی قلهٔ آقری کوچک اغلب مراتع ایلات ماکو است قلهٔ آقری بزرگ وطرف
شمال مغرب آن خاک روس است وطرف جنوبش خاک بایزید عثمانی است
از اینجا تا معبر شاه تختی که عبور ومرور نحوی می شود نیمفرسنگ راه است شاه تختی
دهی است اینطرف ارس در بلندی واقع شده ومشرف بارس است
آنطرف ارس که خاک ماکو وخوی است صحرایش آنقدر گلهای مختلف ورنگارنگ
از لالهٔ قرمز وگل سفید وسایر الوان داشت که چشم خیره میشد باین معنی که بقدر
پنج فرسنگ مسافت تماما لالهٔ قرمز وپنج فرسنگ مثلا گل سفید مثل آنکه فقره بفقره
در هر قطعه کاشته باشند خیلی تماشا داشت ومایه حیرت بود ماکو وقلعه ماکو هم توی دره بود
تیمور پاشاخان جا و مسکنش را نشان داد اما پیدا نبود از اینجا تا ماکو هفت فرسنگ
راه است خلاصه سوار شده تند راندیم دو فرسنگی که راه طی شد بمحلکه محال شرور
رسیدیم که حالا حکومت علیحده قرار داده اند وحاکمی مخصوص دارد وبسیار جای
آبادی است قراء ودهات متعدد واشجار وباغات زیاد ومزارع حاصل خیز پیوسته بهم چنانکه
در یک صحرا محوطه قریب شصت پارچه دیه وقریه دارد سکنه دهات جمیعا مسلمان
وارمنی هستند اما مسلمان بیشتر است آبادی دست چپ همه جا تا کنار رود ارس

بقال

اتصال دارد و آب این محال تماماً از رودخانه آرپه چائی است که رودخانه عظیمی است و همهٔ آبش صرف زراعت میشود منبع و سرچشمه این رودخانه از محال دره و کوه اللاکوز است خلاصه از توی دیه و باغات و زراعات عبور نموده سواد باش نوراشین که منزل است پیدا شد در دست چپ راه واقع اما رودخانه فاصله بود و لابد باید یک فرسنگ بالاتر رفته از پل عبور نموده دوباره برگردیم راندیم بطرف پل اینطرف پل دیه دیزه و مسلمان نشین است پل بسیار خوب طولانی از چوب و آهن ساخته اند آنطرف پل دیه نوراشی است که ارمنی می نشیند نزدیک غروب وارد منزل شدیم خانه اسمعیل بیک که در همین دیه ساخته و حاکم نشین است منزل ما بود بسیار خانهٔ خوب و بطرز عمارات فرنگستان است فوج ساخلو ایروان سواره قزاق و مسلمان سرکردگان و صاحب منصبان از هر قسم و هر طایفه در راه و نیم راه منزل حاضر ایستاده و دسته دسته صف بسته بودند کمال خدمتگذاری را بجای می آوردند از جلو فوج که میگذشتیم سلام نظامی داده موزیک زدند

جمعه هفتم باید رفت بایروان هشتاد و هفت ورس راه است چون راه دور بود زودتر برای حرکت بر خاسته حاضر شدیم کالسکه را هم حاضر کردند سوار شده راندیم تا مسافت زیادی از راه شبیه بدره یعنی جلگه تنگ و کوهها نزدیک بجاده بود

دست چپ باز دهات زیاد دیده شد آقری داغ هم از دست چپ پیدا بود اما ابر و مه زیادی داشت و مانع از تماشا بود تیرو دار پس امروز خیلی نزدیک شدیم اما چون در گودی بود و آب رودخانه پیدا نبود تا رسیدیم بصدرک تا اینجا بیست و دو ورس راه بود دیه بزرگی است از آب رودخانه که از کوه دست راست جاریست مشروب میشود اینجا اسبها را عوض کردند از صدرک که میگذرد جلگه کم کم وسیع میشود و کوههای طرف راست و چپ دور می افتد یعنی کوههای دست راست بقدر یک دو فرسنگ دور میشود و از پشت آن کوههای برفی پیداست و دست چپ یکسر جلگه و هموار است تا منتهی بکوه آقری و کوههای سرحدات روس و عثمانی میشود که آنطرف کوه خاک قارص و بایزید بوده و حالا روسها که آنجاها را گرفته سرحد را پیش برده اند تا آنطرف کوه خلاصه از جاده الی دامنه کوه آقری قریب ده فرسنگ مسافت است همه جا راندیم تا رسیدیم به دولو که هیجده ورس راه بود دیه معتبری است طایفه قاجار قدیم دولو اینجاها می نشستند پیاده شده از پله زیادی بالا رفته داخل بالاخانه شدیم نهار حاضر کرده بودند صرف شد آب این دیه هم از رودخانه ایست که از کوه دست راست می آید دهات این حدود باغات و اشجار زیاد دارد بعد از نهار سوار شده راندیم هوا ابر شد باران زیادی هم بارید اما تا ورود بایروان هوا باز و آفتاب شد

ازدوتلو به قمرلو رفتیم هیجده ورس بود از قمرلو به آق حمزه لو که پانزده ورس است و از آنجا
بشهر ایروان که سیزده ورس مسافت است آبادی و مزارع و دهات و باغات و اشجار زیاد
از دوتلو باینطرف امروز دیده شد اغلب دهات را ارمنی می نشینند این محال محال ویدی
باسپار و کرکی باسپار و زنگی باسپار وغیره بود کشت و زرع زیاد کرده بودند دو ساعت و نیم
بغروب مانده شهر ایروان پیدا شد مستقبلین از صاحبمنصب و سرکرده سواره و پیاده قزاق
وغیر قزاق از هر جور و هر طبقه و سکنه شهر از مسلمان و ارمنی و کوچک و بزرگ زیاده از حد بودند
شهر ایروان در میان دره و تپه واقع است باغات و اشجار زیاد دارد محله مسلمین که از قدیم
بوده در روی تپه و دره هاست طرف جنوبی شهر را روسها و ارامنه تازه عمارت و خانه ساخته اند
که در حقیقت محله روسها و ارامنه سوا شده است و در اینجا حاکم ایروان عمارت خوبی ساخته است
بطرز فرنگی جلو عمارت کوچه طولانی عریضی دارد آنطرف کوچه باغ عامه احداث کرده و اشجار زیاد
دارد اما کوچک است یک مهمانخانه هم آنطرف باغ است که اغلب مشخصها و سایرین
در آنجا منزل کرده اند خلاصه وارد کوچه جلو عمارت حاکم شدیم یکفوج سرباز با صاحبمنصبان
چنانکه پیش اشاره شد کنار کوچه صف بسته ایستاده بودند از کالسکه بیرون آمده جلو فوج راه
رفتیم جنرال کاماروف که سرکرده قشون ساخلو ایروان است صاحبمنصبان را معرفی کرد
بعد رفتیم باطاق تالار سلام حاکم در بالای تالار پرده بزرگی از صورت اعلیحضرت امپراطور

General Kamaroff

گذاشته

گذاشته بودند اعیان و اشراف وجوه و معارف شهر دور تالار ایستاده بودند حاکم ایروان
یک یک را معرفی کرد کشیشان اوچ کلیسا که از جانب خلیفه آمده بالا ایستاده بودند یکنفر کشیش
اصفهانی نطق کشیش بزرگ را که از جانب خلیفه آمده بود بفارسی ترجمه کرد خیلی مفصل بود بعد
کلانتر شهر هم که مرد قصیر القامه است با ریش سیاه توپی و عینک آبی نطق مفصلی مبنی بر تهنیت
ورود ما ادا کرد بعد باطاق دیگر رفته استراحت کردیم شب باغ عامه و جاهای دیگر را چراغان
بسیار مفصل خوبی کرده بودند

شنبه هشتم در ایروان توقف شد نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار بکالسکه نشسته
رفتیم بتماشا و دیدن اوچ کلیسا سپهسالار اعظم در کالسکه پیش ما نشسته بود قدری که کالسکه رفت
توی شهر دم بازاری ایستاد پیاده شده اول رفتیم بمسجد جامع ایروان بقدر یکصد قدم راه
مسافت بود که از توی بازار پیاده عبور کرده از بازار داخل محوطه شدیم که اشجار نارون
کهن و بعضی درختهای دیگر داشت دورش حجرات بود حیاط را فرش کرده بودند همه جا
سالدات قراول ایستاده بود علمای ایروان که اسامی بعضی از این قرار است دم صفه ایستاده بودند
ملا خلیل قاضی و صدر مجلس شریعتخانه   ملا عباسقلی   ملا محمد باقر   حاجی ملا احمد واعظ
حاجی شیخ رضای واعظ   آخوند ملا مهدی   ملا صادق   ملا حسین
بهمه التفات زیاد شد رفتیم توی مسجد این مسجد را حسینعلی خان حاکم ایروان پسر محمد خان بنا کرده است

خطیب بالای منبر خطبه خواند جمعیت زیادی از مرد و زن ایروانی مسلمان از هر صنف و طبقه بالای
بامها بودند برگشته همانطور از همان بازار پیاده آمده بکالسکه نشسته راندیم عقب سر ما هم پشت بامها
و سایرین می‌آمدند از دم قلعه حسینخان سردار که دست چپ واقع است گذشتیم قلعه قدیم ایروان
همین جاست دیوارهای عریض حجیم مرتفع بسیار مستحکم با بروج معتبر دارد امّا حالا کهنه
و خراب است عمارت حسین خان از اندرونی و بیرونی و مسجد و حمّام و جای نوکر و ساخلو
و غیره همه در این قلعه بوده که حالا اکثر منهدم شده است سوای تالار سلام حسینخان که
از دولت تعمیر و مرمّت نموده نگاهداری کرده و سرایدار گذاشته اند که در آن تالار صورت
خاقان مغفور فتحعلی شاه و خود حسینخان و بعضی صور دیگر مصور است و این قلعه و عمارت
از دو طرف که طرف مغرب و جنوب باشد برودخانه زنگی منظر دارد که خیلی سخت است این قلعه را
در حقیقت روی تپه و کوهی از سنگ بنا کرده اند یعنی طرف رودخانه بنایش از سنگ است
که دیوار را روی سنگ گذاشته اند یک پل دو چشمه بسیار معتبر خوبی هم از قدیم بر روی رود زنگی بنا کرده اند
که تمامش از سنگ است گفتند در عهد قدیم زمانیکه ایروان در تصرف دولت عثمانی بود دختری
این پل را ساخته است آب رودخانه گل آلود و سیاه رنگ از ته درهٔ عمیقی می‌گذشت و تخمیناً
سی سنگ بلکه متجاوز آب داشت خلاصه از آنجا گذشتیم همه جا سواره قزاق ایستاده بودند
راه را قدری شوسه کرده اند امّا ناتمام است از ایروان الی اوچ کلیسا دو فرسنگ و نیم راه است

قدری که از پل دور شدیم بکوچه باغ افتاده بعد بصحرا رسیدیم صحرای وسیع مسطح پر گرد و خاک است
اوّل بدیه کوی گنبد که طرف دست چپ راه و دهی پر سبزه و اشجار است رسیدیم بعد از مسافتی
از دیه شیرآباد گذشتیم دهی بسیار معتبر و پر اشجار و ارمنی نشین است دست چپ از دیه چوبان کره
و خاتون ارخی بود تا رسیدیم بآبادی اوچ کلیسا که دیه معتبری است غیر از اوچ کلیسا دو کلیسای دیگر
هم دارد بسیار کهنه و قدیم جمعیت زیادی از ارمنی و غیر ارمنی هم بود تا بدر اوچ کلیسا رسیده
پیاده شدیم جمعیتی از کشیشان ایستاده بودند یک سایبان بزرگ مربّعی که چهار پایه داشت
و دست چهار کشیش بود بالای سر ما گرفته و در جلو هم پنجاه نفر بچه ارمنی تهنیت موزونیکه تازه برای آمدن ما
ساخته بودند بصوت و آواز خوش میخواندند و میرفتند همراهان و ملتزمین هم از ایرانی و روسی پیاده
از عقب می‌آمدند مردم هم از بالا و پائین تماشا می‌کردند یکفوج سالدات هم با سوارهٔ قزاق
زیادی ایستاده بودند خلاصه وارد حیاط جنب کلیسا شدیم همه جا روی زمین را فرش انداخته
و گل چیده بودند گل یاس شیروانی تازه باز شده بود خیلی آورده توی راهروها چیده بودند
خلیفهٔ اعظم اوچ کلیسا آمد در حیاط ایستاد نطقی کرد همان کشیش اصفهانی سابق الذکر ترجمه کرد خلیفه
خیلی با بنیه است و ریش سفیدی دارد دست ما را گرفته از پله‌ها بالا برده رفتیم در اطاق
خوبی نشستیم اسم خلیفه گاورک است از اسلامبول باینجا آمده و رئیس تمام ارامنه است ترکی
اسلامبولی بسیار خوب حرف میزد سپهسالار اعظم او را در اسلامبول دیده و میشناخت خلاصه قدری

استراحت کرده بعد خلیفه آمد رفتیم پایین کلیسا در وسط حیاط واقع و دور حیاط حجرات نشیمن و منزل
کشیشان و راهبان است گنبد کلیسا خیلی بزرگ و مرتفع و تمامش از سنگ بنا شده است
بنای کلیسا بسیار قدیم است یکهزار و چهارصد سال قبل از این بنا شده و میگویند از بناهای
جرجیس نبی است توی کلیسا چند پرده و اشکال کار قدیم از اشکال حضرت عیسی و حواریون
دیده شد بعضی جاها توی گنبد هم سفیدکاری است محراب نماز و عبادتگاه متعدد دارد
همه با پرده و پوششهای نقره دوز و غیره جائی دیگر بود پشت همین گنبد و متصل آن از دری
داخل آنجا شدیم خلیفه میگفت اینجاها را من تازه ساخته ام دو گنبد بود تویش را از گچ سفید کرده
و بعضی اسبابهای کلیسا را آنجا پشت شیشه ها گذاشته بودند از قبیل عصاهای خلفای سابق
که هر خلیفه یک عصای خلافت باید داشته باشد و بعد از مردن او نگاه میدارند عصای زیادی
با نواع و الوان مختلف بود قریب یکصد قبضه عصا بنظر آمد و همچنین تاجهای خلفاء که در اعیاد
و روزهای رسمی سر میگذارند که از پارچه مفتولی و گلدوزی و طرح غریبی است بعضی سکه های
سلاطین قدیم را هم جمع کرده زیر آئینه گذاشته اند از آنجا برگشته رفتیم بمدرسه که خلیفه برای تحصیل
اطفال ارامنه ساخته است راه دور بود با کالسکه رفتیم مدرسه بسیار خوب معتبر مستحکمی بطرز مدارس
فرنگستان ساخته است از پله های طرفی بلند بالا رفته در آن بالا که گنبد مانند جائی بود صندلی
بزرگی برای ما گذاشته بودند رفتیم نشستیم خلیفه هم روی صندلی نشست یکنفر ارمنی بچه اصفهانی

رعیت

رعیت ایران با دو نفر ارمنی تبریزی در مقابل ایستاده اصفهانی کاغذی در دست داشت
خطبه برای ورود ما بزبان فارسی مسلسل و خوب خواند سپهسالار اعظم و صاحبمنصبان روس
و سایرین هم همه ایستاده بودند بعد برخاسته جای خواب و غذای شاگردان را دیدیم اما
شاگردان حاضر نبودند حالا تا چند ماه علی الرسم ایام تعطیل است و شاگردان مرخص هستند
شصت نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند از هر قسم علوم و فنون و از غیر ارمنی و خارج مذهب خودشان هم
احدی را بشاگردی قبول نمیکنند بعد سوار شده از همان راهی که آمده بودیم مراجعت بایروان
و منزل کردیم وقت رفتن باوچ کلیسا کوه قارنی یارق دست راست از دور پیدا بود
برف نداشت اما در رشته کوههای برفی بود که محال آباران در حوالی آن کوه است
کوه آقری داغ امروز مه چندانی نداشت خوب پیدا بود آقری بزرگ خیلی بلند و قطور است
از دماوند بنظر من قطورتر و خیلی بزرگتر آمد

یکشنبه نهم باید از ایروان برویم به دلیجان صد ورس راه و قریب پانزده فرسنگ است
بجمیع صاحبمنصبان نظامی و غیره و حاکم ایروان نشان بر حسب شأن و رتبه هر یک دادیم با جنرال
کاماروف قدری صحبت شد پایش زخمی در جنگ زیوین از عثمانی برداشته است خلاصه
سوار شده راندیم باز منزل روز ورود جمعیت زیاد بود کوچهای ایروان همه پست و بلند است
بعضی کوچها را تازه روسها میخواهند صاف و مسطح و مستقیم کنند محله مسلمانها سوا است

یعنی یکی دو محله خالص و مخصوص مسلمین است و ما بقی مخلوط است جمعیت ایروان بهمه جهت از مسلمان
و ارمنی و روسی از دوازده هزار نفر متجاوز نیست این ابی که از توی شهر سر بالا میرفتیم آخرش
بباغات روی تپه و کوه منتهی و متصل میشد شکوفه به و سیب حالا در اینجا دیده شد اگرچه هوای
ایروان گرم است اما از طهران باید سردتر باشد ملاقاتی که من در چهل و دو سال قبل از این
با امپراطور نیکلای مرحوم در ایروان کرده بودم جویا شدم معلوم شد که منزل ما آنوقت در همین
جائی که حالا جلوخانهٔ حاکم باغ ساخته اند و آنوقت میدانگاهی بوده در چادر بوده ایم
و امپراطور در توی قلعه در خانهای حسینخان سردار منزل داشته و من آنجا امپراطور را دیدن کرده ام
خلاصه راندیم راه خیلی سربالا بود راه کالسکه را از ایروان تا آنطرف دولت با مخارج گزاف
شوسه کرده و ساخته است راه پرپیچ و خمی را کالسکه بسهولت و راحت بالا رفت خیلی خوب
ساخته اند از آن بالا منظر خوبی بشهر ایروان و اطراف دارد که تمام شهر در زیر پا افتاده است
و کوههای آقری و سرحدات عثمانی وغیره در جلو عجب عالمی داشت اما نه برای مسافر
چاپاری بلکه برای کسیکه مجبور بحرکت نباشد و آن بالا نشسته با دوربین اطراف را خوب
تماشا کند و غنیمت بشمارد خلاصه راندیم رو بشمال همه جا راه سربالا بود و کم کم هوا سرد
و ییلاق میشد و کوههای طرفین راه و تپه ها خیلی سبز و خرم بود و انواع گلها داشت
بعد از آنکه مسافت زیادی سربالا رفته قدری سرازیر شدیم تا بچاپارخانهٔ ایلار رسیدیم

راه شوسه اینجا ها کمی خراب شده است خیلی گل بود مال بزحمت میرفت دهاتی که از ایروان
تا ایلار دیده شد از اینقرار است اول گنه گیر است دیه ارمنی و روس نشین است اینجا
درحقیقت اردوی نظامی روسها بود از سرباز و مریض و عراده و سربازهائی که در جنگ
عثمانی زخمی و مجروح شده بودند همه را اینجا آورده چادر در صحرا زده معالجه میکردند
از آنجا رانده تا رسیدیم به چاپارخانهٔ فونستانتقا اسب عوض کردند هوا بسیار سرد شد
از چاپارخانهٔ ایلار قدریکه آمدیم طرف دست راست دهی بود اسمش کوکچه و دهات
دیگر هم از دور در دامنه کوههای برفی ییلاقی نمایان بود تا رسیدیم بدهی که اهل
آنجا همه روسی و طایفه مالاکان هستند از شهر ایروان تا اینجا همه جا سربالا میآمدیم از اینجا
هم بقدر یک فرسنگی سربالا رفته بعد تا چاپارخانهٔ فونستانتقا سرازیر شد از آنجا هم بقدر
یکفرسنگ و نیمی باز کمی سربالا رفته بعد سرازیر شد و در کوههای طرف دست چپ
جنگل مانند درخت داشت از فونستانتقا که گذشتیم در طرف دست چپ بدهی رسیدیم
که کاکسی نام داشت و در دره واقع بود و رودخانه زنگی که بایروان میرود از میان
این دیه گذشته در زیر دست دیه بدره کود عمیقی میریزد که هیچ آب رودخانه پیدا نیست
و از کاکسی که میگذرد قدری درختهای جنگلی بیشتر میشود خلاصه رانده تا به آختی رسیدیم
اینجا نهار خورده بعد سوار شده تا به پلی نوفیقا یا رسیدیم اینجا اول دریاچه گوکچه ییلاقات است

اسب عوض کردند سکنهٔ این دهات همه روسی هستند بواسطهٔ رطوبت هوا و باران زمینها
بسیار گل و توی ده خیلی کثیف بود اینجا اول دریاچه گوگچه ییلاق است و راه در طرف
دست چپ دریاچه افتاده همه جا از لب دریاچه میرفتیم راه شوسه است و بغل دریاچه را
خیلی خوب ساخته اند کالسکه براحت میرفت دریاچه بسیار با صفا و آب آن کبود رنگ
و شیرین بود موج کمی هم داشت وضعاً کم عرض و خیلی طولانی است ماهی قزل آلای
خیلی بزرگ دارد اطرافش کوه است بعضی برف دار و بعضی بی برف ولی دوره
و کنارش باز بقدری مسطح و وسیع است که چادر وارد و میتوان زد یعنی طرف راه وسیع است
و سایر اطرافش بعضی جاها وسعت و سطحی دارد و بعضی جاها دماغه و بدنه کوهها داخل دریاچه
و متصل بآب شده و از همه طرف از دامنه کوهها چشمه های زیاد بدریاچه جاریست یکی دو
رودخانه هم دیده شد که داخل دریاچه میشد یک کوه کوچک با سبزه مثل کوه دوشان تپه
جزیره مانند در وسط دریاچه بود و کلیسائی در آنجا بنا کرده اند چند خانواری هم سکنه
دارد بعد بهزار ذرع از ساحل دور است اما حیف که کشتی و قایق در این دریاچه نیست
که شخص تواند روی آب سیر و تفرج کند دو سه تا و بسیار کوچک در کنار دیده شد
قدری که رفتیم هوا ابر شد و مه از روی دریاچه و کوههای طرف مقابل برخاست
هم مهیب بود و هم بسیار با صفا باران هم بارید کوه و صحرا طراوتی مخصوص یافت تمام

دشت و کوه سبزه و گل بود اما هنوز سرمای زمستان باقی و غالب جاها برف بود این اماکن
از ییلاقات بسیار سرد و در وسط تابستان هوایش خیلی خوش و زمینش مرتع و چراگاه حیوانات است
دامنه کوهها نرم و بی سنگ و محل زراعت دیم است تا عصر تنگ از کنار دریاچه میراندیم
هوا از مه تیره و تاریک و تا منزل هم خیلی راه بود کالسکه های قزمین و همراهان هم خیلی عقب
مانده بود که هیچ پیدا نبودند تا رسیدیم بده چوبوقلو که در انتهای این دریاچه در دامنه کوهی
واقع است سکنه اش همه ارمنی هستند از چوبوقلو کمی راه سر بالا شد تا رسیدیم بچاپارخانه
ده سیمونوفقایا پیاده شده رفتیم توی طاق سپهسالار اعظم و پرنس میچیکوف هم عقب
سر ما بودند در رسیدند جنرالی با کلاه خود و لباس تمام رسمی دم کالسکه آمده بزبان روسی
عبارتی گفت هیچ نفهمیدم و راپورتی داد بعد معلوم شد (چاف چاوادز) که اصلش گرجی است
حاکم ایالت الیزابت پل است یعنی گنجه و قراباغ و شکی و شماخی و غیره و خودش
در گنجه می نشیند اینجا خاک ایروان تمام و اول حکومت اوست بعد از آنکه حاکم را
پرنس میچیکوف معرفی کرد و شناختم کمال التفات و احوال پرسی از او شد خلاصه
سوار شده راندیم از اینجا راه سرازیر شد هوا مه غلیظی داشت جائی دیده نمیشد مگر طرفین
راه الی ده قدم و همین قدر معلوم شد که اول جنگل است و جسته جسته درخت دیده
میشد این راه خالی از غرابت و تماشا نبود اما حیف که هوا را مه داشت و آفتاب هم

غروب کرده خیلی تاریک شده بود و چشم جائی را نمیدید کالسکه از دامنه کوه بسیار مرتفعی سرازیر
شده رو بپائین میرفت اما از بس راه را خوب و پیچ پیچ و با قاعده ساخته اند هیچ زحمت
سرازیری معلوم نبود و کالسکه با کمال سرعت و راحت و بدون خطر میرفت اما تمام
زمین و کوه جنگل و خاکش هم نرم بود خلاصه شب تاریک شد مهتاب کم رنگی از زیر
ابر تابید درختها را میدیدم شکوفه زیادی از سیب و به و امرود و آلو بالو بدرختهای کنار رودخانه
بود بپای دره که رسیدیم رودخانهٔ از وسط دره جاری بود که بقدر بیست سنگ آب داشت
همه جا راه از کنار رودخانه بود تا رسیدیم بدیه کلاونو که ارمنی نشین است نیم فرسنگی که از این
دیه گذشته رسیدیم بمنزل که دلیجان است عمارت ییلاقی جنرال کافتاراتز که در اینجا
ساخته است منزل ما بود بسیار عمارت خوبی است کله مرالی را هم با شاخ بسیار بزرگ
که قلاجهای غریبی داشت بدیوار اطاق نصب کرده بودند گفتند این جنگلها مرال دارد و همین جا زده اند
چون بسیار خسته بودم زود خوابیدم

دوشنبه دهم باید بمنزل آق کیت برویم یکصد و پنج ورس راه است صبح زود برخاستم
حاکم ایروان از اینجا مرخص شده رفت سوار شده راندیم همه جا سرپائین و از دره میرفتیم رودخانه
دلیجان دست چپ بود دره بود عریض طرفین دره کوههای بلند پر جنگل زمینها همه سبزه و گل
و پر حاصل کوههای دست راست مرتفع تر و جنگلش انبوه تر بود این کوه و جنگلها شبیه

بکوهها و دره ها و جنگلهای مازندران است اما عرض جنگل کم است تا سر کوههای جنبین درخت
دارد و دیگر پشت کوهها جنگل نیست از هر قسم اشجار جنگلی دارد بخصوص سپیدار و کاج کوهی
که آخر جنگل زیاد است اما طول جنگل که الی آخر این دره باشد پنج شش فرسنگ میشود
شکوفه زیادی هم بود دیمی کنار راه و رودخانه تک تک درختهای بارور داشت تا رسیدیم
به ترس چاپی اسب عوض کرده باز راندیم اینجا رودخانهٔ دیگر هم داخل رود دلیجان
شده آبش خیلی زیاد میشود از آنجا قدری گذشته از پلی عبور کردیم و رودخانه بدست
راست افتاد همه جا همین طور آب و سبزه و شکوفه و کوه و جنگل بود تا رسیدیم بکاروانسرا
که دهی بود و هیچ کاروانسرائی نداشت و اسم بی مسمی بود آنجا هم اسب عوض
کرده راندیم تا اوزون تالا باز اسب عوض کرده رفتیم به نو و آقستافا اینجا پیاده
شدیم جمعیت زیادی از بزرگان روس و مسلمان و ارمنی و غیره بودند نهار هم اینجا
حاضر کرده بودند صرف کردیم همین چاپارخانه ایست که پنج سال قبل در معاودت
از سفر اول فرنگستان یک شب در اینجا خوابیده بطرف گنجه و بادکوبه رفتیم پرنس قاقارین
Prince Gugarine
حاکم قلی شهر تفلیس از تفلیس تا اینجا باستقبال آمده بود بحضور رسید بعد از نهار سوار شده راندیم
تا رسیدیم بچاپارخانه زورآزخ اسب عوض کرده رفتیم بچاپارخانه صلاح اوغلی اینجا جمعیت
زیادی بود از پل رودخانه خرام که آب زیادی داشت گذشته وارد صلاح اوغلی شده اما از کالسکه

پیاده نشدیم اسبها را عوض کردند جمعی از بزرگان طایفه قزاق پای کالسکه ایستاده بودند
قدری با آنها صحبت شد این قزاقها درکنار همین رودخانه خانه و دهات و مزارع زیاد دارند
بقدر دوازده هزار خانوار میشوند نیک حد شان از طرف گنجه یعنی سمت پائین رودخانه بطایفه
شمس الدین لو میرسد و از طرف بالا که سمت تفلیس باشد به سنگرلی و طایفه برچلو منتهی میشود
طایفه برچلو جمعیت زیادی هستند از خوانین آنها هم حاضر بودند مذهب این طوایف قزاق
هم شیعه است هم سنی هم ارمنی و این قزاقها دخلی بقزاقهای اصلی روس ندارند در هیئت و سبک
تفاوت کلی با آنها دارند خلاصه رانده تا رسیدیم به آل کت که منزل بود هوای اینجاها خیلی سرد
و رطوبی است

سه شنبه یازدهم باید بتفلیس برویم چهل و چهار ورس راه است صبح برخاسته سوار شده راندیم
تا دو فرسنگ از راه تمام صحرا و جلگه و زمین پر از گل و سبزه بود بعد طرفین راه دره و ماهورهای
خاکی شد طرف چپ لاله زیاد هم روئیده بود و تا مسافت زیادی بهمین وضع و هیئت است
یعنی وسط راه دره مانند و طرفین تپه و ماهور و پست و بلندی است بعد چند پیچ خورده سرازیر
میشود و جلگه تفلیس و رودخانه کر نمودار میگردد در چاپارخانه یاغلوجه اسب عوض شد
از آنجا رانده تا رسیدیم بچاپارخانه سوقانلیق امین الملک که چند ماه قبل از ما مأمور و روانه فرنگستان
شده بود اینجا با قونسول ایران مقیم تفلیس و میرزا محمد علی کاشی که در قفقازیه رئیس یعنی صاحب

اسب و کاری و کالسکه چاپاری است توی صحرا در کنار راه پیاده ایستاده بودند بحضور رسیدند
امین الملک لباس تمام رسمی پوشیده و نشان زیاد زده بود کالسکه ایستاد قدری صحبت شد
بعد راندیم در سوقانلیق اسب عوض شد از آنجا قدری که راندیم شهر تفلیس که در میان کوه
و دره و تپه واقع است پیدا شد همه جا آمده تا رسیدیم بکنار شهر در سر راه فرش انداخته و درو دروازه
نصرت زده و تشریفات زیاد بجا آورده بودند در آنجا پیاده شده راه افتادیم سپهسالار اعظم
Staroselsky
و سایرین هم از عقب می آمدند سالس استاروسلسکی که پنج سال قبل حاکم بادکوبه بود و حالا
رئیس کل دفترخانه قفقاز و آدم بسیار خوبی است با صاحبمنصبان و کلانتر و اعیان و نجبا
و اهالی شهر تفلیس و نجبای گرجی و غیره ایستاده بود و سایرین را معرفی میکرد پرنس منچکوف
عقب بود در رسید سوار درشکه سربازی شده راندیم تا از کوچه و معابر شهر گذشتیم زن و مرد
زیادی در دم بامها و منظرها و پنجرها و کنار معابر بودند رسیدیم بجلوخان عمارت
جانشین همان عمارتی است که سفر اول هم در مراجعت از فرنگستان منزل کرده بودیم فوجی
از سالدات توی جلوخان صف کشیده و پرنس میرسکی که نایب جانشین و مرد بسیار
قابل و پولتیک دان و زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند با جمیع صاحبمنصبان
قفقازیه از نظامی و قلمی و غیره ایستاده بودند کثرت غریبی بود پرنس میرسکی همه را یکان
یکان معرفی کرد دو پسر گراندوک میشل جانشین قفقاز برادر امپراطور هم با لباسهای نظامی خودشان

Mikhail Mikhailovitch

Georges Mikhailovitch

و غیره ایستاده بودند با آنها دست دادم هر دو بسیار بسیار جوانهای مؤدب تربیت شده آراسته
هستند سنشان چهارده پانزده سال اسمشان یکی که بزرگتر است میخائیل میخائیل اویچ و دیگری
کورکی میخائیل اویچ بعد رفتیم توی طاق نشستیم شاهزادگان هم آمده نشستند خیلی صحبت شد خود
جانشین اینجا نیستند با زوجه خود پطربورغ رفته اند در تالار هم باز جمعیت زیادی از معارف و اعیان ایستاده بودند
که پرنس میرسکی آنها را معرفی کرد بعد رفتیم سر نهار بعد از صرف نهار قدری در باغچه جلو تالار
گردش کرده با امین الملک صحبت داشتیم گلهای بسیار خوب با نواع و الوان مختلف در باغچه بود
شب هم رفتیم با طاق دیگر که منظر بکوچه و صحرا داشت پنجره را باز کرده قدری تماشای کوچه
و چراغان و آتشبازی و جمعیت مردم را کردیم چراغان و آتشبازی بسیار مفصل خوبی کردند
الحق مردم از ورود ما قلباً شاد و خرم و خوشوقت بودند و کارگذاران روس در خدمات
بهیچ وجه فروگذار نمیکنند از هر باب کمال تعریف و توصیف را دارد

چهارشنبه دوازدهم در تفلیس توقف شد امروز باز پرنس میرسکی صاحبمنصبان و معارف
و وجوه را در تالار بحضور آورده معرفی نمود بعد رفتیم بازدید شاهزادگان یعنی پسرهای جانشین
از همین اطاق با اطاق و منزل آنها راه بود قدری آنجا نشسته صحبت کردیم اطاقشان
چشم انداز خوبی بکوچه و صحرا داشت پردهای دورنما و اشکال مختلفه متعلق بقفقاز و بعضی
اسلحه و زین و یراق اسب از اهالی خیوق و ترکمان بدر و دیوار و اطراف طاق آویخته بودند

بعد

بعد برخاسته پائین آمده در باغ بزرگ داخل عمارت گردش کردیم شاهزادها را هم لله هاشان بجهة
گردش بباغ آورده بودند شاهزادگان گل میچیدند و دست ما میدادند بعد ما را راهنمائی بگرمخانه
کرده رفتیم آنجا و از آنجا در آمده بموزه تفلیس که یک کوچه فاصله با این باغ دارد رفتیم دیرکتور
یعنی رئیس موزه که فرانسه را خوب حرف میزد همه جا را نشان ما میداد شاهزادگان هم همه جا
با ما بودند و همه را بزبان فرانسه صحبت میکردیم بعضی حیوانات و طیور زنده از قبیل قرقاول
و دراج و سیره و غیره در آنجا دیده شد طیور زنده کمتر بود اما در داخل موزه اسباب و نمونها
و آلات و اشیاء نفیسه و غریبه از قدیم و جدید و از طوایف و ملل مختلفه و انواع جانورها و اقسام
طیور و حیوانات مرده و مصنوعی که از تصرف هوا و تلاشی و فنا حفظ و نگاهداری کرده و مثل
زنده بپا واداشته بودند خیلی بود و کمال غرابت و تازگی را داشت مثلاً انواع پرندها
و اقسام جانورهای بزرگ و کوچک و پلنگ و ببر و خوک و بزرون که گاو میش وحشی است
و ماهی یونس بزرگ بحر سیاه که جانور غریبی است بود یک شتر مصنوعی مرده افتاده
و لاشخور و کلاغ و روباه و شغال زیادی هم روی لاشه آن نشسته گوشت آنرا میخوردند
که الحق هیچ با شتر مرده و وحوش و طیور زنده فرق و امتیاز نداشتند منتهای صنعت بود دیگر
انواع نمونهای معادن و نباتات و چوبهای جنگلی که اغلب این نمونها از خود قفقاز است همه را
با ترتیب و نظم چیده بودند بعد آمدیم بیرون باران می آمد رفتیم تا آخر باغ بحمام بسیار خوبی

که از جانشین است حمّامی است بطرز فرنگی کوچک و گرم و خوب از حمّام بیرون آمده مراجعت
بمنزل کردیم شب را بعد از شام کالسکه نشسته رفتیم بباغ تماشاخانه باران شدیدی از عصر
شروع بباریدن کرده که قدری مُخلّ امر چراغانی و تماشاخانه و اجتماع مردم شده
بود پیاده شده رفتیم بالا در لُژ کوچکی نشستیم سپهسالار اعظم و پرنس میرسکی و اربیلیانی
که از شاهزادگان گرجستان است و سابقاً در فرح آباد مازندران بحضور رسیده بود
در لُژ ما نشستند این شاهزاده هفتاد و پنج سال عمر دارد امّا باز خیلی با بنیه و با دماغ و سرزنده است
خلاصه تماشاخانه کوچکی است زنهای صاحبمنصبان روس و دختران آنها و بعضی از زنهای
گرجی در مرتبه بالای تماشاخانه نشسته بودند یکساعت و نیم بازی در آوردند بسیار خوب
بازی کردند صاحبمنصبان هم در مرتبه پائین نشسته بودند پرده که پائین افتاد قدری برخاسته
دوباره آمدیم و نشستیم پرنس میرسکی خانمها را معرّفی کرد بعد از اتمام بازی رفتیم
بباغ تماشاخانه اسباب چراغان بسیار خوبی چیده بودند از آنجا مراجعت کرده آمدیم بچادر که
بالای باغ زده بودند استراحت کردیم

پنجشنبه سیزدهم باید برویم به منزل ملیت که یکصد و هشت ورس راه و نزدیک دامنه کوه قفقاز است
ابوالقاسمخان نوه ناصرالملک را باز اینجا دیدیم دیروز وارد تفلیس شده است خلاصه شاهزادگان
پسرهای جانشین نشان و حمایل ایران داده بودیم اوّل که بتالار آمدیم آنها را پذیرفته دستخط دادیم

واظهار

Mirskey

واظهار تشکر کردند بعد در اطاق دیگر که پرنس میرسکی همه صاحبمنصبان روس جمع بودند رفته در حضور یک یک
اظهار التفات کرده آمدیم پائین بکالسکه نشسته راندیم تا از شهر تفلیس خارج شدیم از تفلیس الی چاپارخانه
اوّل که مسخت نام دارد بیست ورس راه بود و این راه بواسطه باران زیاد گل زیادی داشت در چاپارخانه
مسخت اسب کالسکه را عوض کرده راندیم تا رسیدیم بچاپارخانه ترلقان آنجا پیاده شده رفتیم
باطاق عمارت خوبی بود نهار صرف نموده بعد سوار شده راندیم برای چاپارخانه قصبه دشیت
این قصبه در دامنه کوه با صفائی افتاده امّا چاپارخانه دور از ده یعنی رودخانه مابین چاپارخانه و ده
فاصله است از آنجا بچاپارخانه تاناور و از آنجا به چاپارخانه پاساناور و از آنجا به ملیت که منزل است
رفتیم امروز از تفلیس که دور افتادیم همه صحراها سبز و خرم و پر گل و سبزه و دهات گرجی نشین آباد
معتبر طرفین راه و رودخانه کر بود و کوههای بزرگ و کوچک و جنگل و شکوفه و حاصل دیمی و آبی و انواع
گلها و لاله همه جای او پیوسته بهم بود الحق بسیار با روح و صفا و با تماشا بود و هوا هم متصل ابر و
و ترشح باران میشد از چاپارخانه مسخت که حرکت کردیم ابتدای راه همه جا رودخانه کر دست راست
و راه آهن هم که به بندر پوتی میرود سمت راست دیده میشد مقارن عبور ما یک ترن بکلی از
راه افتاده بسرعت رفت بطرف پوتی قدری که رفتیم یعنی دو فرسنگی از تفلیس تا بطرف راه
آهن افتاد بدست چپ رفت و بطرف مغرب از نظر محو و ناپدید شد و ما از پلی گذشته رو بشمال
راندیم از بس وضع زمین و هیئت ارضی قدم بقدم تغییر و تفاوت میکرد یک لحظه نمیشد چشم از تماشا پوشید

تا رسیدیم بچاپارخانه آنانور از اینجا الی منزل راه بدره تنگی افتاد که زیاده از سیصد قدم عرض
نداشت و رود عظیمی مسمی به آراق و از ته دره جاری بود که از کوههای قفقاز می آید و در آخر منتهی
و متصل برود کر میشود دیگر صفای این دره از تعریف و توصیف خارج است طرفین راه کوههای بلند
پر جنگل اما اشجار جنگلی همه کوتاه و سبز و خرم و زمین یکسر سبزه و گل درختهای بار آور جنگلی و غیره تازه شکوفه
باز کرده و سفیدی شکوفه در میان سبزه صفا و عالم غریبی داشت از هر دره و کوهی از چپ و راست
یک نهر آب صاف سرد خوشگوار بسیاری برودخانه جاری بود دهات و مساکن و عمارات
متعدده از گرجیها در قله ها و بغلها و دره کوهها بعضی متصل بعضی منفصل از هم بوضعای بسیار خوب
همه جا نمایان بود گله گوسفند که اغلب سفید هستند و گله گاو و گاومیشها و خوکهای خانگی و مادیان
همه جا در این سبزه ها و مراتع بچرا مشغول بودند و گاه گاه کوههای برف دار سفید عظیم و مهیب
قفقاز که معروف بکوه قاف است از میان دره ها و شکاف کوهها پیدا بود حقیقة شخص از غرایب
و بدایع خلقت خداوندی واله و متحیر میماند خلاصه وقت غروب وارد ملیت شدیم یکفوج
سرباز روس که در همین جا ساکن و ساخلو است جلو عمارت صف کشیده بودند سرکرده
آنها اسمش پطروفسکی الکسندر ایوانویچ است اینجا جنگل کوهها تمام شد و چون خیلی سربالا
آمده بودیم بواسطه ارتفاع زمین هوا بقدری سرد بود که هر قدر هم درخت دیده میشد
هنوز برگ نکرده بود عمارت اینجا منزل والی و بسیار عمارت خوبی است که بامر دولت بنا

A. Ivanovitch Petrovsky

شده است از پله زیادی بالا رفته وارد عمارت و اطاقها شدیم چشم انداز خوبی برودخانه و دره و کوه
دارد و هوایش بسیار سرد است

جمعه چهاردهم امروز باید برویم به ولادی قفقاز و سر راه آهن صبح که برخاستیم هوا سرد و ابر بود کالسکه
اسبی همه روزه نشسته راندیم راهی بود از دامنه کوه بسیار مرتفعی بالا میرفت مثل راه کوه البرز طهران
که بشهرستانک میرود تا قدری بزرگتر و مهیب تر و مرتفع تر و پر برف تر ولی راه را پیچ پیچ و خیلی خوب
ساخته اند که کالسکه براحت میرفت همه جا دره های سبز خرم با صفا از هر طرف چشمه ها و آبشارهای
خوب جاری بود الحق ییلاق از این بهتر نمی شود اما از بسکه هوا در اینجاها جنگل و علف کم است بلکه
هیچ نیست مگر در تابستان که علفش بلند میشود همه جا رانده تا بچاپارخانه و آبادی غودااور رسیدیم
اینجا اول برف بود از اینجا هم الی کفر سنک سربالا رفتیم تمام کوه و دره ها پوشیده از برف و طرفین
جاده مثل دیوارهای بلند و هر قدر تصور شود عریض و قطور برف بود و خیلی بیم خطر و جای احتیاط
بود که دیواره برف بروی جاده و سر کالسکه ها خراب شود یا راه از طرف پرتگاه خراب گردد
یا دیوارها و سنگچینهای بلند کنار راه که اغلب ترک خورده بود بریزد از هر طرف بهمن برف مثل کوه
توی دره ها ریخته بود یک جائی را از سنگ بنائی کرده بودند مثل دالان و کوچه سرپوشیده
که هر چه بهمن برف بیاید و بریزد در روی آن بریزد و راه را نگیرد گویا از اول بهمن برف آنجا را پر کرده
بوده بعد زیرش را خالی نموده و همانطور بنائی کرده و سقف زده اند که کالسکه از میانش میگذرد

ورودی بام آن کوه که برف ریخته بود و آب از سقف میچکید خلاصه بکفرپسکی که از غودا در بالا
رفتیم بعد کم کم راه سرازیر شد تا رسیدیم بچاپارخانه و آبادی قوبی که زیر دست این کوه در دامنه
افتاده است نبع و سرچشمه رودخانه ترک از این کوهها و دره هاست که کم کم زیاد شده تا میرود
از میان شهر ولادقفقاز رد میشود اما تا شهر آبش زیاده از ثلث رود کر نیست اینطرف کوه
زمینها همه سنگلاخ و اطراف همه کوههای بسخت بلند مهیب است دهات کوچک و آبادیهای
مختصر جسته جسته در دامنه ها و دره های کوه دیده میشد خانهها را از سنگ ساخته اند همه جا از دره ها
و دامنه کوهها چشمهای خوب آبشار شده بطرف رود ترک جاری بود تا رسیدیم بچاپارخانه
و آبادی قاضی بیک پیاده شده رفتیم باطاق حاکم ترک چای حاضر بود راپورت داد
و زبان فرانسه حرف زد اما تا این چاپارخانه خاک تفلیس بود نهار را صرف کرده سوار شده
رانده تا رسیدیم بآبادی چاپارخانه لارس اسب عوض کرده راه افتادیم از آنجا به آبادی
و چاپارخانه بالت رسیده و از بالت بشهر ولادقفقاز رفتیم امروز بین راه از چند پل
که روی همین رودخانه ساخته بودند عبور شد که رودخانه گاهی بطرف راست گاهی بدست
چپ می افتاد تا از آخر پلی که گذشتیم دیگر همه جا الی شهر طرف راست بود از بالت پائین
کم کم کوهها عقب مانده زمین وسیع و مسطح و جلگه شد و کوهها آنچه بنظر می آمد جنگل داشت و زمین
و صحرا سبز سبزه و چمن و گل بود اما از دره که آمدیم هیچ جنگل نداشت تمامش سنگ سخت و اطرافش

قلعه های بلند بود خلاصه وارد شهر شدیم از وسط شهر با کالسکه گذشته دم گار یعنی سر راه آهن پیاده
شدیم فوجی با موزیکان صف کشیده حاکم و صاحبمنصبان با جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی
و ارمنی و غیره ایستاده بودند پیاده از جلو فوج و صاحبمنصبان و سایرین عبور کردیم همگی معرفی
شدند از رعیت و تجار ایران هم در این شهر زیاد هستند و همه حاضر بودند نظرآقا وزیر مختار ایران
مقیم پاریس هم از پاریس آمده چند روز است اینجا حاضر شده بود بحضور رسید خلاصه آهسته
آهسته از میان جمعیت آمده داخل کالسکه بخار شدیم ترن بسیار خوبی است قرار شده است
همین جا با نیم تا شش ساعت از شب رفته حرکت کند این شهر از شهرهای جدید البنا است یعنی
بیست و پنج سال است که وضعیت شهری بهم رسانده کوچهای است وسیع مدرسه نظامی
معتبر بعضی عمارات عالی و بناهای خوب دیگر دارد که بعضی دولتی و بعضی دیگر از بزرگان و معارف است
باقی خانهای رعیتی همه گیرپی است مثل خانها و عمارات رعیتی مازندران اینطرف کوه قفقاز
در کنار دره ها و دامنه ها قلاع کوچک محکم و بعضی بروج معتبر ساخته اند که حالا هم ساخلو
دارد بنای این قلعه جات و گذاشتن ساخلو بجهة این بوده که سابق برین چراکسه و لزگیها
گاهی از کوه گذشته شهر ولادقفقاز را می چاپیده و اسیر میبرده اند اما حالا امنیت است
و دفع شر آنها شده حاکم این شهر تا چاپارخانه آخری باستقبال آمده بود و باز پیش از ما بشهر
آمده در اینجا حاضر بود فرانسه حرف میزند در گرجستان هم چون قدیا بیشه از طرف ایران

وغیره در عهد امیر تیمور و اعراب محل تاخت و تاز بوده و دور همه کلیساها و معابد را قلعه محکم کشیده و برج
ساخته اند شام را توی واگون یعنی کالسکه بخار صرف کرده بعد خواستم بخوابم از بس ازدحام
مرد و زن در واگون بود نشد لهذا لابد نشسته تا وقتی ترن راه افتاد خوابیدم صبح زود برخاسته تماشا
نشستم تمام صحرا سبز و خرم بود صفای غریبی داشت تا رسیدیم باستاسیون مینرال نیاگوری — *Mineralnia gori*
که دست چپ توی صحرا واقع بود کوههای اینجا آب گرم معدنی دارد گل و چمن و سبزه و صفای
صحرای اینجا بوصف نمی آید خلاصه سه شبانروز متوالی از کالسکه بیرون نیامدیم متصل در حرکت
و شام و نهار و خواب و بیداری و نشست و برخاست همه در ترن بخار بود استاسیونهای بسیار
خوب در عرض راه دیده شد هر استاسیون که میرسیدیم و کالسکه می ایستاد جمعیت غریبی از زن
و مرد شده و همه صدا بهورا بلند میکردند قوچ و قورخانه و آذوقه و اسباب و مایحتاج قشون متصل
در راه و نیمه راه بود که بقفقازیه و غیره میرفت و در استاسیونها کیسه های آرد و آذوقه و اسباب
حمل و نقل زیاده از حد دیده شد صحراهای روسیه همه جا سبزه و چمن است و انواع گلهای خوب
دارد و در حول و حوش هر شهر و دیه و قریه و آبادی هم زراعت دیم است و کنار رود خانهها و دامنه
کوهها اغلب جنگل و اکثر اشجار جنگلی توسکا و سپیدار و کاج است درخت بید هم خیلی دیده شد
توی جنگلها بلبل زیاد بود و چنان میخواندند که صدایشان را توی واگون می شنیدم نزدیکی مسکو
برف زیاد هنوز در زمین ها بود هر جا رودخانه و آبی دیده میشد شهر یا قصبه و دیه و آبادی هم لابد

باآن بود و شهرهای معتبر و قصبات و دهات بزرگ و کوچک زیاد در راه دیده شد آسیاهای این صفحات
همه بادی است و خیلی هم دارند از دور پرّه های چرخ آسیاها را که باد حرکت میداد و گردش
میکرد خیلی تماشا داشت هر شهر از شهرهای روس چند کلیسای خوب معتبر و چند آسیای بادی دارد
خانهای خوب تک تک توی چمنها دیده شد که روی آنها را از چوب و نی پوشیده و دور خانه را
از گچ سفید کرده اند اما اینها بناهای رعیتی است خانهای بزرگان و ابنیه دولتی را روی آنرا
از آهن پوشیده بعضی را سرخ رنگ و بعضی را سبز رنگ می کنند شهرهای روسیه از دور بسیار قشنگ است
آنچه از ابنیه بنظر می آید سفید و سرخ و سبز و بعضی گنبدهای کلیساهای شهرهای معتبر مطلا است
خیلی دورنمای خوبی دارد در آبهارا همه را اشه کرده اند گله گله خوک گوسفند و بره گاو و گوساله
و دسته دسته اردک و بچه اردک و قاز و بچه قاز دیگر گله مادیان و اسب ایلخی و صحرائی که در چمنها مجزند
و سایر دواب و وحوش و طیور که بچرا و پرواز مشغول هستند و وضع و حالت گله بانها و شبانها
که بعضی بچه و بعضی بزرگ و پیر هستند دیگر اطفال خوک چران و قازچران و اطفالی که کنار رود خانهها
لخت شده بازی می کنند و زن و مردی که در کالسکها نشسته توی راه شپه گردش می کنند و حالت
سبزه و چمنها و رودخانه و آبها بسیار عالم خوب و خوشی دارد از رودخانهای عظیم مثل رود دون — *Don*
و رود تولا و غیره عبور شد پلهای آهنی خوب بر روی رودخانها ساخته اند از چندین شهر عظیم — *Taganrog* *Rostov*
گذشتیم اما از بعضی شب عبور شد که ندیدم مثل شهر تغان روق و روستو شهر خرکوف — *Kharkov*

روز عبور کرده دیدیم بسیار شهر آباد بزرگی است از هر قسم ابنیه و آبادی و مدارس و دولتی و عمارات
Bellgorod معتبر دارد و همچنین شهر بل گرود که سر راه بود بسیار خوب شهری است و رودخانه آب و چمن سبز
Koursk خیلی با صفای خوبی دارد و همچنین شهر کورسک که می‌گفتند خیلی شهر معتبر خوبی است اما ما ندیدیم
Kouban تا مملکت کوبان که بعد از استاوروپول است وارد شدیم پای تخت کوبان اکاترینودار است
Stavropole این مملکت هم جزو حکومت قفقاز و سپرده بگراندوک میشل برادر اعلیحضرت امپراطور است
Catherinodar تمام اینجاها قزاق می‌نشینند حاکم اینجا جنرال کارمالین است فرانسه خوب میداند
Karmalin. سی و شش فوج قزاق توابع اوست جمیع قزاقی که در قفقازیه دیده شد از اینجا مأمور شده اند خلاصه

روز دوشنبه هفدهم جمادی الاولی دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد مسکو شدیم چهار
فرسنگ بمسکو مانده در استاسیون آخری که کالسکه‌ها ایستاد هوا ابری تیره شد
و شروع بباران شدید کرد قامازوف مترجم خاص اعلیحضرت امپراطور که از پطر مأمور
شده بود اینجا بحضور آمد میرزا ملکم خان ناظم الملک ایلچی مقیم لندن هم اینجا بحضور رسید
در ورود بگار پرنس دالقورکی حاکم مسکو که در سفر سابق هم حاکم مسکو بود و او را همین جا
دیده بودم با همه صاحبمنصبان و جنرالها باستقبال آمده و حاضر بودند پائین آمده با همه تعارف
کردیم از جلو صف یک دسته سرباز عبور شد زن و مرد زیاده از حد با وجود باران آمده
اجتماع کرده بودند اما لدی الورود ما بگار و سوار کالسکه اسبی شدن فوراً باران بالمرّه ایستاد

راندیم

راندیم برای عمارت کرملین انقدر کثرت مرد و زن در سر راهها و معابر بود و بطوری هورا
می‌کشیدند و فریاد میزدند که بوصف و تعریف نمی‌گنجد و الحق همه از روی محبت شادی میکردند
و بی اختیار بودند کم مانده بود زیر عراده و دست و پای اسب بروند هنگامه بود حاکم
و سپهسالار اعظم توی کالسکه پیش من نشسته بودند تا بدر عمارت رسیده پیاده شدیم حاکم
نظامی هم با سایر اجزاء حکومتی و سرایدارباشی کرملین و پیشخدمتها و خدمه و غیره همان اشخاص
پنج سال قبل و عمارت بهمان وضع سفر سابق است هیچ تغییری نکرده و چون تفصیل اینجا
از اشخاص و ابنیه مبسوطاً در روزنامه سفر سابق نوشته‌ام دیگر اینجا حاجت باعاده
ذکر و تفصیل نیست وارد همان اطاق و جایگاه شدیم شب را بعد از شام خواستیم برویم
دکاکین را تماشا کنیم سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم دکاکین بسته بود هوا هم
بسیار سرد بود برگشته رفتیم خوابیدیم امروز در عرض راه توی صحرا و جنگل تنها معادن
گچ زیاد دیده شد که همان گچ را بر میدارند و بدون پختن به دیوارهای خانه‌های شهر و سایر
Toula جاها میمالند (امروز از شهر طولا هم گذشتیم اینجا کارخانه تفنگ سازی دارد

سه‌شنبه هیجدهم در مسکو توقف شد بعد از نهار رفتیم بموزه پائین عمارت
سپهسالار اعظم و ناصر الملک و امین السلطان و ناظم الملک و صاحبمنصبان روس
از پرنس میچکوف و سایرین همه بودند گردش کردیم تا جا و سایر اشیاء همه دیده شد

تفصیل این موزه هم در روزنامهٔ سابق نوشته شده است اغلب تالارهای معروف و بزرگ
و خوب کرملین را امپراطور نیکلای مرحوم بنا کرده است دور کرملین قلعه و توی قلعه باغ عامه دارد

Kremlin

بنای این قلعه خیلی قدیم است شب را بتماشاخانه رفتیم باله دادند یعنی مجلس رقص و تقلید بدون
حرف زدن یک نفر زن که رقاص بسیار خوبی است و در روزنامهٔ سابق هم وصف او شد و پنج سال قبل
از این هم همین جا بیر قصید باز امشب بود و رقص میکرد بعد از تماشاخانه بخانهٔ حاکم رفتیم مجلس بال بود
زن و مرد زیادی از معارف شهر و صاحبمنصبان جمع بودند یک یک را حاکم با یک زنی کونتس منصوروف
نام که دختر عموی حاکم و شوهرش در پطر و خود او صاحب خانه بود معرفی میکردند بعد از نیم ساعتی مراجعت
بمنزل کردیم

Comtesse Mansourof

چهارشنبه نوزدهم را هم تا غروب در مسکو توقف کرده بعد از صرف شام رفتیم براه آهن و بسمت
پطر حرکت کردیم وقت رفتن بگار پرنس دالقورکی و سپهدار کل قشون مسکو و سایر جنرالها و معاف
و صاحبمنصبان همه بمشایعت حاضر شده بودند جمعیت مردم هم همانطور بود و صدای هورا
با آسمان میرفت بکالسکه بخار که نشستیم بعد از لمحه راه افتاد و ترن همان است که بود شب معلوم
نشد که از رودخانهای بزرگ و پلهای معتبر میگذشتیم روز دیگر پنج ساعت بغروب مانده بود
وارد پطربورغ شویم صبح که خاسته دیدم طرفین راه همه جا جنگل سرو و کاج و غیره است
این اشجار جنگلی را تماما دستی میکارند و بزرگ که شد بریده و میبرند بمصرف میرسانند با نیمکتی این

Prince Dolgorouky

اراضی

اراضی همه جنگل طبیعی بوده بعد بمرور دهور اشجار کهن جنگل را بریده و میبرند و بجای آنها درخت تازه
غرس می کنند و چون زمین همه بجن و باتلاق و رطوبی است و باران هم متصل می بارد درخت زود
رشد می کند و خوب عمل می آید خلاصه تمام راه جنگل بود اما آبادی و عمارت زیاد دیده نشد
هوا ابر و بسیار سرد بود نزدیک پطربورغ لباس رسمی پوشیده و نشان دولت روس انداختیم باز
هم چند ساعتی راه طی شد و همانطور لاینقطع جنگل بود بعضی آبادیها هم دیده شد در ایستگاه
آخری که آبادی لوبان بود کالسکه ایستاده مامورین ادارهٔ شرقیهٔ وزارت خارجه که اسامیشان
از این قرار است بحضور آمدند ملنیکوف لودکوسکی حاکم قلعهٔ پطر بازیلوسکی
هکر کاخانوفسکی وارلاموف میلوویدف زیمرمان اسکریابین
لرخه حاکم نیژنی نوفورود یعنی مکاریه که با مامورین شهر آنجا نان و نمک آورده بودند بعد از
از ملاقات آنها و اظهار التفات نسبت بهر یک باز رانده تا در ساعت معین وارد گار پطر شدیم
اعلیحضرت امپراطور با لباس رسمی و نشان ایران و همه شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت از بزرگ
و کوچک و جمیع صاحبمنصبان با نشانهای ایران تا گار که توقفگاه کالسکهٔ بخار است باستقبال
آمده ایستاده بودند فوراً پائین آمدم با امپراطور دست داده رسم تعارفات بجای آورده
صحبت داشتیم اعلیحضرت امپراطور اولاً تمام شاهزادگان خانوادهٔ خودشان را از این قرار
معرفی کردند نواب ولیعهد پسر دیگرشان گراندوک الکسی پسر دیگرشان گراندوک ولادیمیر

Melnikof
Lodkovsky
Basilievsky
Hekker
Kakhanovsky
Varlamof
Milovidof
Zimerman
Seriabine
Lérkhé
Grand-duc Césarevitch
Grand-duc Alexis
Grand-duc Vladimir

پسر دیگر گراند دوک سرژ پسر دیگر گراند دوک پول بعد نوه‌های شان بعد گراند دوک نیکلا برادر شان
که در جنگ عثمانی سردار بودند گراند دوک میشل برادر دیگر شان که جانشین قفقاز هستند
گراند دوک قسطنطین برادر دیگر شان که امیرالبحر است بعد جنرالها و صاحبمنصبان و بیانین
که از حد بیرون بودند معرفی شدند بعد از آن اعلیحضرت امپراطور و ما در یک درشکه سربازی
نشسته درشکه را تند راندند از کوچه نوسکی که خیلی طولانی و مستقیم است عبور کرده
رسیدیم بعمارت زمستانی ارمیتاج که منزل ما ست در همان اطاقها و تالارهائی که پنج سال
قبل هم منزل کرده بودیم جمعیت زیادی همه جا در طرفین راه ایستاده هورا میکشیدند
تا دم عمارت صداها قطع نشد امپراطور و من با مردم تعارف کرده و جواب سلام میدادیم
تا پای عمارت رسیده پیاده شدیم پیشخدمتها و نایب ایشیک آقاسیها و غیره هم همه
با لباسهای رسمی خوب کلابتون دوزی در جلو ما میرفتند شاهزادگان از عقب و صاحبمنصبان
از عقب شاهزادگان و من و اعلیحضرت امپراطور پهلوی هم صحبت کنان میرفتیم همینطور از تالارها
گذشتیم که باز در هر یک جمعیت زیادی از صاحبمنصبان نظامی و قلمی و غیره ایستاده بودند
و امپراطور و من با هر یک تعارف میکردیم از اطاقها و تالارهای متعدد گذشته تا رسیدیم
با طاق امپراطریس دم در غلامبچه‌های بسیار مزین خوش لباس آراسته ایستاده بودند
چند بچه غلام سیاه خوشگل هم با لباس مصری بودند داخل اطاق که شدیم اعلیحضرت امپراطور

Grand-duc Serge
Grand-duc Paul
Grand-duc Nicolas
Grand-duc Michel
Grand-duc Constantin
Ermitage

بجهة

بجهة احترام امپراطریس عقب مانده امپراطریس آمدند جلو با ایشان دست داده تعارفات کردیم
جمیع شاهزاده خانمها و دآم دنورها یعنی مصاحبین و سایر نسوان امپراطریس معرفی کردند
مثل زوجه نواب ولیعهد و زوجه گراند دوک میشل جانشین قفقاز و زوجه گراند دوک الکسی
و دیگران بعد نشستیم اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و سایرین هم نشستند صحبت شد
امپراطریس زن بسیار خوش صحبت با وقار متشخصه هستند بعد از پنج شش دقیقه برخاسته باز
بهمان ترتیب با امپراطور و شاهزادگان و صاحبمنصبان رفتیم باطاقهائی که منزل ما بود
اعلیحضرت امپراطور همه جا ما را الی منزل مخصوص من همراهی کرده داخل اطاق نمودند باز
قدری ایستاده کمال مهربانی و دوستی بجا آوردند پس از آن وداع کردیم و ایشان رفتند
مخفی نماند که اطاق و محل نشیمن اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و بعضی دیگر از خانواده سلطنت
همه در همین یک عمارت است اما وسعت عمارت و تعدد اطاقها و تالارها بقدری است که مثلا
هر وقت کسی بخواهد باطاق امپراطور یا دیگری برود باید مسافت خیلی طولانی طی کرده و از اطاقها
و دالانهای بسیار مزین عالی بگذرد تا بانجا برسد سپهسالار اعظم و سایر ملتزمین رکاب ما
هم در مراتب تحتانی و فوقانی همین بن عمارت منزل دارند خلاصه بعد از لمحه سوار کالسکه شده
با سپهسالار اعظم و پرنس میچکوف رفتیم بمنزل نواب ولیعهد و زود مراجعت بعمارت کردیم
دیگر آنچه ما فوق آن متصور نباید اعلیحضرت امپراطور ... با احترام و تشریفات و پذیرائی

بعمل آورده بودند که خیلی اسباب امتنان ما شد بعد از شام گراندوک الکسی پسر دوم اعلیحضرت امپراطور
آمدند باتفاق رفتیم تماشاخانه در حجرهٔ پائین پهلوی سن نشستیم زوجهٔ گراندوک الکسی هم آنجا
نشسته بود مجلس رقص و باله بود اما رقاصها خیلی خوش لباس و خوشگل بودند و بسیار خوب
میرقصیدند و در این ضمن پردهای خوب نشان میدادند و در هر پرده ساز و رقص را تغییر میدادند
قدری که گذشت ولیعهد و گراندوک ولادیمیر و زوجهٔ ولیعهد هم با گراندوک قسطنطین بهمین حجره
آمدند بعد اعلیحضرت امپراطور هم آمدند همه نشسته بعد از افتادن پرده برخاسته رفتیم باطاق
دیگر قدری نشسته صحبت زیادی داشتیم سپهسالار اعظم و قامازوف و گراف آدلربرگ
هم که محرم و وزیر دربار امپراطور است بودند بعد باز بمحل تماشا آمده نشستیم دوباره رقص
شد و مدتی طول کشید پنج دقیقه قبل از اتمام اعلیحضرت امپراطور برخاسته رفتند ما هم بعد از
اتمام برخاسته باز با گراندوک الکسی پسر امپراطور در یک کالسکه نشسته رفتیم منزل
امروز پرنس باریاتینسکی که مردی است در خدمت اعلیحضرت امپراطور بسیار مقرب و محترم
بحضور آمد سفر سابق که به پطرپورغ آمدیم این شخص ناخوشی نقرس داشت و مدتی بستری
بود و همان وقت او را عیادت کردیم حالا صحت یافته و بنیه‌اش خیلی قوی شده است
و از صحت او خوشحال شدم پرنس گرچکوف وزیر اعظم مدتی است ناخوش و در خانه
خوابیده است امروز هم هیچ دیده نشد روزیکه از مسکو حرکت میکردیم سه‌شنبه

دندان

دندان‌ساز مخصوص را دیدم که از راه گیلان آمده بود و با ابوالقاسم خان نوهٔ ناصرالملک
که از طرف قفقاز می‌آمد همدیگر را در راه ملاقات کرده هر دو یکدفعه وارد پطر شده بودند
از آنجا هم هر دو در راه آهن با ما آمده و وارد پطر شدند و دندان‌ساز موقتاً رخصتی گرفته
به سوئد وطن خود رفت که باز مراجعت کند

جمعه بیست و یکم در پطر توقف شد امروز میخواستند عرض لشکر بدهند باران مانع شد حاجی محسن خان
معین‌الملک وزیر مختار که از اسلامبول به پطرپورغ آمده بود بحضور رسید میرزا ملکم خان ناظم‌الملک
برحسب مأموریتی که داشت از مسکو به برلن رفت آبادیها و قراء و شهرهائیکه از مسکو الی پطر در عرض
راه دیدیم از اینقرار است کلین تور اسپیرووو بولوگویه اوکولوکا مالایا ویشرا لوبان
خلاصه امروز باز دیدن اعلیحضرت امپراطور رفتم از عمارات و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم
باطاق کابینهٔ[2] امپراطور نشستیم سپهسالار اعظم و قامازوف هم حضور داشتند دو غلام
سیاه خوش‌سیما با لباس مصری قلیان نی‌پیچ آوردند یکی را باعلیحضرت امپراطور دیگری را بمن دادند
کشیدیم بعد از قدری صحبت برخاسته مراجعت کردم پس از آن سوار کالسکه شده بقصد بازدید
برادرهای امپراطور رفتیم شام را مخصوصاً امشب در منزل اعلیحضرت امپراطور موعود بودیم نزدیک
وقت شام از منزل خودمان رفتیم اول باطاق امپراطریس ماری الکساندرونا با ایشان بازدید داده
قدری راه رفته گاهی ایستاده گاهی نشستیم صحبت زیاد شد اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و

[2] یعنی دفترخانهٔ مخصوص

وسایر پسرها و عروسها و چند زن دیگر از شاهزاده خانمها وغیره و پرنس باریاتینسکی و پرنس آدلربرغ
وجمعی دیگر از خانواده سلطنت هم حضور داشتند رفتیم سرمیز نشستیم اعلیحضرت امپراطور دست چپ ما
وامپراطریس دست راست وسایرین هم هریک بجای خود نشستند سپهسالار اعظم هم سرشام
بود شام بسیار مفصل خوبی صرف شد در سرشام موزیک هم میزدند بعد از شام برخاسته باز باطاق
امپراطریس رفتیم پس از چند دقیقه صحبت وداع کرده باز از تالارها واطاقهای موصوفه گذشته بمنزل
آمدم نیمساعتی که گذشت گراند دوک الکسی پسر امپراطور آمدند باتفاق رفتیم بتماشاخانه اوپرای دس
باز در حجره پائین نزدیک سن نشستیم این تماشاخانه بسیار خوب تماشاخانه ایست پنج مرتبه عالی
ووسیع امشب ساز و آواز و رقص بود بسیار خوب خواندند و خوب رقصیدند از افسانه و داستان
جادوگرها بازی درآوردند که پسر پادشاهی در صحرا میرفت بمحل جادوگرها رسید روی تخت زن
جادوئی نشسته دیوانه شده بعد خوابید پس از آن دخترهای جادو و پری آمده برای شاهزاده غلیان
وآفتابه لگن وغیره آوردند و رقصهای خوشگل زیاد با لباسهای خوب دور شاهزاده را گرفته رقصیدند
زدند و خواندند با شاهزاده عشقبازی کردند باز مفقود شدند خلاصه بهمین طورها الی آخر مجلس
بازیهای خوب نمودند رقصهای خوب کردند آوازهای خوش خواندند خیلی طول کشید در وسط
تماشاخانه اعلیحضرت امپراطور آمدند با سایر پسرها و عروسها و خانواده سلطنت و همه در همان حجره
نشستند بعد از اتمام اول اعلیحضرت امپراطور رفتند و بعد ما برخاسته بمنزل آمدیم با آنکه نصف شب بود

حمامی همه در آن جمع بود از حمام در آمده بمحض اینکه بمنزل آمدیم ابر و رعد و برق شد و باران شدیدی
بارید مثل سیل بعد قطع و ساکت شد امپراطور یک زوج گلدان چینی بسیار ممتاز خوب بجهة ما هدیه
فرستاده بودند دیده شد امشب را در خانه نواب ولیعهد دعوت شام رسمی است نزدیک شام
رفتیم آنجا عمارتی دارند بسیار خوب معروف بعمارت انیچکوف باغ مخصوص خوبی دارد زوجه نواب ولیعهد
و شاهزادگان خانواده سلطنت همه بودند سپهسالار اعظم و عضدالملک و ناصرالملک
و حاجی محسن خان معین الملک و سایر ملتزمین هم همراه ما آمده بودند رفتیم نشستیم زوجه ولیعهد دست چپ
و کونتس هاید که از نسوان محترمه معروفه است دست راست ما نشستند شام صرف شد بعد از شام
بمنزل آمده رفتیم بتماشاخانه باله بود شبیه موژیکها را در آورده بودند لباس آنها را پوشیده
و رقص آنها را میکردند بسیار خوب زدند و خوب رقصیدند پرده‌های خوب از طلوع آفتاب و ماه
نشان دادند اعلیحضرت امپراطور هم آمدند با ایشان به سن رفته گشتیم در میان سازهای تماشاخانه
یک کمانچه بسیار بزرگ است یک کمانچه قدری از آن کوچکتر یک چنگ که هارپ میگویند
چند شیپور موزیکان یک طبل و سنج باقی همه کمانچه کوچک است اما کمانچها شبیه تار
ایران است قدری پهن‌تر که با تیر کمانچه‌کش میزنند خلاصه بعد از تماشا با گراندوک الکسی
باز در یک کالسکه نشسته رفتیم منزل امشب نشان تمثال خودم را که مکلل بالماس بود بگراندوک
الکسی دادم

سن
محل مسطحی را میگویند
که در یک سمت تماشاخانه
ساخته اند و آنجا
مخصوص است
ببازیگران

دوشنبه بیست و چهارم امروز رفتیم به پطرهوف با کالسکه بخار سه ربع ساعت راه است در بین راه
جاهای بسیار خوب دیده میشود در گار پطرهوف پیاده شدیم جنرال و مباشرین و مواظبین پطرهوف
همان اشخاصی هستند که در سفر سابق هم بودند جنرال ستی است پرنس میچکوف و سایرین از رجال
روس تماماً و از ملتزمین ما هم چند نفری آمده بودند رفتیم در عمارت نهار حاضر کرده بودند
صرف کردیم توی عمارت یک پرده گبلن کار استاد فرانسه نصب کرده اند صورت پطر
کبیر است که در قایق شکسته نشسته و دو نفر ملاح از خوف و بیم غرق غش کرده اند اما خود پطر سکان را
گرفته و فرمان میدهد بسیار بسیار خوب پرده ایست نظیر ندارد خلاصه بعد از نهار پائین رفته قدری
پیاده گشته کنار حوضها و فواره ها راه رفتیم از جمیع فواره ها همانطورها که در روزنامه سفر سابق
وصف شد آب میجهد الحق ییلاق از این بهتر نمیشود بعد بکالسکه نشسته باز مفصلا در خیابانها و لب
حوضها و جدولها گردش و تماشا کردیم باز مردم تماشائی از بچه و بزرگ خیلی بودند هوای
اینجا اینقدر سرد است که حالا تازه اشجار برگ می کند اگر بنفشه و بید مشک اینجاها میبود حالا اول
آن بود عصر ملبدی بکار آمده بکالسکه بخار نشسته مراجعت بمنزل کردیم شب را قبل از صرف شام
تماشاخانه اوپرای روس رفتیم بعد از چند دقیقه امپراطور و شاهزادگان و سایرین هم آمدند
بازی بسیار طول کشید من چون سرم درد میکرد و اندکی کسالت داشتم در پرده آخری برخاسته
با امپراطور وداع کرده باتفاق گراندوک الکسی بمنزل آمدیم

سه شنبه بیست و پنجم از پطربایدبوارساوی برویم در ساعت ظهر باید حرکت کرد حاضر و منتظر وقت شدیم
نیم ساعت قبل از وقت اعلیحضرت امپراطور با همه پسرها و شاهزادگان و بزرگان بمنزل من آمدند
بسیار مهربانی و گرمی داده افتاده از تالار بتالار گذشته تا رسیدیم باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور نشستیم
خیلی صحبت شد بعد برخاسته با اعلیحضرت امپراطور رفتیم باطاق امپراطریس آنجا هم قدری نشسته مجلس را
با کمال خوبی و گرمی طی کردیم بعد برخاسته از پله عمارت امپراطور پائین آمدیم پالتو من حاضر نبود اعلیحضرت
امپراطور پالتو خود شان را بدوش من انداختند پوشیدم و گفتم چون در این وقت پالتو شما را پوشیدم
اغور سفر من خیر است پس از آن با اعلیحضرت امپراطور بدرشکه سربازی نشسته راندیم جمعیت زیادی طرفین
راه بودند و هورا می کشیدند از همان راه دیروز که بگار پطرهوف رفته بودیم رفته نزدیک گار پطرهوف انحراف
نموده بدست چپ رانده تا رسیدیم بگار وارسوی پیاده شدیم نواب ولیعهد و سایر شاهزادهای بزرگ
اعلیحضرت امپراطور و جمیع سردارها و صاحب منصبان هم حاضر شده بودند با یک یک از شاهزادگان
و خانواده سلطنت دست داده وداع کردیم دیگر با اعلیحضرت امپراطور مکرر دست داده وداع میکردیم
و باز اعاده می شد تا آخر وداعها بکمال افسوس کرده رفتیم توی واکون یعنی کالسکه بخار باز اعلیحضرت امپراطور
هم آمدند توی کالسکه مجددا دست داده اظهار کمال محبت و مهربانی نمودند و از طرفین شرایط مودت
و دوستی کما ینبغی بعمل آمد پس پیاده شده باز با شاهزادگان ایستادند تا کالسکه حرکت کرد چند قدمی
هم با حرکت اول کالسکه مشایعت و همراهی کردند تا حرکت کالسکه سریع شده و از نظر غایب شدند

٩٠ و ما راندیم این ترن بسیار خوب ترنی است کالسکهٔ من بسیار وسیع و پاکیزه و محل راحت است
منزل تمیز من و همراهان هم خیلی خوب است و همه کالسکها بهم راه دارند نهار را در حرکت ترن خوردیم
نهارخانه در عقب واگونها واقع شده بود که سپهسالار اعظم و ناصرالملک و سایرین باید بیایند
از کالسکه ما گذشته بروند آن طرف نهار بخورند ناچار آمدند و رفتند در استاسیون اول که کالسکه
ایستاد واگون سپهسالار اعظم را باز کرده بردند عقب بستند این بستن و باز کردن و پس و پیش نمودن
و رفت و آمد کالسکه تماشائی داشت خلاصه راندیم همه صحرا چمن و گل است و رودخانه و جنگل
جنگلی است انبوه و بی انتها و اغلب اشجار آن درخت کاج است این جنگلها را دستی تربیت میکنند برای
سوخت راه آهن و تعمیر چوبهای پوسیده کهنه کالسکهای بخار که هر دو سه سال یکمرتبه باید عوض
شود طرف عصر بشهر پسکو رسیدیم حاکم شهر و جنرالها و اعیان و اشراف و کارگذاران حکومت Pskof
و سکنه و رعیت از زن و مرد و نیم فوج سرباز و شاگردان مدرسه نظامی این شهر که قریب سیصد
نفر میشدند همه در استاسیون ایستاده بودند کالسکه ایستاد پائین آمده از جلو صف سرباز و صف
شاگردان مدرسه گذشته با حاکم قلعه و نظامی اظهار التفات کردیم برگشته بکالسکه نشستیم و حرکت
کردیم شب را در راه آهن خوابیدیم از شهر ویلنا که از شهرهای نظامی و شهری بسیار معتبر است Vilna
و قشون و مدارس و ابنیهٔ دولتی و غیره زیاد در آنجا هست در شب وقتیکه خواب بوده ام عبور
شده بود حاکم شهر و مستقبلین و صاحبمنصبان از همان شبانه دم استاسیون برای احترام دویده‌اند

٩١ حاضر شده بوده‌اند افسوس خوردیم چرا شب از این شهر عبور شد که جائی و کسی را ندیدیم خلاصه
صبح که از خواب برخاسته دیدیم عجب صحراهای باصفای خوبی است بهمان وضعی بود که ذکر کردیم قدری
بهتر ولی هر چه بخاک لهستان نزدیک میشدیم هوا گرمتر می‌شد یعنی نسبت به پطر قدری گرمتر ولی
باز خیلی سرد بود یاس شیردانی در استاسیون بین راه دیده شد که تازه شکفته و دست
آمده بود علف گندم اینجاها بلند شده خوشه بسته ولی هنوز سبز است اما در پطر علف گندم
هنوز زیاده از چهار انگشت از خاک بلند نشده بود ساعات روز و شب وارسوی نیم ساعت
با پطر تفاوت دارد یعنی نیم ساعت زودتر طلوع و غروب میشود باز معقول شبی دارد که تاریک میشود
در پطربورغ که هیچ شب در تابستان تاریک نمیشد خلاصه غله را در اینجاها خیلی خوب و با دقت میکارند زمین را
با کمال قشنگی کرد بندی می‌کنند خیلی خوب بنظر می‌آید دیروز وقت غروب آفتاب حمرتی غریب
در هوا پیدا شد خیلی تماشا داشت امروز هم طلوع آفتاب بسیار قشنگ و با تماشا بود در این
صحراها که کوه کم است و نزدیک بقطب شمال است آفتاب در طلوع و غروب چشم را کمتر میزند
رنگهای غریب پیدا می‌کند که خیلی تماشا دارد خلاصه در استاسیون آخری حاکم قلعه
شهر وارساوی که اسمش بارون دو مدم و مرد خوش رو و بلند قامتی است توی واگون Baron de Medem
بحضور آمد در ساعت هفت فرنگی که یک ساعت و نیم بغروب مانده بود وارد شهر وارسوی
شدیم بین راه باران زیادی آمد اما در ورود شهر ایستاد نزدیک شهر گاری که باید در آنجا پیاده شویم

خراب شده بود ومشغول تعمیر بودند لهذا باید برگردیم بکارد دیگر در آنجا پیاده شویم ترن را براهی
دیگر گردانده از زیر پلهای آهنی بسیار که برای عبور راه آهن ساخته اند گذشته و از روی
پل آهنی بسیار طولانی معتبری دیگر که بر روی رودخانه ویستول ساخته اند عبور کردیم رودخانه Vistule
بسیار عریضی است و آب زیادی دارد که منتهی و منصب بدریای شمال بالتیک میشود و این
رودخانه بواسطهٔ جنگهای قدیم که ناپلیون اول با روسها کرده و همچنین جنگهای شارل دوازدهم
پادشاه سوئد با لهستان و روس و بعضی جنگهای دیگر بسیار معروف و مشهور و در تواریخ
اسم آن ثبت و مذکور است خلاصه از پل گذشته بکار رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی
با صاحبمنصبان زیاد ایستاده و فوجی از سرباز هم صف کشیده بودند حاکم نظامی شخصی است
بسیار قصیر القامه و کبود چشم ریشهای سفید درازی گونها دارد و چانه را تیراشیده هشتاد سال
از عمر او میگذرد مرد بسیار مجرب کار آزموده رشیدی است و خیلی طرف اعتماد
اعلیحضرت امپراطور است می گفت در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه که پنجاه سال قبل از این
باشد برای استرداد اسرای روس با سفیری که در آنوقت مأمور ایران بود باصفهان رفته
و طهران را هم دیده ام اسمش کنت دوکوتزبو حالا در حقیقت فرمانفرمای لهستان و روس است Comte de Cotzebou
خلاصه از صف سربازان گذشته بکالسکه روباز نشسته راندیم از کوچهای متعدد
عبور شد همه جا جمعیت زیاد از زن و مرد ایستاده هورا می کشیدند فریاد میکردند افواج هم

الی

الی الصف راه ایستاده بودند وارسوی شهر بسیار قشنگی است کوچها همه با چراغ گاز است
میدانهای خوب و یک باغ عامه دارد حوض بسیار بزرگی در باغ است فواره خیلی قشنگی از وسط
آن میجهد اسم باغ را ژاردان دو ساکس میگویند خلاصه عمارت و باغی که برای منزل ما معین Jardin de Saxe
و حاضر کرده بودند در انتهای شهر واقع و تا آنجا یکساعت راه بود مسافت زیادی طی کرده
تا بآنجا رسیدیم این عمارت را قصر لازینسکی میگویند و از بناهای استانیسلاس اگوست است Lazinsky Stanislas Auguste
که تقریبا یکصد سال قبل از این پادشاه لهستان بوده است از خیابانهای بسیار خوب
پر درخت که اشجارش جنگلی و همه سبز و خرم بود و از گردشگاههای خوب پاکیزه گذشته تا رسیدیم
بدر عمارت که در میان این باغ وسیع مشجر واقع است آنجا هم جمعیت زیادی از زن و مرد بود
حاکم اغلب صاحبمنصبان را معرفی کرد بعد رفتیم بالا اگرچه این عمارت در پیش عمارات دولتی
مسکو و پطر نقلی ندارد اما بسیار خوش وضع و از روی سلیقه ساخته شده است و از حیثیت
اثاث البیت و اسباب اطاق هم از آئینه و میز و صندلی و مجسمه های مرمر نهایت امتیاز
و تنقیح را دارد منظرش بدریاچه و باغ و خیابانهای خوب با صفا است و اصل عمارت و مرتبه است
دو دسته موزیکانچی بسیار خوب آمده پای عمارت موزیکان زدند بعد از آنها یکدسته سازنده
و مطرب تماشاخانه هم که با کمانچه و موزیک و غیره ساز بسیار خوب میزدند آمدند
تا مدتی همان پای عمارت زدند و خواندند شب تمام باغ را چراغان کرده فانوسهای شیشهٔ

بالوان مختلف به درختها آویخته بودند توی آنها چراغ زیاد بود صفحهای مختلف بود مثل چراغانی
پریها بسیار خوش آیند بود بعد از شام سوار کالسکه شده قدری توی باغ گردش کرده
بعد رفتیم توی شهر شهر را هم چراغان کرده و همه جا بیرق ایران و روس زده بودند تماشا
و گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم در این عمارت چون از همان عهد قدیم روی پرده
یک صورتی از یکی از شهرهای چین کشیده‌اند بهمین جهت تمام این اطاقها را اطاق چینی میگویند
یک مجسمه نیم تنه از مرمر توی اطاق است که بسیار خوب حجاری شده است صورت زن بسیار خوشگلی است
کلاه خود در سر دارد و قراقوشی بالای کلاه خود است زلفها از زیر کلاه خود ریخته خلاصه حجاری
باین خوبی و امتیاز کمتر دیده بودم و این زن از معشوقه‌های پادشاه قدیم این مملکت یان او
بوده است که استانیسلاس اوگوست باشد و اسم این زن کونتس گرابوسکا است — Stanislas Auguste — Comtesse Graboska
هر قدر شخص باین شکل بیشتر نگاه کند بیشتر مایل می‌شود و این پادشاه خیلی معشوقه باز بوده است
در این اطاقها اغلب اشکال معشوقه‌های خود را داده است چه حجاری کرده چه در پرده کشیده‌اند
اما این حجار بهانه این است که بجائی نصب و چسبیده باشد همه را علیحده ساخته روی میز
و گوشهای طاق گذاشته‌اند شهر وارسوی خیلی آباد و پر جمعیت است دویست و پنجاه هزار
نفر سکنه دارد مذهب این مملکت آنچه عیسوی است کاتولیک است باقی یهودی هستند نصف
این شهر تقریباً یهودی است و کلیةً در مملکت لهستان و پس دو کرور یهودی دارد خلاصه در عبور

ازراه

ازراه آهن از خطوط مملکت پولون که لهستان باشد از این ولایات حاکم نشین و ایالات روسیه
گذشتیم اول پسکو و بعد ویتبسک دیگر کوونو پس از آن ویلنا بعد گرودنو
آخر وارسوی

چهارشنبه بیست و ششم در وارسوی توقف شد صبح که برخاستیم هوا ابر بود و باران شدیدی
می‌بارید نهار خورده بعد از نهار پیاده قدری در باغ و خیابانها گردش کرده از خیابان
و باغچهای نزدیک عمارت بلودر رفتیم باغچهای بسیار قشنگی بود گلهای خیلی خوب داشت این — Belvédère
عمارت هم از بناهای قدیم پادشاهان لهستان و در حقیقت داخل همین باغ است حاکم
وارسوی در اینجا منزل دارد بعد سوار شده از نزدیک این عمارت گذشته رانده‌ایم برای تماشای شهر
و قلعه نظامی که امپراطور نیکلا بنا کرده است دیروز هنگام ورود وقتیکه از رودخانه گذشتیم
این قلعه سمت دست راست از دور پیدا بود خلاصه راه زیادی طی کرده تا رسیدیم
بقلعه مزبور تمام دیوارها و باره و خندق قلعه گل و سبزه و چمن است از رطوبت هوای
این مملکت است که همه جا طبیعةً سبز است هوای گیلان و مازندران دارد پیاده شده
همه باستیانها و انبارها و توپهای قلعه را دیدیم گردش مفصلی کرده بعد سوار شده
از راه دیگر رفتیم بباغ عامهٔ شهر که دیروز اجمالاً وصف آنرا کردیم باغی است کم عرض و طولانی
حوضی دارد که فواره بزرگی از وسط آن بسیار بلند میجهد درختهای بسیار قوی و سبز خیابانهای

وسیع و طولانی زمین باغ همه چمن بهمه جهت باغ بسیار خوبی است زن و مرد زیاد در باغ گردش
میکردند بعد از گردش معاودت بمنزل شد شب را در ساعت هشت بعد از ظهر رفتیم بتماشاخانه
راه دوری داشت سپهسالار اعظم و سایرین هم آمدند حاکم نظامی یعنی فرمانفرما هم آنجا بود
از پله رفتیم بالا در حجره نزدیک بسن نشستیم سپهسالار اعظم و حاکم هم پیش ما نشستند تماشاخانه
پنج مرتبه و در وسعت هم متوسط است امشب باله بود بسیار خوب بازی در آوردند و رقاصهای
بلندی یعنی لهستان بسیار خوشگل بودند و خوب رقصیدند بعد از اتمام برخاسته بمنزل
آمدیم

پنجشنبه بیست و هفتم باز در وارسوی تزاق است امروز هوا خوب بود بعد از نهار سوار کالسکه
شده قدری در باغ گردش کرده بعد رفتیم بتماشای موزهٔ شهر در این شهر موزه ایست از بناهای
سلاطین قدیم لهستان که در شصت هفتاد سال قبل بنا کرده و بعد روسها هم برو تکمیل نموده اند
از هر نوع حیوان ینگی دنیائی و افریقی و سایر ممالک و اقسام طیور و انواع صدفها و ماهیها
و غیره در انجا جمع کرده اند یعنی همان حیوان مرده را مثل زنده با همان پر و پوست و هیئت نگاهداشته
و در پشت قفسه های آئینه گذاشته اند گردش و تماشای کاملی کرده بعد سوار کالسکه شده
قدری در شهر قدیم وارسوی که داخل همین شهر است گشتیم پس از آن رفتیم بحمام حمام
بسیار خوبی است البته بقدر صد نمره و فضا دارد که هر یک یک حمامی است بیرون آمده

Faience
Laboratoire
لابراتوار
اینجا یعنی اطاقی که [illegible] است
که در آنجا عکس می اندازند
م

رخت پوشیده و برخاستیم بردیم صاحب این حمامها که اسمش موسیو فایانس است گفت
عکاسخانهٔ بالای همین حمام است بیائید عکس بیندازید رفتیم بالا لابراتوار خوب و چشم انداز
بسیار خوبی برود خانه ویستول و قدری از شهر داشت چند شیشه عکس ما را انداخت بعد
سوار شده آمدیم منزل الحمد لله خوش گذشت شب را به سیرک رفتیم سیرک اینجا تماما
از چوب ساخته اند از سیرک پطر قدری کوچکتر است تا جمعیت زیادی بود صاحب سیرک
سالامون نامی است المانی زن بسیار خوشگلی دارد که خود زن هم با لباسهای مختلف
اسب بازی میکرد می گفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد بازیگرهای این سیرک انگلیسی هستند
در معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحک در آوردن معرکه میکردند خیلی خنده شد
اسب بازیهای خوب کردند اسب را مثل آدم بلکه بهتر از آدم تربیت کرده اند دیگر سگها را
بازی میدادند چه قدر خوب هر چه میگفتند سگها با کمال نظم و قاعده بجا می آوردند خلاصه
فرمانفرما هم بود سپهسالار اعظم و سایر تلزمین ما هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد
کردند و با تمام رسید برخاسته آمدیم منزل در جلو عمارت توی باغ یعنی لب دریاچه
مجسمه های بزرگ مرمر بسیار خوب متعدد چیده اند توی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیک
بکنار در آنجا تماشاخانه سرباز تابستانی کوچکی ساخته اند ستونها دارد بطرز رومی های
قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشاخانه جائی هم برای نشستن تماشائیان ساخته اند

که آنهم سرباز است صندلی زیاد در آنجا چیده است در فصل گرما و اوقات تابستان آنجا
ساز و آواز و رقص و اسباب تماشاخانه را فراهم و مهیا می‌کنند (جنرال بزاک را
که در سفر اول مهماندار ما بود یعنی با پرنس منچکوف همراهی میکرد روز دوئم ورود پطر در آنجا
دیدیم جنرال شده و در جنگهای عثمانی هم در اردوی جنرال گورکو بوده است مدتی که در
پطر بودیم باز همه روزه جزو مهماندارها بود

Général Bezak

Général Gourko

جمعه بیست و هشتم باید برویم به برلن صبح زود برخاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه
از نصف شب با این طرف موافق ساعت فرنگی با سپهسالار اعظم بدرشکه نشسته آمدیم برای
کار چون صبح بود هنوز مردم همه از خواب برنخاسته بودند و معابر و کوچه‌ها خلوت بود تا رسیدیم
بکار برلن فرمانفرما و همه صاحبمنصبان و کل اشراف و اعیان شهر حاضر بودند بعد از اظهار
التفات بهمگی سوار واگون شدیم چون راه آهن المانها تنگ‌تر از راه آهن روسها است
و این ترن یکسره باید برلن برود ترن را عوض کرده بودند این ترن مال اعلیحضرت امپراطور
المان است خوب واگونها دارد اما بواسطه تنگی راه آهن کالسکه‌ها کم عرض است خلاصه
بعد از جابجا شدن تلغرافین و همراهان براه افتادیم نهار در واگون صرف شد طرفین
راه همه سبز و خرم و پر گل و آباد و پر حاصل است مملکت لهستان خیلی آبادتر از مملکت روس است
آسیاهای دستی آبادیها زیاد دیده شد لقلق در صحراها فراوان بود یک وجب زمین خالی

ولم بزرع

ولم بزرع در تمام صحرا پیدا نیست یا حاصل است یا چمن زراعت حاصل را چه قدر خوب
و با سلیقه کاشته‌اند الی پانزده و بیست فرسنگ از راه طرفین معبر هیچ جنگل و درخت
نداشت مگر مسافت زیادی از دور بنظر میرسید بعد از طی این مسافت باز مثل سابق جنگل
سرو و کاج و غیره انبوه و پیوسته و متصل براه شد و دیگر الی برلن تمام صحرا همین طور
یا زراعت غله بود یا چمن و سبزه و گل یا جنگل در تمام خاک لهستان و روس در حقیقت
ده و قریه و آبادی متصل بهم بود الحق ملتهای آبادی دارد و اغلب زراعات هم
دیم است بعد از شش ساعت طی مسافت با راه آهن بسرحد پروس رسیدیم
Alexandrana — پرنس منچکوف و ملوتین آمده مرخص شده رفتند سرحد روس و المان الکساندرانا است
Baron de Lohn — مهماندار پروس آمد توی واگون جنرال ریش سفید قوی هیکلی است اسمش بارون دلون
میرزا ملکمخان ناظم الملک هم بحضور رسید امروز در اسطاسیونهای عرض راه لهستان
روس که کالسکه دو سه جا ایستاد آنقدر از زن و مرد و کوچک و بزرگ کنار راه آهن
ازدحام و جمعیت کردند که بیم خطر نزدیک بود چند بچه و دختر زیر دست و پا هلاک شوند
آخر آنها را دست بدست از بالای سر مردم در بردند از بس مردم همدیگر را فشار میدادند
و زور می‌آوردند کم مانده بود همه زیر کالسکه‌ها بروند خلاصه از الکساندرانا براه افتادیم
Torn — اما الکساندرانا مال دولت روس است تا رسیدیم بشهر تورن که مال پروس است

وقلعه سخت معتبری دارد گویا رودخانه ویستول هم از اینجا میگذرد و از آنجا بشهر برون برگ
در برون برگ کالسکها ایستاده حاکم و جنرال شهر بحضور آمدند بعد راندیم در شهر کوسترین
در استاسیون شام حاضر کرده بودند بعد از صرف شام راه افتادیم کم کم شب طالع
و هوا تاریک شد باید در ساعت دوازده که نصف شب است ببرلن برسیم از سرحد
روس هم باینطرف طوری کالسکه را تند میراندند که ساعتی ده فرسنگ راه طی میکرد
و باد هم از جلو بود که دود زغال و غیره راه هر چه بود بکالسکه میریخت تا اینکه نصف شب وارد
کار شهر برلن شدیم باز در آن نیمه شب جمعیت و ازدحامی بود داد میزدند و هورا می کشیدند
علی الخصوص اطفال که تا عمارت دولتی همه جا با کالسکه دویده نصف شب توی کوچه‌ها داد
میزدند وارد عمارت شدیم همان عمارت دولتی است که سفر سابق هم منزل کرده
بودیم اما خیلی بنظر خوش وضع و با زینت و قشنگ آمد بسیار عمارت باشکوهی است
یکشنبه سلخ جمادی الاولی صبح در عمارت برلن از خواب برخاستیم امروز از روزهای
عجیب و غریب دنیا محسوب میشود ساعت دوازده که ظهر باشد اعلیحضرت امپراطور
گلیوم اخبار داده بودند بیائید بدیدن من حاضر و مستعد ورود ایشان شدیم سر ساعت
معین اعلیحضرت امپراطور در کالسکه بسته نشسته از جلو عمارت ما گذشتند مردم ایستاده
بودند همه تعظیم کرده ما هم برخاسته تا نزدیک پله عمارت جلو رفتیم امپراطور بنهایت

قدرت

قدرت و قوت و بشاشت از کالسکه بیرون آمده آمدند بالا تا بهم رسیده دست دادیم با کمال
محبت و مهربانی از چند اطاق گذشته در اطاقی روی صندلی نشستیم پرنس فردریک شارل سپهسالار
هم که برادرزادهٔ اعلیحضرت امپراطور است با پسر کوچک نواب ولیعهد که اسمش پرنس هانری است
و در مدرسه بحریه تحصیل می کند و پرنس ژرژ خواهرزادهٔ اعلیحضرت امپراطور حضور داشتند اعلیحضرت
امپراطور الحال هشتاد و پنج سال تمام از عمرشان میرود اما با این کبر سن حالت و قوت و بنیهٔ
قوی خوبی دارند قد و کمرشان بهیچوجه خمیده نشده علتی بهیچوجه در مزاجشان راه نیافته بود
از هر طرف صحبت شد از مجلس کنگره که چند روز دیگر در برلن برای اصلاح امور واقعه مابین دول
روس و انگلیس و عثمانی منعقد خواهد شد صحبت بمیان آمد و می گفتند میخواهم آب گرم امس
بروم و برای همین کار کنگره معطل هستم خلاصه دیگر می گفتند یک کشتی خوب ما این روزها
در دریای انگلیس بکشتی دیگر خورده و کشتی ما غرق شده است و این بدبختی در دریا برای ما
رو داده است دیگر می گفتند ولیعهد با همه اولادش سوای این یک پسر که اینجا است
در انگلیس هستند امپراطریس هم در ویزباد است پرنس بیزمارک صدراعظم هم در ییلاق
خودش ناخوش است اغلب وزرا و شاهزادگان در برلن نیستند و ما در اینجا تنها هستیم
بعد از صحبتهای زیاد برخاستند با کمال ادب و مهربانی تا دم در مشایعت کردم صاحبمنصبان
و جنرالهای خودشان را معرفی کردند و ما برگشتیم بعد از نیم ساعتی کالسکه حاضر شد

Prince Frédéric-Charles

Prince Henri

Prince Georges

ما و سپهسالار اعظم و جنرال مهماندار سوار شده رفتیم بازدید اعلیحضرت امپراطور که در عمارت
علیحده پائین تر از این عمارت می نشینند از پله ها رفتیم بالا اعلیحضرت امپراطور تا دم پله استقبال
کردند رفتیم در اطاق که پنجسال قبل هم همانجا ملاقات اتفاق افتاده بود روی صندلی نشستیم
سوای سپهسالار اعظم کسی دیگر حضور نداشت از هر طرف خیلی صحبت شد بعد برخاسته امپراطور
گفتند در ساعت پنج ملاقات دوباره در سر شام رسمی خواهد شد با کمال خوشحالی قبول دعوت کرده
پائین آمدیم سوار کالسکه شده رفتیم منزل نهار آوردند صرف شد بعد از نهار کالسکه خواستیم
که سوار شده قدری گردش کرده برای وقت شام مراجعت کنیم در این بین امین الملک با کمال
پریشانی داخل اطاق شده گفت نشنیده اید گفتیم چه شده است گفت اعلیحضرت امپراطور را
با تفنگ زدند و ایشان افتادند و بدوش گرفته حمل بمنزلشان نمودند بسیار تعجب و حیرت
کرده پرسیدیم چه واقع شده تفصیل چیست گفت بعد از مراجعت شما از منزل اعلیحضرت امپراطور
چون ایشان عادةً باید سوار شده پیش از شام قدری بگردند در کالسکه روبازی نشسته
Tilleul — از همان کوچه خودشان که اسم کوچه تیلول باشد (توضیح اینکه تیلول درختی است مشابه بنارون
ولیکن گل معطری دارد) سرپائین و بطرف آثار میل فتح که تازه ساخته شده است میرفته اند
از دم مهمانخانه که در دست راست کوچه واقع است میگذشته کلاه خود هم بر سر داشته
و تنها با یکنفر پیشخدمت بوده اند که ناگاه از مرتبه سوم مهمانخانه دریچه باز شده شخصی با تفنگی که چهار پاره

زیاد پر کرده بوده است سر امپراطور را قراول رفته دو تیر خالی می کند چهار پاره ها ببر و گردن
و تن اعلیحضرت امپراطور خورده می افتند پیشخدمت ایشان زیر بغل گرفته بمنزل میبرد دیگر معلوم است
از رو دادن این حادثه چه حالتی برای ما دست میدهد در برلن در وقتیکه ما حضور داریم همچه قضیه
بزرگی اتفاق افتد زیاده از حد بمن بد گذشت و فی الفور همهمه و هیجان غریبی در شهر برخاست تمام
اهل شهر از زن و مرد و بزرگان و اعیان و اشراف و سفرای خارجه و غیره میدویدند دور و اطراف
Bulletin — عمارت اعلیحضرت امپراطور شلوغ پلوغ مردم جمع شده می آمدند و میرفتند بولتن احوال
امپراطور را (یعنی ساعت بساعت تفصیل و شرح حال) فوراً جراح و حکما چاپ کرده
بمردم میدادند و مردم جوقه جوقه در کوچها میخواندند اما این آمد و رفت و هجوم مردم و قال
و مقالها و هیچ بی نظمی و اغتشاش و صدائی بود و حالت مردم و رعیت و سپاهی و شهری
و بزرگ و کوچک هیچ تفاوتی نکرده بود و بهمان حالت سابق باقی بودند مگر اینکه در کوچه
عمارت اعلیحضرت امپراطور جمع میشدند و ازدحام میکردند و فی الفور جراحان و اطبای خوب
شهر را حاضر کرده مشغول معالجه شدند جنرال مهماندار ما ساعت بساعت خبر می آورد گویا دو چهار
چهار پاره ببر و گردن و بدنشان فرو رفته است سه چهار عدد را بیرون آورده بودند الحمدلله
که کلاه خود سرشان بود و الا بری نبود جمیع کلاهشان سوراخ شده است از حوالی شانه
و گردن جمیع لباسشان پاره و سوراخ گردیده هیچکس خبر درست صحیحی از حالت اعلیحضرت امپراطور

میداد که واقعاً معلوم شود چطور و در چه حالت هستند خلاصه یکنفر زن هم توی کوچه بعد از
حدوث اینواقعه داد میزده است که خوب شد امپراطور را زدند مرده است یا نمرده است
آن زن بد ذات را گرفتند و آنشخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طپانچه یکنفر
پولیس را هم زده بعد طپانچه بسر خودش زده است اما نگفتند مرده زنده است اسم این شخص
دکتر شارل نوبلینگ و از خاندان معروف است دو برادر او هم در قشون خدمت میکنند اما اینها Dr. Nobiling
از طبقه موسوم بسوسیالیست دموکرات هستند که برضد قوانین و تسلط جدید اعلیحضرت امپراطور و پرنس بیزمارک هستند Socialiste-démocrate
چه در قانون مذهبی چه در دولتی سه هفته پیش از این هم یکی از همین طبقه مذکوره طپانچه بشش لوله
بامپراطور انداخته اما صدمه و آسیبی نرسیده بود خلاصه مهمانی و دعوت شام و تماشاخانه
و غیره همه بهم خورد ما هم از روی دلتنگی و بجهت مشغولیت قدری اطاقها و اماکن این عمارت را
گردش و تماشا کردیم اطاقهای بسیار خوب با پردهای نقاشی و مبل خیلی ممتاز (که عبارت
از اثاث البیت است) و اسباب منقح دارد هر اطاقی یک رنگ پارچه با چهارچوب دیوارها
نصب کرده اند مبل هم همان رنگ است سنگهای سماق و الوان یک پارچه بزرگ و کوچک
بدیوارها و غیره خیلی نصب است بعد بمرتبه بالا رفته دیدم انبار پردها و صورتهای تاریخی است
که هرچه پرده و نقاشی خوب بوده در آنجا انبار کرده اند یک پرده بزرگ صورت من هم
آنجا بود بعد منزلهای شخصیتها و غیره را قدری گردش کرده آمدم منزل نماز کرده قرآن خواندم

یکساعت و نیم بغروب مانده کالسکه بسته حاضر کردند سوار شده رفتیم بگردش تا رسیدیم بمیدانگاه
و باغچها و اول پارک و دور آثار فتح جدید آنجا از کالسکه پیاده شدم زن و مرد و بچه زیادی دور
ما را گرفتند قدری تماشا کرده از مرتبه اول هم بالا رفتیم این آثار را بعد از فتح فرانسه بنا کرده اند
در سفر اول پنجسال قبل که باینجا آمدیم این بنا ناتمام بود سه سال است که تمام شده خرج
زیاد کرده اند همه از سنگ است چه سنگی که مثل جواهر است از جنس سنگ سماق اما رنگ برنگ
و پارچهای کلفت و حجیم طویل و عریض چند ستون قطور بزرگ بلند دور این بناست که همه از یک پارچه
سنگ سماق است میل بالای بنا که آنهم ستون بسیار بلندی است از یک پارچه سنگ است بالای
آن میل یک صورت ملک بالداری از مفرغ ریخته و ساخته نصب کرده اند که واقعاً گویا
ملکی است که وصف میکنند بسیار بزرگ و مهیب است صورت جنگهای با فرانسه و نمسه و دانمارک را
از برونز و مفرغ در اطراف بنا در آورده اند بسیار خوب و ممتاز و همه جا که اشکال اعلیحضرت امپراطور
و پرنس بیزمارک و سردارها را کشیده اند کمال شباهت و خوبی را دارد و از ایطالیا خاتم ساز
آورده بالای این اشکال و حرکاتها را از سنگ موزائیک و خاتم سازی کرده اند آنهم اشکال
جنگ و غیره است بسیار خوب ساخته اند روی هم رفته آثار و وضع بنا از این بهتر گویا در دنیا
نباشد و از توی ستون که مجوف است راه دارد بآن بالا که ملک را نصب کرده اند ناظم خلوت
عرض میکرد من تا بالای آن ستون رفته ام دویست و چهل پله میخورد خلاصه دوباره سوار

Charlottenbourg

کالسکه شده در پارک و خیابانها گشته رفتیم الی شارلتان بورغ که قصبه‌ایست خارج از برلن و این
آثار فتح و باغ و پارک ما بین شهر برلن و قصبهٔ مزبوره واقع است در این قصبه عمارات قدیم
پادشاهان پروس است و باغ بسیار خوبی هم در جلو عمارت دارد از آثار فتح الی اینجا نیم ساعت
راه است از رودخانه کوچکی که پل داشت گذشتیم که در حقیقت سرحد برلن و شارلتان بورغ است
رانده تا بعمارت رسیدیم پیاده شده اول توی اطاقهای تحتانی را گردش کردیم یک پیرزنی
که گویا سرایدار اینجا بود آمد درها را باز کرد پرده‌های کهنه قدیم گوبلن فرانسه بدیوارها نصب بود
(پردهٔ گوبلن عبارت از پرده‌های بسیار ممتازی است که با پشم بطرز بسیار خوب و نفیس میبافند
که از حیثیت نقاشی عدیل ندارد و خیلی گرانبها و کم یاب است چون در کارخانه گوبلن فرانسه بافته
میشود بآن اسم موسوم است) مبل و اسباب خانه از فرش و میز و صندلی همه از همان عهد قدیم است
که نگاهداری کرده‌اند بعد بیرون آمده پیاده در خیابانها و باغ که منتهای آن معلوم نبود قدری
راه رفتیم همه چمن و گل است خیلی پیاده راه رفته تا رسیدیم بمقبرهٔ پدر و مادر همین اعلیحضرت امپراطور
که گلیوم سوم هستند پدر امپراطور معاصر ناپلیون اول بوده است همه مقبره با ستونهای یکپارچه
از سنگ سماق است چیزی که در این مقبره خیلی عجیب است حجاری مرمری است که روی قبر
پادشاه و زوجه‌اش کرده‌اند که روی قبر پادشاه صورت پادشاه و روی دیگر قبر صورت
زوجه پادشاه است و صورت هر یک بشکل مرده است که به پشت خوابیده و دستهایش را روی

سینه

سینه گذاشته بقدری خوب حجاری کرده‌اند که شخص از تماشا سیر نمیشود بخصوص شکل زوجه پادشاه
که در آن اوقات بحسن و وجاهت معروف بوده است خلاصه غروب شد آمدیم بیرون باز پیاده
از خیابانها رفتیم تا بکالسکه رسیده سوار شده راندیم برای منزل درست متجاوز از یکفرسنگ
Charlottenbourg
راه است مرتضی قلیخان پسر مخبرالدوله که در برلن تحصیل میکند و منزلش در همین قصبه شارلتان بورغ است
امروز بحضور رسید فردا طرف عصر باید برویم به بادن بادن اسم پسر نواب ولیعهد
Prince Henri
که امروز دیده شد پرنس هانری است

دوشنبه غرهٔ جمادی الاخری صبح برخاستم امروز از احوال اعلیحضرت امپراطور خبر صحیحی نیست
کسی نمیرود و نمی‌آید امپراطریس از بادن باد گویا رسیده است متصل شاهزادگان و اقوام
و وزرا و غیره از خارج و داخل میپرسند خلاصه مسیو بولو وزیر امور خارجه پروس بحضور آمد مرد
Duc de Saxe-Weimar
پیر قوی هیکل با بنیه قابلی است سبیل و زنخ را تراشیده بود قدری صحبت شد بعد سعدالله بیک ایلچی
کبیر عثمانی بحضور آمد یکسال است که مامور و مقیم برلن است و الی حال هم هیچ بخارجه نرفته
Prince Henri des Pays Bas
و سفارتی نکرده بود جوانست بسیار شخص معقول نجیبی بنظر آمد بعد از آن دو شاهزاده از شاهزادگان
پروس که تازه از راه رسیده بودند یکی دوک دوساکس و یمار برادر امپراطریس المانیا و دیگری
پرنس هانری دو پی با که هولاند باشد بحضور آمدند پرنس هانری دو پی با میخواهد دختر فردریک شارل را
Aquarium
عروسی کند خلاصه بعد بکالسکه نشسته رفتیم به آکاریوم که سفر اول هم رفته و تعریف و تفصیلش را

در روزنامه سابق فرنگ نوشته ایم محلّی است که تمام وحوش و طیور و حیوانات برّی و بحری را زنده نگاه میدارند قدری گردش کرده بیرون آمده سوار کالسکه شده خواستیم بباغ وحش برویم چون دور بود فسخ عزیمت کرده بار دیگر رفتیم نزدیک مناره و آثار فتح پیاده شده گردش کردیم باز بالا رفته مفصلاً بالا را تماشا نمودیم چهارده ستون سنگ یکپارچه دارد بعد سوار شده رفتیم منزل بعد از یکساعت یعنی در ساعت شش بعد از ظهر که دو ساعت بغروب مانده بود سوار کالسکه شده رفتیم سر راه آهن که برویم برای بادن باد رسیدیم بگار سوار ترن یعنی کالسکه بخار شدیم این ترن تازه است و دولتی است جنرال مهماندار هم با ملتزمین و همراهان سوار شده همه جا بجا شدند کاستیگرخان مهندس مساوی هم که مدّت متمادی در ایران نوکر دیوان بود و در برلن بحضور رسید در ترن است و همراه ما میآید خلاصه براه افتادیم همه جا آبادی و سبزه و چمن و گل و زراعت و باغ و جنگل بود امروز دریاچهای متعدد بسیار باصفا دیده شد که کشتی بخار و بادی و قایق و غیره روی آنها کار میکرد و دور این دریاچها همه آبادی و جنگل و چمن است از شهرهای معظم که کارخانجات زیاد داشت گذشتیم و یکی از این شهرها هم قلعه سخت و باستیانها داشت کالسکه بخار در هر یک از شهرها و استاسیونها ایستی کرده براه می افتاد و همه جا همینطور تا چشم کار میکرد سبزه و خرّمی و آبادی و زراعت و جنگل بود و مشغول تماشا بودیم تا شب شد شب را در واگون خوابیدیم بسیار تند میرفت و خیلی تکان میداد صبح که برخاسته نگاه کرده

دیدم

دیدم وضع و هیئت و حالت صحرا تغییر کرده بود یعنی کوه و تپه های زیاد دیده می شد ولی جنگل و سبزه و آبادی و زراعت و خیابانهای اسپ و گلهای رنگارنگ باز همه جا بسیار بود علف چمنها تا شکم اسب میرسید و زمین خشک و سنگ و بی گیاه یک وجب در هیچ جا دیده نمیشد تا رسیدیم بشهر هایدل برگ که در درّه جنگلی واقع است در آنجا قدری ایستاده بعد راه کج شد بطرف بادن باد پس از طی چند فرسنگی بشهر کارلسرو رسیدیم که پای تخت والی مملکت بادن و والی بجهت واقعه امپراطوریه برلن رفته است کارلسرو شهر بزرگ آباد خوبی است از آنجا بقصبه اوس و از آنجا بشهر بادن باد رسیده در ساعت نه بعد از نصف شب که سه ساعت بظهر مانده بود وارد گار شدیم حکیم الممالک که پریشب پیش آمده بود برای آماده کردن منزل کالسکه و غیره بحضور رسید همه چیز را خوب و بقاعده حاضر کرده بود در گار ایلچی روس و حاکم شهر و زن پرنس منچیکوف و جمعی دیگر حاضر بودند رفتیم در هوتل یعنی مهمانخانه موسوم بانگلیس منزل کردیم و همه ملتزمین در همین هوتل جای گرفتند پرنس منچیکوف دیروز وارد برلن شده است که به بادن باد بیاید امروز از برلن اول شهر پوتسدم دیده شد بعد بشهر ماکدبورک رسیدیم که قلعه معتبر و کارخانجات زیاد دارد قبل از ماکدبورغ به براندن بورغ رسیدیم بعد ماکدبورغ بعد کوتین کن بعد از رودخانه وزر گذشتیم بعد فرانکفورت سور من بعد دارمشتاد بعد هایدل برک بعد کارلسرو بعد بادن

Heidelberg
Carlsruhe

Potsdam
Magdebourg
Brandebourg

Weser
Francfort sur le Mein
Bade

یکشنبه دوم جمادی الثانی بود که وارد بادن بادن شدیم نهار در مهمانخانه
صرف کرده بعد رفتیم حمام همان حمامی بود که پنج سال قبل از این هم در سفر
اول دیده بودیم از حمام بمنزل آمده بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه شده رفتیم
بگشت و تفرج امروز در جنگلها درخت اقاقیای سفید که پر گل بود زیاد دیده
شد اینجا هم حالا اول گل زرد و گل مخملی و اقاقیاست در باغچها گلهای
بسیار خوب بدیع عمل آورده اند که کمتر دیده شده بود از کالسکه بیرون آمده
قدری پیاده در ویلاها که عمارات ییلاقی مردمان با سلیقه متمول است
گردش کردیم عمارت بسیار خوبی ملاحظه شد که مسکن ییلاقی یکی از تجار
روسیه بود که صاحب خانه خودش در پطر است از اقوام و بستگان و اولاد
و اطفالش بعضی در خانه بودند قدری در این عمارت گردش کردیم
بسیار از روی سلیقه و خوش وضع بنا شده باغچهای بسیار خوب داشت
صاحب خانه اسمش هونلر است دختر صاحب خانه که اسمش اوتیلی بود
قدری پیانو زد چون بسیار جوان بود از خجالت سرخ می شد از آنجا
بیرون آمده بکالسکه نشسته در عمارت دیگری پیاده شده گردش کردیم
بسیار باصفا بود صاحب این خانه کارو نام یهودی بود بعد باز بکالسکه

نشسته

نشسته رانده در ییلاق یک شخص صراف معتبری که خودش در پاریس بود پیاده
شدیم اسم صراف هوف موردنت است عمارت بسیار باصفائی دارد پس از
گردش سوار شده آمدیم منزل شب را بعد از شام رفتیم در دکاکینی که
اسباب و امتعه نفیسه خوب دارند قدری خرید کردیم بعد رفتیم بتالار
بسیار عالی که اطاقهای متعدد دارد و در حقیقت یک دست عمارت بسیار
بزرگ عالی معتبر محسوب می شود که سابقا قمار خانه بوده و در فصل تابستان
از همه فرنگستان در آنجا جمع شده قمار و برد و باختهای زیاده از حد
می شده است چون مصدر انواع بی نظمیها و شامل نزاعهای کلی بوده دولت
آلمان منع کرده است که دیگر قمار نشود حالا این تالار و عمارت کنورسات
یعنی شبها مردم جمع شده از هر قسم روزنامجات آنجا میخوانند و هر قسم
صحبت دولتی و غیر دولتی می کنند نزدیک این تالار جائی در بیرون
ساخته اند از چوب بسیار قشنگ اغلب اوقات شبها ساز دکانچه و موزیک
در آنجا میزنند هفته یک شب هم در این تالار وسیع و عمارت مجلس
بال است کل نجبا و اعیان و خانمها و مردم محترم جمع شده ساز میزنند و میرقصند یعنی ساز را
موزیکانچیها و اهل موسیقی زده خانمها و اعیان و محترمین رقص می کنند و بال میدهند

۱۰۱۲ چهارشنبه سوم نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار سوار کالسکه شده از کنار رودخانهٔ
که از بالادست آمده از پای منزل ما میگذرد رو بجنوب بادن باد رفتیم این رودخانه همه جا
مستقیماً جاری است و پلهای متعدد خوشوضع باریک بجهت عبور و مرور فاصله بفاصله
برروی رودخانه ساخته اند و کنار رودخانه از دو طرف عمارات ییلاقی تک تک
زیاد است همه بسیار باصفا و پرگل و سبزه که هر یک بواسطه یک سدی و حایلی بسیار
قشنگ از دیگری سوا است و هر صاحب خانهٔ با زن و اطفال و اهل البیت و نوکر و اسب
و کالسکه و طویله و گرمخانه و همه اسباب و اوضاع زندگی و تعیش و استراحت مخصوص
و ممتاز است در باغچها انواع گلهای خوب عمل آورده اند و در گرمخانها اقسام میوه جات
و فواکه ممتاز تربیت میکنند عصرها اطفال بسیار قشنگ خوش روی خوش لباس را توی
کالسکهای دستی کوچک نشانده دایها و دَدِهها در خیابانها و چمنها گردش می برند زنها
و دخترها و خانمها و مردها پیاده و سوار کالسکه صبح و عصر در گردش هستند درختهای سرو
و کاج جنگلی و سایر اشجار بسیار بلند و قوی سایه انداخته است کوهها همه جنگل هوا همیشه مرطوب
اغلب اوقات باران و تگرگ میبارد رعد و برق می شود قوس و قزح نمودار میگردد
اینجاها گلستان و درخت و باغچه و باغ را هیچ آب نمیدهند و آبیاری نمی کنند
از اتصال باران و رطوبت هوا همیشه تر است آنانه این است که باران متصل بارد

مثلاً در مدت بیست و چهار ساعت ممکن نیست که دو ساعت نبارد هوا بعد باز شده ۱۰۱۳
آفتاب میشود امّا حتماً هر روز باران و شب شبنم را دارد جمعیت این شهر در اوقات
تابستان که مردم خارجی و متفرقه هم خیلی باستحمام آب گرم معدنی بییلاق می آیند
به پانزده الی هیجده هزار نفر میرسد لیکن جمعیت اصلی این شهر با قراء و دهات نزدیک
و حوالی شهر نباید زیاده از ده هزار نفر باشد آب رودخانه این شهر چون از چمنها
خارج میشود و میگذرد بسیار بد است رنگ آب مایل بسرخی و تیرگی است اما بعضی
چشمها دارد که آبش گوارا است خلاصه از کنار رودخانه رفته بعد از رودخانه گذشتیم
در حقیقت آنطرف رودخانه نهای شهر است و خانها کم کم بوضع خانهای رعیتی و دهقانی
میشود بعد قدری فاصله و مسافت پیدا کرده بدیه لیش تاتال میرسید اینجا معبدیست
که دخترهای تارک دنیا در آنجا انزوا و سکنی اختیار کرده اند بعد از این دیه مکانی است
در طرف دست راست عمارت بسیار خوبی دارد و رودخانهٔ کوچکی از آنجا میگذرد
در این بین باران شدیدی ما را گرفته از کالسکه پیاده شده باین مکان پناه بردیم
این مکان برای عمل آوردن ماهی است هر قسم تخم ماهی در شیشها کرده و حوضها ساخته
و آبها آورده و تعبیه ها کرده که تخم ماهی را گم ماهی نموده و پس از آنکه توی این
عمارت و حوضهای کوچک قدری تربیت شده و جثه هم رسانند می برند

وشاید سنگی ساخته اند اما روی او خاک سرخ چسبنده سفت ریخته و کوبیده اند که ابداً در باران گل نمی شود
سهل است اثر عراده کالسکه بزمین مرکوز نمیشود و مطلقا گرد ان معلوم نیست مثل این است
که کالسکه روی فرش حرکت بکند خلاصه قدری که از چشمه دور شدیم دست راست را
نزدیک کالسکه توی چمن شوکائی دیده شد چون ما را دید فرار کرد تفنگی هم نبود که صید شود
از آنجا قدری دیگر رانده تا رسیدیم بقصر کهنه گراندوک باد که نایب السلطنه این مملکت است
و حالا تفصیلش را در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم این قصر منزل شکارگاه دوک است
که در فصل شکار اینجا آمده منزل کرده شکار میکند در این جنگلها شکار مرال و خرگوش و شوکا
زیاد است مرغی است بزرگ جثه که کوک دبر و بر میگویند و درحقیقت کبک دری جنگلی است
از این مرغ هم دیده می شود اسم این قصر ابرشتین است دیوارهای سنگی بلند کهنه دارد
رفتیم بالای قصر چشم انداز بسیار خوبی داشت طرف پائین جنوب و مشرق شهر کرونباخ
که شهر بسیار قشنگی است افتاده است و رودخانه مورک از وسط شهر میگذرد و آب زیادی دارد
اما مثل رودخانه بادن بادن آبش زرد رنگ و بد است این رودخانه هم در صحرا مخلوط و ضمیمه رودخانه
بادبان شده برودخانه رن داخل می شود طرف مغرب که سمت بادن بادن است
دیه ابرترت پیدا است که همین رودخانه مورک از میان این دیه هم میگذرد
اما درحقیقت نه این دیه است نه آن شهر هر دو قصبه بسیار بزرگ است و جمعیت زیاد

بحوضهای بزرگ خارج که در صحرا ساخته اند میریزند تا بزرگ شده آنوقت بمردم میفروشند
و صرف می کنند و این ماهیها نوعاً از قبیل قزل آلا و غیره است متصدی و مباشر امر
این ماهی خانه یکنفر جوان انگلیسی است عمارت اینجا بسیار عالی و قشنگ است و محلی هم دارد
که قهوه خانه است که مردم در آنجا صرف چای و قهوه و غیره میکنند الحال هم باز بنا
در آنجا مشغول ساختن حوضهای دیگر بود خلاصه مکاناً خیلی جای با صفائی است
بعد سوار کالسکه شده باز رو ببالا راندیم تمام راه همه جا مثل بهشت جنگل سایه
گل چمن سبزه و اینقدر پاکیزه است که در این راهها یک پر کاه نریخته بود همه جا
مثل کف دست پاک و باصفا و اطراف راه تا چشم کار میکرد تماماً درختهای کاج
و سایر اشجار جنگلی با کمال خضارت و سبزی سر بآسمان کشیده هوا از طراوت مثل هوای بهشت
خلاصه تفرج کنان سیر رفتیم خلوت هم بود احدی آمد و شد نمیکرد تا رسیدیم بیک چشمه بسیار
خوب باصفائی که آنجا حوضچه کوچکی از سنگ ساخته اند آب سرد صاف باریکی از لوله که در بالا
نصب است توی حوضچه میریزد آنجا پیاده شدیم این صدای آب نازک و گلهای رنگارنگ
اطراف و زمین چمن و جنگل و آواز مرغهای خوش الحان یک عالم روحانی غریبی داشت
قدری نشسته دست و رو شسته دوباره سوار شده باز سر بالا راندیم یعنی راه پیچ و خم
بسیار کمی داشت که کالسکه بکمال سهولت و راحت میگذشت و عرض راه همه جا چهار ذرع است

در

و عمارات عالی دارد و این مکان بسیار بسیار باصفا و زمینش تماماً چمن و گل و اطرافش جنگل کاج
و درختهای سیب و گردو و غیره است تمام مایحتاج زندگی از اسباب خانه و آشپزخانه و غیره
در این قصر برای دوک حاضر و موجود است یکنفر مرد با زنش سرایدار اینجا بودند خلاصه
باران که ایستاد و هوا باز شد آمدیم پائین بکالسکه نشسته از راه قصبهٔ ابرتسرت مراجعت
به بادن باد کردیم کیسالحت راه بود باز از همان محلیکه ماهی تربیت میکنند گذشته از همان راه
آمده رفتیم منزل شب را بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه کوچک بیمزه‌ایست با چراغ
گاز روشن میشود جمعیت زیادی از زن و مرد بود در یک لژ مخصوص تنها نشستیم مرد و زن
خوشگلی آواز خوانده یک حکایتی را بازی و شبیه درآوردند به بود سه اکت یعنی سه پرده
نشستیم بعد برخاسته آمدیم منزل در این هوتل که منزل داریم پرنسس تروبتسکای هم
چندی است با شوهرش و دو دختر بزرگ و یک پسر کوچک در اینجا منزل دارند
تروبتسکای از نجبای روس است اما دو چشمش چندی است معیوب شده او را دیدم
شوهر این خانم است و خود خانم میانه‌سن است پرنس منچیکوف دو روز است باینجا
آمده است در اینجا خانه و عمارت ییلاقی و زن و زندگی خوب دارد

Princesse Troubetzkoi

پنجشنبه چهارم قبل از نهار رفتیم بحمام موسوم بحمام فردریک که همین والی بادن باد است
و مدت زمانی است بخرج خود دولت این حمام را بنا کرده‌اند ولی تنها باسم والی معروف است

ازین

ازین هوتل بحمام دویست قدم است این حمام از همان بخار آب گرم معدنی که از زیر کوه
در می آید گرم میشود دیگر آتش و حمامی لازم ندارد آب بسیار گرم معدنی از محلی بلند در آمده
بحوض جاری میشود که آن حوض منبع جمیع حمامها و خزانه‌هاست و حمامها را مرتبه بمرتبه
ساخته‌اند که آب از حمام بالادست بحمامهای زیر دست و راه آنها و خزانها می نشیند
و جاری میشود و این آب را با لوله‌ها و غیره بتمام حمامها تقسیم کرده‌اند البته پانصد حمام است
اما همه در یک عمارت و یک بنا یکطرف زنانه است یکطرف مردانه و هر دو طرف
بیک طرح و وضع و هر یک با تالارهای متعدد برای آبخوری و رختکنهای خوب و غیره
در حمام مردانه یک چالحوض مدور بزرگ آب سرد یعنی نیم گرم دارد بسیار بزرگ
با سقف بلند عالی مدور و نزدیک باین چالحوض حوض کوچکی است که آب معدنی از آن
میجوشد و ریگ در آن ریخته‌اند که مردم برای معالجه بآنجا رفته ریگ به تن میمالند
و زمین همه اینجاها از حوض و غیره مرمر است اما بسیار صاف و لغزنده از مداد پاک کن
مثل شبکه چیزی ساخته روی مرمرها انداخته‌اند که پای آدم نلغزد گرمخانه در جنب
این چالحوض است بسیار خوب و عالی و تماماً از مرمر سقف مدور بلند رنگین حوض
مستطیل بزرگ بسیار عمیق که تمام حوض از دیواره و کف و غیره مرمر است آب گرم
معدنی بسیار صاف که ابداً بوی آب معدن نمیدهد قدری لب شور است

مجرائی است مشرف باین حوض که اتصال بخزانه آب گرم و دهن آن شیری دارد
آب بسیار گرم و دائمی از آن جاری است امّا آب حوض ملایم است و پائین آن شیر
در بدنهٔ همان دیوار سوراخ وسیعی است پیچ و بستی از خارج دارد که هرگاه آن پیچ را
حرکت بدهند آب گرم جوش از آن سوراخ زیر خزانه داخل حوض میشود و در آنی حوض را
خالی کرده باز پر میکنند گرمخانهای متعدد دیگر در ضمن این حمام است که در همه باینجا باز میشود
آنهارا بحدی از بخار آب گرم گرم کرده اند که نمیتوان پا بزمینش گذاشت اما فرنگیان
بجهة معالجه باین گرمخانها رفته نیمکتها و صندلیها در آنجا چیده است روی آنها میخوابند
تا عرق زیاد کرده قریب بهلاکت میرسند بعد باین حوضهای نیم گرم و سرد آمده
خودرا می شویند ولی امروز قرق بود احدی نبود دیگر بعضی اسباب و آلات تعبیه
کرده اند که بمحض حرکت و پیچ دادن آب از بالا بپائین میریزد مثل اینکه از غربالی بریزد
آدم زیرش می ایستد بسیار بالذت است خلاصه از حمام بیرون آمده رفتیم منزل
نهار خورده سوار کالسکه شده عزیمت همان چشمه را نمودیم که روز شکار دیده بودیم
شکارچیهای اینجارا هم خبر کرده بودند یعنی اشخاصیکه مستحفظ جنگلهای دوک و شکارگاهها
هستند و خودشان هم بلد راه شده همراه بودند از چشمه بآنطرف قدری پیاده
بالای جنگلها رفته چیزی ندیده مراجعت کردیم راههای پیاده رو خوب همه جا

ای جنگل

توی جنگل و کوه ساخته اند از اینجا سوار کالسکه شده مسافت زیادی پیشتر رفته
بجنگلی رسیدیم شکارچیها گفتند اینجا شکار دارد باید پیاده شد پیاده شده باز راه
زیادی پیاده در جنگل که درختهای کاج بسیار و سایر اشجار خیلی بلند درهم داشت
رفته محلّی را نشان دادند ایستادیم چهار نفر شکارچی با دو سگ جنگل را بهم زدند هیاهو
انداختند شکاری از جائی بیرون نیامد بعد مراجعت کرده راه زیادی پیاده
رو بپائین آمده بجاده رسیدیم از طرف دیگر جنگل کوهی را گرفته بالا رفتیم باز جائی را
شکارچی نشان داد ایستادیم و آنها باز گردند با سگها جنگل را بهم زدن و شکار در کردن
من قدری پائین ایستاده و اطراف را نگاه میکردم که یکدفعه دیدم صدای سگ
بلند شد و یک شوکا مثل برق از بالا گذشت من بسرعت رو ببالا رفتم شوکای دیگر آمد
بسیار تند میدوید و ساقهٔ درختهای کاج هم مانع از دیدن بود تفنگی انداختم نخورد
بعد باز سگها از جنگل پائین جا و صدای ایشان بلند شد رفتیم پائین مهدیقلیخان و فرنگی شکارچی
وبعضی دیگر از شنیدن صدا رو بپائین دویده مهدیقلیخان و فرنگی تفنگ انداختند زده بودند
پس از آن رفتیم بهمان عمارت ماهی خانه شکارچیها گفتند بالای درّهای این عمارت
شکار دارد آن دسته شکارچیها که از کروس باخ آمده بودند با سگها رفتند ما هم با
رئیس جنگلهای بادن باد که اسمش لوئی و جوان نجیب خوبی است و اطلاع از شکار دارد

وسه نفر دیگر از عقب رفتیم حالا بغروب هم چیزی نمانده است درّه های بسیار باصفای
حلوت گل و چمن آب و جنگل مثل بهشت بعد از طی مسافتی از پیاده های جلو آمده گفتند
شوکائی در چمن بالا میچرد پیاده شده رفتیم دیدیم راست است من و مهدیقلیخان پیاده
از راههای بد رفتیم توی جنگل برای مارتن تا بآن محل رسیدیم چهار پاره انداختم مار چون
دور بود نخورد برگشته باز بکالسکه نشسته رفتیم بالاتر دوباره پیاده شده در چمن دیگر
شوکائی دیدیم امّا وسط چمن بود و بلدها را دیده وحشی شده بود مارتن هم نداشت
از دور گلوله انداختم نخورد بسیار عرق کرده خسته سوار کالسکه شده آمدیم منزل
شکارگاههای اینجا در این فصل تابستان و بهار غدغن و قرق است احدی تفنگ
نمی اندازد تا اول پائیز که خود دوک آمده افتتاح شکار کند امّا معلوم می شود شوکا
عادتش این است که صبح بسیار زود و عصر تنگ از جنگل انبوه در آمده بجاهای علف زار که
وسعتی دارد بچرا می آید از این حیوان در مازندران خیلی است امّا این عادت او را
نمیدانستم امروز قبل از سواری صدر اعظم مملکت باد از جانب گراندوک مأمور شده بود
که بحضور بیاید آمد و صحبت شد اسمش مسیو توربان است
جمعه پنجم امروز بعد از صرف نهار رفتیم بدیه اقرهیم از منزل الی آنجا یک فرسنگ
سنگین راه و در مابین مغرب و شمال طرف رودخانه رین واقع است رفتن بآنجا

بجهة

بجهة کبوتر زنی بود که در فرنگستان یکنوع تیراندازیست بجهة امتحان تفنگچی و تیراندازها
سوار شده رانده تا از آبادی بادن ها د گذشته بصحرا و مزارع و دهات افتادیم
زن و مرد زیاد در میان مزارع مشغول کشت و زرع بودند اغلب زراعتشان
سیب زمینی و لوبیا و گندم وغیره است تا رسیدیم بدیه مزبور اینجا محل و میدان
اسب دوانی هم ساخته اند یعنی اطاقهای چند برای نشستن و تماشای مردم و محوطه آن
برای اسب دوانی که تمام زمینش چمن و گل است سالی دو مرتبه در اینجا اسب دوانی
میشود امّا وضع و محل کبوتر زدن این است که قدری پائین تر از اینجا یک سایبان
طولانی از چوب تعبیه کرده اند در آنجا رفته نشستیم وزیر مختار دولت روس هم که
در بادن است آنجا بود با بعضی دیگر از آنجا مطرنیخ نام هم که جوان بلند بالا و از اجزای
مجلس این جمع کبوتر زنها است آنجا بود و حکّام باد هم بودند شروع به تیراندازی شد
شخصی روی صندلی نشسته اسبابی در جلو دارد که از زیر زمین ربط و اتصال دارد
با قوطیکه برای کبوترها ساخته اند و از آنطرف بفاصلهٔ سی قدم راه بقدر ده
قوطی در روی زمین و در هر قوطی یک کبوتر زنده پر و بال دار گذاشته اند
همینکه تفنگچی جلو آن مردمی ایستد و بقراول میرود لفظ پول میگوید فوراً آن مرد
آن اسباب را که مثل یکدسته هاون است بزمین میزند یعنی فرو میبرد و بلافاصله

از آنطرف یکی از آن قوطیها که مثل قفسی است باز شده کبوتر بهوا می‌پرد و تفنگچی در کمال
جلدی و چابکی او را میزند اول بفرنگیها تکلیف شد هرچه انداختند نزدند و حال آنکه
منزل پیاچه نزدیک بود و باید با پیاچه زد بعد من چهار تیر پی در پی زدم و هیچیک
خطا نشد یک تیر هم مهدیقلیخان و بعد یک تیر هم جعفرقلیخان غلام بچه‌باشی زد از فرنگیان هم
بالاخره یک تیر زدند نیم ساعتی آنجا توقف کرده مراجعت بمنزل کردیم قدری استراحت نموده
نماز کردم بعد کالسکه حاضر شد رفتیم برای شکار شوکا از همان عمارت ماهی خانه گذشته
رفتیم بطرف دره‌های بالا که دیروز هم رفته بودیم اول در همان جای دیروزی شکار بود
اما شکارچیان فرنگی نفهمیده گریزاندند بعد از آنجا پیاده شده راه زیادی پیاده رفته
تا بچمنی رسیدیم که گمان شکار بود و چیزی دیده نشد تا بجائی که جای بسیار با صفائی بود نشسته مهدیقلیخان
و جعفرقلیخان باشی و سه نفر از فرنگیها را گفتیم بروند بالاتر اگر شکاری دیدند خبر بدهند
بعد مسیو لونی باشی جنگلها رسید او را هم گفتیم رفت عقب مهدیقلیخان و خود ما نشسته
مشغول صحبت بودیم که یکبار عضدالملک گفت یک شوکا از جنگل آمده رفت پشت آن خانه
چوبی که آخر چمن و لب جنگل است (توضیح اینکه این جاها را محض زدن شکار ساخته‌اند خانه‌ایست
تخته که شکارچی آنجا پنهان شده هر وقت شکار عبور بکند از آنجا میزنند) من هرچه دوربین
انداخته دور خانه و چمن چیزی ندیدم عضدالملک گفت میروم بیرون می‌آورم

راه زیادی هم بود تنها رفته دم خانه که رسید شوکا از پشت خانه پنج قدمی عضدالملک در آمده
گریخت بسیار افسوس خوردم که چرا من خود با عضدالملک نرفتم والا او را دیده میزدم
در این بین مسیو لونی آمده گفت شوکائی در جلو توی چمن است برخاسته راه زیادی
پیاده به بالا رفتیم بعد من و مسیو لونی و امین السلطان و میرزا محمد رفتیم برای مارق مسیو لوئی
نشان داد که شوکا در این چمن است از جنگل پائین دست رفته بچمن که رسیدیم چیزی نبود
مسیو لونی دست بدست زده گفت نیست من نگاه کرده دیدم یک دره مانندی در جلو هست
که تمام آن را چمن گرفته است اما توی چمن معلوم بود که دره و خرپشته است فهمیدم که شکار
چراکنان با آن خرپشته رفته است تفنگ چهارپاره را گرفته تنها بآنجا رفتم در این بین صدای
صوت مهدیقلیخان از آنطرف آمد یقین کردم شکار همانجاست که میروم قدری دیگر رفته
سر و گوش شوکا را توی چمن دیدم از بس علف چمن بلند بود شوکا در علف غرق شده بود
تا خواستم تفنگ بیندازم فرار کرد زمینهم همه خرپشت و دره بود دیگر هیچ شکار را ندیدم
بهوای دست و جنبیدن علف تفنگ انداختم هیچ ندیده و نفهمیدم که خورده یا نخورده باشد
مهدیقلیخان از آنطرف فریاد زد که افتاد بسیار تعجب کرده پیش رفته دیدم شوکای نر
شاخ دار بسیار قشنگی افتاده است کارد آورده سرش را بریدند و همه تعجب زیاد کردند خیلی
عرق کرده و خسته شده بودم سوار کالسکه شده رفتیم رو بمنزل حالا وقت غروب است

بعد ریک دو میدانی که راه رفتیم کالسکهٔ ما که جلو می نشیند پائین جسته گفت شکار پیدا شد
نگاه کرده دیدم در چمن وسط جنگل بالا یک شوکا میچرد فوراً آمدم پائین من و مهدیقلیخان
دو تائی تفنگ را گرفته از توی چمن که همه آب بود بالا رفتیم کالسکهها و همراهان همه
توی جاده ایستادند خیلی پیاده سربالا رفته تا رسیدیم مارق بسیار خسته بودم علف چمن هم
زیاد بود شوکا پیدا نبود تا چشمم بآن افتاد گریخت بجنگل بزرگ تفنگی انداختم
اما معلوم نشد خورد یا نخورد مهدیقلیخان گفت یک شوکای دیگر بالاتر است دیده دیدم
نزدیک جنگل بالا بفاصلهٔ دویست قدم بیشتر یک شوکا ایستاده است تا خواستم بزنم گریخت
لولهٔ دیگر تفنگ را بآن انداختم جا بجا خوابید اما من ندیدم که بیفتد مهدیقلیخان رفت بالا
هر قدر گشت پیدا نشد آخر فریاد زد که تیر خورده و توی نهر آبی افتاده است اینهم بر بود
سرش را بریده آورد برگشته بکالسکه نشسته آمدیم منزل جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی
وغیره دم منزل ما مجتمع و منتظر بودند که ما چه می آوریم دیدند در این زمان کم دو شوکا شکار کرده
آوردهایم بسیار تعجب کردند

شنبه ششم صبح قبل از نهار رفتیم بحمام فردریک بیرون آمده رفتیم منزل نهار صرف کرده بعد
پیاده تفرج کنان رفتیم بخانه پرنس منچیکوف در این روزها بسیار غریب هم از اطراف
فرنگستان خیلی باین شهر آمده و اشخاص متفرقه خیلی در راه و نیمه راه دیده می شد رسیدیم

بخا

بخانه ییلاقی پرنس منچیکوف خود پرنس آنجا بود با زوجهاش که بسیار زن زرنگ خوش بنیت
زن ایلچی روسیه هم که مقیم ایطالیاست بی شوهرش اینجا بهواخوری آمده و در خانه پرنس با
خیلی صحبت کرده بعد عمارات و اطاقهای پرنس را گردش و تماشا کردیم پرنس منچیکوف
دوازده سال است زمین اینجا را خریده و بعد خودش عمارت و باغچه و راه کالسکه و طویله
وغیره ساخته است بسیار باصفا بود بعد باز پیاده مراجعت بمنزل نموده نماز کرده بعد
سوار کالسکه شده رفتیم بقصر کهنه که اسمش نویشاتوآلت ابن شلوس ولدکاسل است
از کوچهای توی شهر سربالا رفته تا از شهر گذشته افتادیم براه جنگل همه جا پیچ خورده با آنی
رسیدیم ببالا و پای قصر پیاده شدیم از منزل الی اینجا نیم ساعت بیشتر راه بود رفتیم بالای جمیع طبقات
و اماکن قصر را گردش کرده طبقهٔ آخری را که فوق همه طبقات و برج باریکی بود و میانش پله
تنگ چوبی داشت دیگر من نرفتم لیکن بهمان طبقهٔ زیر برج که رسیدیم همه جا پیدا بود عجب چشم اندازی
دارد طرف مابین مغرب و شمال رودخانه رین که مثل مار سفیدی می پیچد بنظر می آید و شهر و قلعهٔ
راستاد که جزء ملک بادن است همه پیدا بود از طرف دیگر شهر بادن با دو همه جنگلها و زمین
و چمن ها پیدا بود بسیار جای باصفائی است این قصر را البته از هزار سال قبل از این سلاطین فرنگستان
بنا کرده اند یا امرا و بزرگان همین مملکت بادساخته اند خیلی بلند است و از پای قصر
تا بالا پله زیاد میخورد همه جا از درز سنگهای عمارت گلها و علفهای خوب در آمده است

تمام این قلعه و قصر از سنگ است بنیان عمارت خیلی محکم است و هیچ عیبی ندارد اما ظاهر آن
خراب است و همین خرابه را باز بطور بسیار خوب و پاکیزه نگاه داشته‌اند که مردم تماشا و سیاحت نمایند
فرنگیان هم از زن و مرد زیاد در آنجا جمع بودند یک ساز بادی ساخته در روزنهٔ دیواری
گذاشته بودند سیم از پی ساخته مثل سیم کمانچه سه سیم اینطرف سه سیم آنطرف کشیده بودند
ساز بسیار بزرگی بود همینکه باد میوزید صدای بسیار خوب و لحن و آهنگ بسیار خوش بلندی
بگوش میرسید خیلی چیز خوبی بود بعد پائین آمده از راهی دیگر که خیلی باصفا بود مراجعت کرده
غروبی وارد منزل شدیم امشب در تالار و عمارت کلوب که تفصیلش را سابقاً نوشتم
مجلس بال و رقص است و چراغان کرده‌اند یکساعت از شب رفته با کالسکه رفتیم سپهسالار اعظم
هم بود داخل مجلس شدیم تالار همه روشن زن و مرد نجبای فرنگی و غیره همه جمع بودند
بخصوص در آن تالاریکه کوچکتر بود دور تالار را صندلی گذاشته مرد و زن زیادی از پیر
و جوان نشسته بودند پشت سر اینها یکدسته سازنده بود ما هم رفتیم بالای تختی که مخصوصاً
بجهه ما حاضر کرده بودند روی صندلی نشستیم اول مجلس قدری بسکوت گذشت سپهسالار اعظم
گفت خانمها خجالت میکشند که رقص کنند گفتیم هیچ خجالت نکشیده شروع کنند ساز
زدند و از دور تالار زنها و مردها برخاسته نوبت میرقصیدند بسیار باتماشا مجلسی بود
اما قدری گرم بود بعد برخاسته پیاده رفتیم منزل جمعیت زیاد و چراغان خوبی بود

شام

شام صرف کرده خوابیدم
یکشنبه هفتم باید انشاءالله تعالی بپاریس برویم در ساعت یازده فرنگی از نصف شب گذشته
که یکساعت بظهر مانده بود حرکت شد رفتیم بواگون نشسته راه افتادیم چهار ساعت
راه است الی سرحد فرانسه و المان یعنی سرحد تازه که در جنگ آخر مقرر شد که آن سرحد
اسمش آوری کور است قصبهٔ بزرگی است از آنجا باز هزار قدمی هم پیش میرود خاک
پروس است آنجا بیک استاسیونی میرسد که خاک فرانسه است خلاصه راه همه جا
چمن و سبزه و گل و جنگل و رودخانه آب و بسیار باصفا بود اما جنگل سرو و کاج رفته
رفته کم شده و سایر اشجار جنگلی زیادتر بود بعد از دو ساعت بکنار رود رن
و شهر کهل که در سابق سرحد فرانسه و المان بوده است رسیدیم پل بسیار خوب طولانی از آهن داشت
Strasbourg آنطرف رودخانه شهر و آبادی استرازبورغ است که شهر بسیار معظمی است و کلیسای بسیار
بلند مرتفعی دارد از سر میل کلیسا الی روی زمین از یکصد ذرع متجاوز است کلیسای کلون
المان و کلیسای میلان و بروکسل را که در سفر سابق دیده بودم اگرچه بنای آنها بخصوص
کلیسای میلان بزرگتر از این است اما این خیلی بلند و مخروطی است که بالای کلیسا بطور
تیر بالا رفته است خلاصه در گار کالسکه‌ها ایستادند اینجا سه ساعت باید بمانیم که شهر را
تماشا و گردش کنیم کالسکه حاضر شد من و سپهسالار اعظم و امین الملک سوار شدیم حاکم نظامی و ملکی

و رئیس احتساب شهر که از المان هستند با سایر بزرگان و جنرالها همه لب گار حاضر بودند حاکم
قلعی شهر اسمش جنرال اسکوپ حاکم نظامی اسمش جنرال بوبر رئیس احتساب که فرانسه خوب حرف
میزد و همه جا را او نشان میداد و معرفی میکرد اسمش سالدرم داخل شهر شدیم قلعه
بسیار سختی دارد که فرانسه ها ساخته اند و این شهر در جنگ هفت سال قبل از این سه ماه
تمام محصور قشون پروس بوده است بسرداری جنرال وردر که بالاخره بعد از جنگهای
زیاد و انداختن گلولهای خمپاره بتوی شهر تسلیم شده بودند خیلی خسارت باین شهر رسیده است
کتابخانه شهر که بسیار معروف بوده است بالمرّه آتش گرفته و تمام سوخته است اغلب شهر
خراب و زیر و زبر شده بود که دوباره از نو ساخته اند هنوز هم جای گلولهای توپ
و خمپاره بدیوارهای قلعه و کلیسا باقی بود اغلب اشکال که از سنگ تراشیده و در بالای
کلیسا و دیوارهای آن نصب بوده گلوله خراب کرده و بزمین انداخته است حالا دوباره عوضش را
میسازند و حجاری میکنند و بجای اول نصب مینمایند امروز هم دیدم حجار و بنا کار میکردند
خلاصه قلعه شهر و قلعه تو در توست و خندقش هم آب دارد رودخانه از وسط شهر میگذرد
که اسمش ایل است قدری پائین تر از شهر داخل رن میشود از دروازهای شهر بیرون رفتیم
هنوز عقاب فرانسه بر سر دروازها نصب است تا رسیدیم به پارک و خیابانهای
تفرج گاه شهر پارک خوبی است خیابانها درخت چنار دارد که الی حال چنار در اینجاها ندیده بودم

بعد رفتیم بجائی که نارنجستان میگویند یعنی گرمخانه است که در زمستان درخت نارنج و بعضی
اشجار گرمسیر را آنجا نگاهداری و حفظ میکنند و در تابستان بیرون آورده جلو عمارات
و توی باغچها می گذارند اشجار نارنج بسیار قوی که شاخ و برگ سرش را زده گرد و موزون
کرده توی چلیکهای بزرگ کاشته اند و هیچوقت در نمی آورند هم نارنج تازه داشتند
هم بهار با غنچهای قشنگ و گلهای خوب داشت قدری گشته بیرون آمدیم این نارنجستان
و باغ را ناپلیون اول باهل شهر استراز بورغ بخشیده است مردم شهر بسیار غمگین بودند
یعنی آثار بشاشت در رویشان نبود قشون پروس بقدر ده هزار نفر همیشه اینجا حاضر است
خیلی خوش لباس و پاکیزه بودند که در هیچ جا قشون باین خوبی و تمیزی و جوانی ندیده بودم
در بیرون شهر هم باز استحکامات و قلاع میسازند برگشته آمدیم بکلیسای بزرگ بسیار
خوب بنائی است تماماً از سنگ است و حجاریهای بسیار خوب کرده اشکال انسان
و ملک و غیره را بسیار خوب از سنگ درآورده اند و بقدری این بنا مرتفع است که از زیر
نمیتوان نگاه ببالای میل کرد کلاه از سر می افتد دویست و پنجاه پله میخورد خواستم
تا بالا بروم باران مانع شد توی کلیسا را تماما گشتم ازدحام زیادی از زن و بچه شد
توی کلیسا را هم زیاده از حد خوب حجاری کرده بودند محراب بزرگ را گلوله توپ
خراب کرده بود مشغول تعمیر بودند پردهٔ جلو آن کشیده بودند که دیده نشود

اما محرابهای دیگر که دیده شد بسیار بازینت بود منبری در آنجا بود بسیار قدیم و از سنگ
تقریباً یکهزار سال قبل از این ساخته اند خیلی بلند و خوب منبری است یکساعت عجیبی هم توی
کلیساست که از کارهای بسیار قدیم فرنگستان است که یکهزار و پانصد سال قبل از این گویا
ساخته اند خیلی چرخ و اسباب دارد و بدیوار کلیسا نصب کرده اند یک خروس مصنوعی
بزرگی دارد که وقت ظهر سر را تکان داده و پرها را گشوده مثل خروس بصدای بلند
میخواند شخصی که تفصیل ساعت را عرض میکرد دقیقه به بیان حالت خروس رسید خودش
مثل خروس خوانده و صدا کرده گفت در وقت ظهر این طور میخواند و تفاصیل دیگر دارد
که در هر ساعت آدم و سوار حرکت کرده راه میرود و از اینطرف بآنطرف میگذرد یک کره
بسیار بزرگی هم ساخته زیر ساعت نصب کرده بودند که نمایان بود خلاصه بعد از تماشای
همه جای کلیسا برگشته سوار کالسکه شده معاودت بگار نمودیم چون یکساعت دیگر بوقت
حرکت مانده بود بجهه گذراندن وقت بالاخانه مهمانخانه نزدیک گار رفتم اطاق کوچکی بود منظری
بشهر داشت نشسته تماشای عبور و مرور مردم شهر را مینمودیم باران هم می آمد تا وقت حرکت
رسید پائین آمده بکالسکه بخار نشسته رانده رسیدیم بشهر کوچکی موسوم به ساورن بعد از آن
به ساربروک که اینها جزو مملکت الزاس است که پروسها از فرانسها گرفته اند آنقدر
این راهها باصفا بود که در هیچ جا ندیده بودم رودخانه های کوچک چمنها گلها

زراعت زیاد آبادی بسیار تپه های بلند باصفا جنگلی مملو از درخت شهرسا ورنزا میتوان گفت
که از بادنباد قشنگ تر است جمیع کنار رودخانهها و جنگلها و خیابانها درخت اقاقیای
سفید و گلهای خوب داشت حالا اول فصل گل اقاقیا است و چون در اینجاها
راه آهن از تپه و ماهورهای بلند میگذرد از نیشش تونل گذشتیم تونل اول الی پنجم بقدری
طول داشت که عبور از هر یک بقدر دو سه دقیقه طول کشید اما تونل آخری زیاده از همه
طول داشت و خیلی مهیب و تاریک بود تقریباً چهارده دقیقه طول کشید تا از آن عبور
نمودیم و در همان بینی که از آن تونل آخری میگذشتیم یک کالسکه بخاری از طرف فرانسه
می آمد و صدای مهیبی داشت و رو به بادنباد میرفت از تونل که قدری گذشته به آوری کور
سرحد فرانسه و پروس رسیدیم آوری کور متعلق به پروس است ملتزمین و همراهان
پیاده شده در استاسیون شام صرف کرده مراجعت کردند و در اینجا از این ترن بترنی
که از جانب فرانسه آورده بودند حمل و نقل کردیم کالسکه ما خیلی خوب و مایه راحت بود
بعد از اتمام حمل و نقل براه افتادیم از اینجا به بعد همه جا خاک فرانسه است باز همانطور
گل و جنگل و سبزه و زراعت و آبادی و رودخانه بود کم کم شب رسید ما هم شام خورده
در روی نیمکتی خوابیدیم
دوشنبه هشتم با صبح تاریک وارد پاریس بشویم یکبار دیدم کالسکه ایستاده

پیشخدمتها

پیشخدمتها گفتند بگار پاریس رسیده ایم آمدم پائین نظرآقا وزیر مختار پاریس و نریمانخان
و میرزا جواد خان سرتیپ که اسباب اکسپوزیسیون آورده است و میرزا رحیم پسر حکیم الممالک
که سفر سابق با ما آمده بود و حالا در لندن مشغول تحصیل زبان انگلیس بوده و زبان را Maréchal
خوب آموخته است و دو نفر صاحب منصب از جانب مارشال ماکماهون که اسم یکی کلنل مول de Mac-Mahon
و دیگری لیوتنان آبی است با میسو پی برتن مترجم السنه شرقیه که بنیابت میسو وادینگتون Waddington
وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کنگره به برلن رفته است آمده بود و هم در گار
حاضر بودند خلاصه سوار کالسکه شده رو بشهر آمدیم جمیع مردم خواب بودند هیچ صدائی
نبود وارد گراند هوتل یعنی مهمانخانه بزرگ شدیم که برای ما و همراهان منازل
و اطاقهای بسیار خوب اجاره و معین شده است و همه پادشاهان که بپاریس میآیند
در همین مهمانخانه منزل می کنند بعد از قدری استراحت امین الملک و نریمان خان
و مهدیقلیخان را احضار کرده گفتم کالسکه حاضر کنند که باکسپوزیسیون برویم کالسکه
چون قدری دیر حاضر شد دو ساعتی خوابیده از کسالت بیخوابی شب در آمدیم بعد
نهار خوردیم مارشال ماکماهون رئیس جمهوری فرانسه بدیدن ما آمد نشسته قدری صحبت
داشتیم بعد از رفتن مارشال بکالسکه نشسته از در تروکادرو رفتیم توی اکسپوزیسیون یعنی
رودخانه سن در وسط است اینطرف همه باغ است و باغچه گلکاری و قهوه خانهای متعدد

و عمارات

و عمارات چین و مصر و ایران و تونس و حوضها و آبشارها و فوارها و تالار بزرگ کوچکی که
از زیر آن آبشار جاری است و زیر دست آبشار حوضها و فواره هاست و در جنب تالار گالری
و دالان است که اشیاء کهنه قدیمه را اینجا گذاشته اند بعد از پل و رودخانه که رد می شود باز
خیابان و باغچه و فواره ها و غیره است از آنجا داخل اصل اکسپوزیسیون میشود که در شان
دمارس ساخته اند از در تروکادرو الی در اکسپوزیسیون مسافت زیادی است بقدر از قصر Trocadéro
قاجار تا دروازه طهران از کثرت و ازدحام مردم نمی شد راه رفت و جائی را تماشا کرد
همه بنای اکسپوزیسیون از آهن و بلور است و از هر ملت و دولت و مملکت متاع و آدم در اینجا
هست اگر بخواهم شرح تروکادرو و اکسپوزیسیون و ابنیه واقعه و فوارها و آبشارها
و باغچها و گلکاریها و خیابانها و چمنها و تماشاها و صنایع عجیبه غریبه کل دنیا و خرجی که در ایجاد
این بناها و فراهم آوردن این اسباب شده است یا متحمل شده اند و منافعی که کمپانی این بازار
و صاحب این کار میبرد و ازدحام دنیا را که در اینجا بچه وضع می آیند و میروند و وضع دلالهایی
توی اکسپوزیسیون و جواهرات نفیسه و اشیائیکه از دو پول الی صد هزار تومان قیمت
و ارزش دارد و غیره و غیره و غیره را بنویسم و تفصیل بدهم باید یک کتاب علیحده بقدر
شاهنامه بدست گرفته تا مدتی که اکسپوزیسیون برپا است همه روزه از صبح الی صبح روز دیگر
متصلاً بنویسم و باز عشری از اعشار و اندکی از بسیار آنرا هرگز نخواهم توانست بنویسم

تا شخص

ناخن بچشم خود نبیند محال است بتواند با خیال و تصور هیچ وضعی را مجسم کند و متصور سازد
خلاصه با کمال خستگی مراجعت کرده تا رسیدیم به درِ تروکادِرو در آن بیرون هم یک حوض ساخته اند
فواره افشان غریبی دارد که با رتفاع زیادی آب را افشان بالا میبرد و در آنجا هم
باغچها و قهوه خانهای زیاد و ابنیهٔ متعدده دارد سوار کالسکه شده رفتیم منزل از این بعد
الی روز خروج از پاریس انشاء الله دیگر وقایع را روز بروز و مفصلاً نخواهم نوشت همان
مطالب و بعضی فقرات لازمه را مینویسم این منزلی که ما داریم گران هوتل است بسیار عمارت
بزرگ عالی است البته تقریباً دو هزار اطاق و تالار و یورت دارد و همیشه البته دو سه هزار نفر
در اینجا غذا میخورند و میخوابند و با وصف این طوری است که هیچ معلوم نیست کسی دیگر هم
در اینجا منزل دارد صاحب اینجا یکنفر نیست از قراری که گفتند کمپانی اینجا را بنا کرده است
چقدرها عمله جات و محرر و دفتردار و نوکر دارد و همه اطاقها با اسباب و مبل است درها همه یکپارچه
آئینه یعنی بلوری جیوه است و اطاقها همه چهلچراغهای بزرگ عالی دارد و گران هوتل بسیار نزدیک است
به گران اوپرا یعنی تماشاخانه بزرگ که ناپلیون سیم بنا کرده و هفت و هشت کرور تومان
خرج آن شده و تازه سه چهار سال است که باتمام رسیده است و هفته سه شب تماشا میدهند
و ساز میزنند اما مکان و صندلیهای آن بسیار گران است و جلو این هوتل و این تماشاخانه
میدانی است که از پنج طرف راه بکوچه و بولوارهای مخصوص دارد و از صبح الی

هفت ساعت از شب گذشته علی الاتصال بدون دقیقه انقطاع کالسکهای مختلف از هر جور و هر قسم
دامنی بوسهای بزرگ یعنی کالسکهای کرایه دو طبقه که مملو از آدم است در رفت و آمد است و صدای
عراده کالسکه یک آن قطع نمیشود مثل رودخانه ایست که صدای آن بگوش میرسد و از این عبور
دائمی کالسکها برای رد شدن پیاده خیلی خطر دارد دیروز جوانی هیجده ساله در همین کوچه زیر عراده کالسکه
رفته فوراً مرده بود در کوچها بجز صدای قرقر کالسکه و عراده و صدای کالسکچی که بطرز خاصی صدا میکند
و بگوش صدای لفظ اوی مُهتدی میرسد و صدای شرق شلاق و قمچی کالسکه چیها و صدای بوق
امنی بوسها برای خبرداری مردم که زیر عراده نمانند دیگر هیچ صدائی در این شهر شنیده نمیشود
واقعاً محل حیرت و تعجب است که اینهمه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آخرهای شهر
و کوچهای پست حتی بچهای کوچک ابداً از حدی صدای بقاعده بلند نمیشود و ابداً کسی بلند حرف
نمیزنند و دو بچه هرگز دست و یقه نشده نزاع نمیکنند هر کسی پی کار خود است و سر پائین انداخته
راه میرود و با یکدیگر بخوبی حرف میزنند خلاصه روز دوم ورود برسم بازدید رفتیم بعمارت
الیزه که منزل مارشال ماکماهون است زوجهٔ مارشال هم بود قدری صحبت داشته
برخاسته آمدیم منزل بعد رسماً با کمیسیون رفتیم نظرآقا وزیر مختار و نریمان خان بودند
از در تروکادِرو داخل شدیم اما امروز کولونل و احتساب بود مردم را پس و پیش میکردند
خیلی گشته بعمارت ایران رفتیم بسیار بسیار خوب ساخته اند عمارت مصری و تونسی و چینی

وژاپونی نزدیک عمارت ایران است استاد حسینعلی معمار اصفهانی که سابقاً هم عمارت
اکسپوزیسیون وین را ساخته بود ساخته است خودش هم حاضر بود این عمارت شبیه برج
عشرت آباد است اما همان مرتبهٔ اول یعنی یک حوضخانه کاشی کاری در مرتبهٔ تحتانی است
که حوض مرمر دارد و آب از آن میجهد بعد پله خورده بالا میرود روی حوضخانه اطاق آئینه کاری
مقرنس بسیار بسیار خوبی ساخته پنجره‌ها و درها و نجاری این عمارت همه را از ایران ساخته آورده اند
مردم خیلی تماشای اینجا می‌آیند قدری نشسته آمدیم پائین رفتیم از پل ینا گذشتیم روی این پل
که وسط تروکادرو و اکسپوزیسیون است بسیار بسیار چشم انداز خوبی دارد رودخانه سن در کمال صفا
از زیر میگذرد کشتیهای کوچک بخار دائم در آمد و شد است و از طرفین رودخانه که کوچه ایست
که از زیر پل میگذرد کالسکهای بی اسب دائم در تردد است در جلو از دور تپه‌ها و بلندیهای جنگل
مودون پیداست که راه آهن از شهر بورسایل و از آنجا بشهر از بغل این بلندی از توی جنگل
میگذرد و دود بخارش مثل یک مار سفیدی میپیچد و میرود نزدیکتر باز خط راه آهن دیگری است
که از آنجا هم کالسکه عبور و مرور میکند خلاصه رفتیم تا رسیدیم بتوی الانها و قسمتهای اکسپوزیسیون
که هر مملکتی محلی مخصوص و قسمتی علیحده دارد از قسمتهای انگلیس و فرانسه و چین و ژاپون
و روس و نمسه و المان و ینگی دنیا و ایطالیا و دول کوچک ینگی دنیا و غیره همه جا
گذشته بقسمت ایران رسیده آنجا قدری نشستیم متاعهای خوب داشت حتی آلات طرب ایرانی

خاتم و غیره که از قراریکه می‌گفتند یکی از آن آلات و اسباب طرب را چهل تومان خریده بودند
زریهای اصفهان و پارچهای یزد و کاشان و غیره و غیره قالیها و فرشهای خوب متاع ایران خیلی متاع
در اینجا ها مرغوب است و بقیمت اعلی میخرند یک برده منفعت دارد دولت المان این دفعه
نفرستاده است بهیچوجه مگر بعضی پرده‌های نقاشی دولت عثمانی هم بواسطه جنگیکه در مملکت آن رو
داده است متاع نه ماموری فرستاده است خلاصه شرح امتعه و صنایع و اشخاص مختلفه را
از زن و مرد حتی سیاههای فرنگی و عرب و شامات و سیاههای جنوب ینگی دنیا از زن
و مرد اهالی جزایر اوسیانی و چینی و ژاپونی و هندی و غیره و غیره را بهیچوجه نمیتوان نوشت
و شرح داد بعد با کمال خستگی از در قهوه خانه دودال بیرون رفته باز خیلی راه پیاده رفتیم
تا بکالسکها رسیده سوار شده از در انوالید و باغ انوالید و باغ وحش و حیوانات
که متعلق باکسپوزیسیون است رفتیم بمنزل ایلچی انگلیس لورد لیون و ایلچی روس پرنس ارلوف
بحضور آمدند دوک دوست پسر پادشاه ایطالیا که سابقاً پادشاه اسپانیول بود
و یکسال سلطنت کرد بعد نخواسته استعفا نمود در همین مهمانخانه ما منزل دارد
و بدیدن ما آمد

Bois de Boulogne

یکروز به بوا دو بولن رفتیم عصرها آنقدر کالسکه تردد می‌کند که حد ندارد و نمیتوان
حساب کرد که چه میآید و چه میرود گردشگاه عصرهای اهل پاریس اغلب بوا دو بولن است

که هزار بچه گردشگاههای دیگر دارند که بحساب نمی‌آید روز دیگر باکسپوزیسیون رفتیم از در قهوه خانه
دوو آل داخل شدم امروز مبلغ زیادی در اکسپوزیسیون از امتعهٔ هر دولت اسباب
ابتیاع نمودم از در تروکادرو بیرون رفته مراجعت بمنزل کردیم

روزی به بوت دشومون رفتیم ناصرالملک و عضدالملک فقط همراه ما بودند این مکان
مابین شمال و مغرب پاریس است و جائی است که آب اغلب محلات شهر را از آنجا قسمت
میکنند و بواسطه ارتفاعی که دارد مشرف بشهر است و تپه های مرتفع دارد این سمت شهر
و محلات اینطرف سابقاً بسیار کثیف و خراب بوده است در زمان امپراطوری ناپلیون سوم
ابتدا بآبادی و ساختن اینجا شده و روی تپه‌ها که طبیعةً چمن و گل است خیابانها ساخته
و همه را سنگ فرش کرده و راه کالسکه احداث نموده و گلکاریها کرده و آبشارهای
مصنوعی ساخته‌اند دیگر دریاچها و پله‌ها و دره‌ها و قهوه خانهای متعدد و جاهای خوب
بنا شده بسیار بسیار جای باصفائیست بواسطهٔ ارتفاعی که دارد نصف شهر پاریس
منظرگاه آنست خیلی پیاده و سواره گشتیم حقیقةً برای گردش و تفرج بهترین مکانها است
اگر خوبی ترکیب و وضع و هیئت آنجا را که چه قدر مطبوع و از روی سلیقه ساخته شده
بخواهم بنویسیم باید کتابی علیحده نوشته شود پس اکتفا بهمین اشاره میشود (برای
چراغ برقی که الکتریسیته میگویند که قوه چرخ الماس است یکنفر مهندس روسی

که اسمش

Yablotchkoff که اسمش یابلوچکوف است یعنی میسیو سیب چه بزبان روس یابلوچکو سیب را میگویند این اختراع
عجیب را کرده و در پاریس رواج داده است در خود شهر پطربورغ یا جای دیگر فرنگستان
هنوز رواجی ندارد مگر در همین کوچه پاریس که فقط از جلو همین مهمانخانه و گران اوپرا
تا پاله رویال که بازار معتبری است بقدر پنجاه شصت فانوس از این چراغ میسوزد و اینکوچه را
مثل روز روشن کرده است هیچ معلوم نیست که شب شده است مثل روشنی بین الطلوعین
بلکه روشن‌تر است و چراغهای دیگر که از بخار گاز و غیره است پیش این چراغ مفاد و مصداق
این شعر است (ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد) (از اتفاقات این روزها
یکی هم اینست که پادشاه سابق هانور که مملکت آنرا دولت آلمان تصرف کرده است
و حالات او را در روزنامه سابق فرنگستان خود نوشته‌ام مدتی در پاریس بوده و دیروز
غفلةً فوت شده است و این شخص عموی تنی پادشاه انگلیس است و در همین روز ولیعهد
Prince de Galles انگلیس پرنس دوگال میخواستند بدیدن بیایند که صبح این اتفاق افتاد و از آن
عذر خواسته و بعد از سه روز بدیدن ما آمدند چون ولیعهد رئیس اکسپوزیسیون متاع
انگلیس هستند مدتیست در اینجا توقف دارند

روزی رفتیم به آن گن سوار شده رو بشمال پاریس راندیم با کالسکه اسبی متجاوز
از یکساعت و نیم راه است رانده تا از قلعهٔ پاریس خارج شدیم از دهی عبور شد

همه جا آبادی است و این سمت کارخانه های زیاد دارد که از همه میلهای بخار دود بلند بود
St Denis
از کارخانهٔ شیشه سازی و غیره و غیره گذشته تا رسیدیم به سَنت دنی که شهرکی است
و سه هزار نفر تقریباً جمعیت دارد و قلعهٔ مثلثی دور آن ساخته اند یکطرف این شهر اکورون
دِسَنت دنی یعنی تاج سنت دنی میگویند از اینجا هم گذشته بده و آبادی دیگر رسیدیم
یعنی از سنت دنی قلعه برتیش ده میشود پس از آن به آنگن رسیدیم قصبهٔ بزرگیست
مهمانخانهای خوب دریاچهٔ بزرگ حمام بزرگ و آب معدنی گوگردی دارد مردم متمول
پاریس در این دریاچه و توی جنگل و خیابانهای محوطهٔ آنجا خانهای کوچک و بزرگ
ییلاقی ساخته اند رئیس روزنامه فیگارو و امیل ژیراردن هم که یکی از نویسندهای
معروف پاریس است نزدیک این دریاچه خانه ییلاقی دارند آب دریاچه قدری
سبز رنگ بود اما گفتند بعد از این صاف میشود قایقهای متعدد خوب روی دریاچه است
که مردم سوار شده گردش می کنند دور دریاچه دو هزار ذرع میشود و وضعاً طولانیست
قوی سفید و سیاه در دریاچه زیاد است که دستی انداخته اند جزیرهٔ کوچکی وسط
دریاچه است درختهای زیاد دارد و وضعاً مدور و بسیار قشنگ و معروف بجزیرهٔ قوست یکی
از چشمهای آب گرم گوگردی که بحمام میرود از میان همین دریاچه بیرون میآید لوله آهنی از تهٔ آب
کشیده اند که آب بواسطهٔ آن لوله بحمام میرود چشمهٔ آبی از خود حمام هم در میآید اما حمامش بوی گوگرد دارد

حمام

حمام وسیعی است که مردم بیشتر برای معالجه می آیند خلاصه قدری در اطاق مهمانخانه نشستیم بعد بر خاسته
بقایقی نشسته همراهان هم در قایق دیگر قدری روی آب گردش و تفرج کردیم هوا ابر بود باران هم
گاه گاهی می بارید یک قهوه خانهٔ بسیار قشنگ دو مرتبه بطرز و وضع خیلی خوب لب آب ساخته اند
اول رفتیم بالا گردش و تماشای قهوه خانه را کرده بعد بقایق نشسته راندیم تا آخر دریاچه یعنی انتهای
آن تنگ و باریک است که بر روی آن پلی ساخته اند و از زیر پل وصل بدریاچهٔ کوچک دیگر
میشود که اسمش سنت گراسین است از زیر پل عبور کرده داخل آن دریاچه شده رفتیم بکناره و باغ
Princesse Mathilde
و عمارت پرنسس ماتیلد دختر عموی ناپلیون سوم داخل شدیم این باغ و خانه ییلاقی شاهزاده
خانم است خودش پاریس است اینجا نبود گردش کنان رفتیم تا بالای باغ و بعمارت آن
رسیدیم خیابانها گلستانها چمنها درختهای قوی مرغان همه میخواندند اما احدی در این باغ نبود
مگر یکی دو نفر سرایدار درب طاقها را باز کردند نشستیم یکی یکی از اطاقهای شاهزاده خانم را
تماشا و گردش کردیم پردهای نقاشی بسیار خوب داشت بخصوص یک پرده صورت زن
لختی که بسیار خوب کشیده بودند کار نقاشان فرانسه بود معلوم شد شاهزاده خانم خودش هم
نقاشی می کند پرده روغنی نیمکاره در روی چهار چوب بود گفتند کار شاهزاده خانم است
خلاصه بیرون آمده گردش کنان رفتیم رو بدریاچه و قایق توی قایقی دیگر که نزدیک قایق ما بود
دختر بسیار خوشگلی که خودش پارو میزد ایستاده منتظر آمدن ما بود کنیزش چتر نگاه داشته خود خانم مشغول

پاروزدن بود و همه جا با ما همراهی میکرد قدری در دریاچه گشته آمدیم دم قهوه خانه از قایق
پیاده شدیم جمعیت زیادی ایستاده بود از زن و مرد رئیس حمام آب گرم اینجا آمده بود قدری
صحبت شد بعد سوار کالسکه شده مراجعت کرده غروبی بمنزل رسیدیم یک حمامی نزدیک
همین مهمانخانه است که مشهور است بحمام ترک یعنی عثمانی که بطرز و طور حمامهای آنها ساخته اند
دو نفر معمار با هم شریک شده قریب هشتاد هزار تومان خرج کرده اند می گفتند روزی صد تومان
مداخل وارد و جهتش این است که حمام بزرگ وسیع خوب در پاریس منحصر بهمین است و اغلب
اهل شهر باین حمام می آیند یک آئینه بی جیوه که فاصله مابین گرمخانه و سرحمام است هفت ذرع
ارتفاع و سه ذرع عرض دارد حوض آب سرد طولانی از وسط سرحمام ممتد شده قدری داخل
گرمخانه میشود از زیر همین آئینه بزرگ که میتوان از سرحمام توی حوض رفته از زیر آب بگرمخانه آمد
یا از گرمخانه بسرحمام رفت آب این حوض سرد و بسیار صاف است آبهای دیگر سرد و گرم
که بجهة شست و شوی تن است همه با شیر و حوضهای کوچک مرمر است که شخص بهر اندازه
بخواهد شیر را از آب سرد و گرم باز کرده داخل آن حوض کوچک میشود و بهر طور ملایم بدن
اوست قرار میدهد زمین حمام از سنگ الوان مثل خاتم سازی مفروش است خلاصه
سر و تن شوئی خوبی کرده از حمام بیرون آمدیم دلاکهای عرب الجزایری در حمام کار می کنند
خدمتکار سیاه هم دارد میوه جات این فصل در پاریس از این قرار است آلوبالو گیلاس
اما

اما هر دو یک طعم دارند نه ترش است نه شیرین معلوم نیست چه طعمی دارد زرد آلوی خوبی دارد
انگور هم دارد اما بی مزه است طالبی هست اما تعریفی ندارد انجیر سیاه دراز بادام تازه خوب
خیار اما خیار خوبی ندارد پرتقال هست اما کم مزه و کم آب است لیموی ترش بادنجان
هم دیده شد اما خوش طعم نیست بعضی میوجات دیگر هم از قبیل چیلیک و غیره هست اما همه این
میوه ها بسیار گران است اغلب هم در گرمخانه عمل می آید مثلا یک طالبی اد و تومان میفروشند
و همچنین سایر میوه جات از همه چیزهای پاریس عجیب تر و از همه اشیاء و الوان و حیوانات و مردم
مختلف اکسپوزیسیون و غیره غریب تر ورود میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی است با پسرش
بپاریس که بعزم مکه آمده است امروز این خبر را شنیدم سفر مکه کنم تا بخرابات رسم
زانکه سالک رود از راه حقیقت بمجاز
روز شنبه سیزدهم صبح بعد از نهار نواب ولیعهد انگلیس بدیدن ما آمد خیلی صحبت شد میو ملینه
وزیر مختار فرانسه که مقیم طهران بود و قبل از ما وارد پاریس شده است امروز بحضور آمد
ژنرال شریدن که در سفر اول ما کونل و در آنوقت جزء مهماندارهای ما بود و ایلچی کبیر نمسه مقیم
پاریس که اسمش کونت وین فن است هر یک بحضور رسیدند بعد سوار شده قدری گردش Comte Vinfen
کرده رفتیم تا محلی که نزدیک انوالید و محل نمودن و امتحان گاو و گوساله و خوک و غیره است Invalide
بانیمعنی که هر قسم از این حیوانات ماکول اللحم را از هر ولایتی آورده با هم موازنه و مقابله می کنند
ذکور

که کدام بزرگتر و کدام فربه‌تر است و آن کسیکه حیوان فربه‌تر داشته باشد باو مدال طلا یا نقره میدهند
اما حقیقة گاوها دیده شد که باین چاقی و فربهی هیچ حیوان دیده نشده است از فرط چاقی چشم گاوها
از حدقه میخواست بیرون بیاید بقدر یک فیل گوشت داشتند یکنوع گاو عجیبی دیده شد که رنگش
تیره و بسیار مهیب و فربه است و مطلقا شاخ در نمی‌آورد نر و ماده آن از مال مملکت اکوس
انگلیس است بعد قدری با کالسکه در بوادبولن گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم قبل
از شام رفتیم بتماشاخانه گران اوپرا که نزدیک منزل است پیاده رفتیم سپهسالار اعظم
و سایر ملتزمین هم بودند سپهسالار اعظم چون احوالش خوب نبود زود برگشت یعنی بعد از
یک اکت برخاست این تماشاخانه بهترین تماشاخانهای فرنگستان است از حیثیت زینت
و بنا و در عهد ناپلیون سوم بنا شده است اما بعد از زوال سلطنت او باتمام رسید هفته
سه شب باز است و تماشا میدهند لیکن کفشند دخلش بخرج کفایت نمیکند در هفته سه شب
شبی سه هزار تومان از مردم پول میگیرند مکانها و صندلیها بسیار گران است زمین راهروها و دالانها
و تالار بزرگ برای صرف شب چره و همه از سنگ موزائیک است (مزوق) یعنی خاتم
سازی اما نه خاتم سازی که در ایران از استخوان میسازند بلکه سنگهای الوان کوچک را
بهم وصل کرده نقش می‌اندازند مثل خاتم و فرش زمین می‌کنند اوستادان ایطالیائی
آورده ساخته‌اند تالار شبچره خوری خیلی مزین و بزرگ و عالی است چلچراغهای

زیاد

زیاد دارد آئینهای بزرگ و آئینهای بی جیوه یک وصل بسیار بلند و عریض جلو پنجرها است
Palais-Royal که نگاه میکند بکوچه که تازه ساخته‌اند و مستقیما میرود به پاله رویال و چراغهای الکتریسته
الی آخر کوچه از این منظر پیداست مثل مشعلهای نور این کوچه را یکسال است تمام کرده‌اند
خلاصه کل بنای این تماشاخانه از سنگ و مرمر است پلهای بسیار خوب دارد ستونهای
سنگ خیلی خوب امشب ما در لژ نزدیک به سن نشستیم تماشاخانه پنج مرتبه است جمعیت زیاده از حد
بود پنج پرده نمودند سه پرده را نشستیم باله و رقص بسیار خوب دادند البته سیصد نفر دختر
بلباسهای مختلف بسیار قشنگ رقص میکردند یک کشتی بزرگ هم نشان دادند که غرق شد
و دزدان اسباب کشتی را غارت کردند خیلی تماشا داشت بعد به سن رفته پائین را
بتفصیل تماشا کرده مراجعت بمنزل کردیم شبی هم یعنی دو شب قبل از این بتماشاخانه شاتله
رفتیم بسیار تماشاخانه قشنگ با نمک خوبی است کارهای خیلی خوب کردند قصهای باز بهای
بسیار خوب بطور جادو و از شیطان و اجنه و غیره درآوردند دیگر مثل حقه بازی کاری کردند که خیلی
تماشا داشت میدانی است در مقابل این تماشاخانه معروف به شاتله که تماشاخانه
هم بهمین اسم موسوم است حوض و فواره بزرگی در وسط میدان است که آب از آن جاری است
Longchamps روز یکشنبه چهاردهم اسب دوانی بود در لون شان بوادبولون در ساعت یک و نیم
بعد از ظهر خود مارشال ماکماهون آمدند منزل ما و باتفاق مارشال بکالسکه روباز نشسته

وجنرال ونبراک هم که در پیش مرشال کمال اعتبار و وثوق را دارد در کالسکه ما بود و برو نشسته ایم
سپهسالار اعظم چون ناخوش بود نیامد جمعیت زیادی در راه می آمدند و میرفتند تا رسیدیم به بوشان
که تفصیل اینجا را در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ام جمعیت بسیاری از زن و مرد بود به بالاخانه رفته
نشستیم جلو بالاخانه توی چمنها و دست راست و چپ از آدم سیاه شده بود مارشال و زوجه
مارشال و ملکه سابق اسپانیول که حالا هم پسرش پادشاه اسپانیول است و زن بسیار تشخص
و بزرگ محترمه است همه در بالاخانه با ما نشسته بودند ایلچی اسپانیول هم که اسمش مرکی دمولنس است
با زنش بودند دختر باوجاهتی هم داشت دیگر ایلچی کبیر روس و اطریش و برادر اعلیحضرت امپراطور
اطریش آرشیدوک لوئی ویکتور و مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو ژیکو رئیس اقساب کل
فرانسه و دوک دوپت برادر پادشاه ایطالیا با صاحبمنصبهای ایطالیائی و مرشال کانرو بر
وجنرال وینوا رئیس نشان لژیون دونور و پرنس غرامان دختر رئیس اکسپوزیسیون و پرنس کلامن
دختر لوی فلیب زن پرنس ساکس کوبورغ که خیلی زن نجیبی بود امیرال پوتواد وزیر بحری
فرانسه جنرال بورل وزیر جنگ لئون سای وزیر مالیه تران و بوبر وزیر تجارت و فلاحت
جنرال مارتن پره حاکم انوالید که یکدست هم ندارد و حالاتش را در روزنامه سابق فرنگ
در گردش انوالید نوشته ام ایشیک آقاسی ملکه اسپانیول که اسمش مسیو پوانته است خلاصه
خیلی بودند همه معرفی شدند با همه صحبت شد شش مرتبه اسب دواندند هر مرتبه یک دور و هر دوره

Archiduc Louis-Victor

Général Vinoy

Général Martimprey

که تا

که تمام میشد بقدر نیمساعت فاصله پیدا میکرد و در این فاصله مردم متفرق شده شربتی آبی قهوه
خورده باز همینکه زنگ اخبار میزدند هر کس بجای خود رفته دوره اسب دوانی را خالی میکردند
جمعیت خیلی بود البته یکصد و پنجاه هزار نفر میشدند و هر کس بلیتی در کاغذ آبی داشت بسر و سینه
زده بودند که از هر بلیت مبلغی پول گرفته مردم را تماشا راه میدهند یک مجسمه چودنی بزرگ
هم دوک دوپت خریده زیر بالاخانه گذاشته بود که دوره آخر هر اسب پیش بیاید ببرد دوره
اول بیرقش دویست و پنجاه تومان بود و اسبی که پیش آمد مال کنت دلاغرانژ بود و اسم اسب
ژول شزار و بیرق باسم شهر آرمنونویل که یکی از شهرهای فرانسه است شش رأس هم اسب بود
دوره دویم بیرق باسم شهر اصفهان و هزار تومان بود و هشت رأس اسب اسب کنت رئی
بیرق را برد و اسم اسب ژو نقلد بود دوره سوم بیرق شهر پاریس ششصد تومان بود و هشت
رأس اسب اسب مسیو لوپن بیرق برداشت اسم اسب اتویو بود دوره چهارم بیرق بزرگ
پاریس ده هزار تومان بود و هشت اسب بودند یکی از آنها اسب سیاهی از مال انگلیسها و سایر
مال فرانسها بود این دفعه همهمه غریبی درگرفت و میانه انگلیس و فرانسه از آن غیرت و حسد و رقابتی
که با هم دارند زیاد دلها می طپید که کدام اسب پیش باید آخر اسب سیاه انگلیس پیش آمد
یک همهمه و قال و مقال غریبی شد ده هزار تومان را برد اسم اسب ترییو مال پرنس سالیکوف
بود دوره پنجم بیرق ششصد تومان بود دو اسب با هم آمدند قرار شد روز دیگر خودشان بدوانند

دوره‌شش برق اسباب مفرغی برونزی دوک دوست و دوششصد تومان پول نقد اسم اسب
انتیل و مال کنت دوشرونی بود بیرق را برد در این بین باران هم آمد یکدفعه جمیع صحرا از چتر سیاه
شد که مردم بسر گرفتند هر کس از زن و مرد که از منزل بیرون می‌آید یک چتر در دست دارد
این چترها سه خاصیت دارد گاهی عصای دست است و گاهی از آفتاب شخص را حفظ می‌کند
گاهی از باران در وقت ضرورت کار اسلحه را هم میکند که با آن بکله آدم میزنند بعد از اتمام
با مرشال و جنرال دو براک بکالسکه نشسته راندیم کالسکه و جمعیت طوری سر راه را گرفته
مراجعت می‌کردند که امکان عبور نبود قدری که رفتیم به آرک تریونف نرسیده لابد خیابان
دیگر از بوادبولون را گرفته راندیم تا باز رسیدیم به آرک تریونف همانطور در خیابان شانزلیزه *Arc Triomph*
کالسکه و پیاده بر روی هم بود که جای سوزن نبود بالاخره پولیس و گزمها یک طوری راه
جلو را باز کرده کالسکه ما گذشت و بمنزل رسیدیم

روز دوشنبه پانزدهم پرده صورت زن لختی را که در آن کن در خانه ییلاقی پرنسس ماتیلد دیده *Princesse Mathilde*
بودم چون خود شاهزاده خانم در خانه نبود با یک کاغذ عذرخواهی بطور هدیه برای ما
فرستاده بود الحق پرده ممتاز و از کار استادان معروف است امروز بعد از نهار با کنت دوکرون
رفته از دریکه داخل ماشینها میشود داخل شده ماشینهای فرانسه و بلجیک و انگلیس و روس
و غیره همه را بدقت دیدیم خیلی طول کشید تا رسیدیم بچرخ و اسباب چاپ روزنامه که بسیار

عج

عجیب و وضع غریبی است کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذ یک وصل و یک پارچه است
پیچیده‌اند بیک اسباب نورد مانندی که از آنجا بالا آمده زیر چرخ چاپ میرود و از طرف
علی الاتصال روزنامه چاپ شده بریده بیرون می‌آید روزی سیصد هزار ورق روزنامه
چاپ میشود و همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چرخهای خوب بسیار غریب اختراع شده است
که در کمال سهولت و آسانی هر یک از مصنوعات ساخته میشود و بعمل می‌آید مثلاً جلی‌سازی
یک صفحه جلی را که مدور کرده‌اند میگذارند زیر یک اسبابی و با اسباب دیگر آنرا فشار داده
فوراً یک لگنچه میشود و قس علی هذا چیزهای دیگر اسبابی ساخته‌اند که آب را از جای گود ببالا
می‌کشد یعنی اگر بخواهند از پای کوه دویست ذرع آب ببالای آن برند با این اسباب ممکن است
و همچنین زینها و غیره بعضی اسبابها با دست می‌سازند مثل گلهای شیشه و غیره و غیره خلاصه اگر
بخواهم تفصیل ماشین و اسبابهای بخار را بنویسیم کتاب علیحده باید نوشت توپهائی هم که بعضی
دول اختراع کرده بودند دیده شد یعنی از بلجیک را دیدم همه جا را تماشا کرده تا از دالان
هولاند و غیره گذشتیم شخص هولاندی یک عمارت مفصل با ستون و غیره و با اسباب و زینتهای
ظاهری از موم سفید ساخته بود تمام عمارت با اسباب لازمه آن فقط از موم بود در و تهها
هم از موم چیزی ساخته بودند اما این عمارت خیلی بزرگ و خوب و با اشکال مجسمه ممتاز
بود و بعد بدالان انگلیسها که امتعه کانادای ینگی دنیا که ملک انگلیس است رسیدیم عمارت

بزرگ چوبی بطرز کانادا ساخته و یک مناره بزرگی در آنجا گذاشته بودند طلائی که در مدت
از معدن کانادا یا اوسترالی در آورده بودند موازنه کرده با قطر و بلندی این مناره
مساوی بوده است که اگر آنهمه طلا را فرضاً یک مناری میساخته بارتفاع و قطر این منار
میشده است خیلی بلند و قطور بود بعد اسبابی که از هندوستان بود دیده شد وضع و ترکیب
بعضی از عمارات و بتخانهای هندوستان را از چوب ساخته و در میانش امتعه هند را
گذاشته بودند از آنجا گذشته بحیاط و باغچها رفته از پل ینا عبور کرده رفتیم بعمارت خودمان
قدری نشسته بعد از در تروکادرو خواستیم بیرون برویم جمعی دخترهای قرچی مسکو روس را
با مردهاشان که جوان بودند و لباسهای اطلس رنگین خوب پوشیده بودند دیده پرسیدم
کیستند معرفی کردند گویا تازه آمده اند قدری خواندند و رقصیدند و کمانچه و سپاز زدند
بسیار با مزه میخواندند و میرقصیدند خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را
ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم به الیزه که بشام موعود مرشال بودیم سپهسالار اعظم هم باتفاق
بود سایر مقربین هم آمده بودند اول قدری توی اطاق ایستاده با زوجه مرشال
صحبت داشتیم مارشال کانروبر و غیره هم بودند بعد رفتیم باطاق شام موزیک
زدند دست چپ من زوجه مرشال نشسته بود دست راست مرشال کانروبر
و مارشال ماکماهون پیش روی ما نشسته بودند دست راستش سپهسالار اعظم دست چپش

نفر

Maréchal Baraguay d'Hilliers

Maréchal Mac-Mahon

Maréchal Canrobert

Maréchal Lebœuf

نظر آقا وزیر مختار شام مفصلی صرف شد حکیم طولوزان هم بود بعد از اتمام شام برخاسته
یکسر رفتیم تماشاخانه اوپرای بزرگ حکیم طولوزان هم با من بود سایرین منزل رفته بودند
باله و رقص و تماشاهای خوب دادند بعد آمدیم منزل مرشال براگید یلیه چند روز پیش از این
فوت شده است جسد او را با احترام آورده در انوالید دفن کردند یکدستش در جنگ
لیزیک در عهد ناپلیون اول گلوله خورده بود مرشال محترمی بوده هشتاد سال داشته است
حالا در فرانسه بیشتر از سه مرشال نیست اول مرشال ماکماهون که رئیس جمهوری است
دوم کانروبر سوم لوبوف موافق قاعده و قانون باید شش مرشال داشته باشند حالا
سه نفر کم دارند کالسکه چیهای پاریس هیچوقت آرام و راحت نیستند و هیچ کالسکه چی بیکار را
بیدار ندیدم همینکه آقایش با آن کالسکه کرایه کرده است بدکانی یا دیدن کسی میرود یا مهمانیست
کالسکه چی فوراً همان روی صندلی کالسکه خوابش می برد تا باز صاحب کالسکه
بیاید و در دست هر یک هم یک روزنامه است که تا شروع بخواندن می کنند از خستگی
خوابشان برده است

روز سه شنبه شانزدهم رفتیم بقلعه مون والرین و جبه خانه پوتو صبح که از خواب خاستم
در کوچه جلو هوتل همهمه بود معلوم شد نعش پادشاه هانور که عموی پادشاه انگلیس و خویشش
کور بود می آورند که بکلیسا ببرند فوج می آمد و میرفت جمعیت غریبی بود تا یکساعت بعد از ظهر

مراد

مردم تماشائی کوچه داده از دو طرف صف بستند و کالسکها و آمنی بوسها که تردد میکردند همه
ایستادند و سه سواره و پیاده موزیکانچی که بطرز عزائی میآمدند بازشد تا مدتی دسته دسته آمده
گذشتند بعد سرکردگان و اشراف و اعیان پیاده از جلو کالسکه نعش می آمدند و کالسکه را سیاه
پوش کرده تاج پادشاهی او را هم جلوش می کشیدند نواب ولیعهد انگلیس و بعضی دیگر از انگلیسها
با لباس سیاه و خانوادهٔ خود پادشاه ناپلئون همه از عقب کالسکه پیاده میرفتند و عقب سر آنها
باز بقدر پنجاه کالسکه خالی می کشیدند و عقب آن کالسکها باز فوج و سواره و غیره بودند بعد از آنکه
همه آمده رد شدند ما سوار شده راندیم از دم پارک مونسو که توی شهر است و جای خوبی است
گذشته از دروازه شهر بیرون رفتیم اول به سابلون ویل رسیدیم که در حقیقت جزء شهر پاریس است
امّا چون بیرون دروازه است خارج شهر محسوب میشود کوچهای خوب دارد پارک و خیابانهای
خوب تازه ساخته و درخت کاشته اند بعد از آن بقصبهٔ نوئی میرسد آنهم بهمینطور خیابانهای
تازه بسیار خوب دارد بعد از آن پوتو است که آنهم قصبه ایست و رود سن از پهلویش میگذرد
کارخانه توپ سازی و فشنگ فلزی تفنگ سربازی در اینجاست پیاده شدیم کماندان
این جبه خانها که اسمش پوتو است پیش افتاده ما را بهمه جا راهنمائی میکرد بکارخانه
توپ سوراخ کنی و خان کشی رفتیم توپهای تازه ریخته بودند از فولاد که اختراع خود
فرانسها است خوب توپی است کارخانه دیگری هم تازه پهلوی این کارخانه می ساختند

اگر این کارخانه جدید را بنا نمیکردند اینجا کوچک بود و کفایت کار را نمیکرد روزی دو عراده
توپ از کار در می آید لوله توپ را اول میریزند نازک است بعد لولهای فولادی را که پارچه
پارچه علیحده ساخته اند به لوله کوچک داخل کرده و بهم وصل نموده جوش میدهند بطوریکه
درز آن هیچ معلوم نیست و میگفتند استحکام و اعتبار این وضع خیلی بیشتر است تا اینکه توپ را
یکدفعه بریزند بعد بکارخانه فشنگ سازی رفتیم که با چرخ بخار کار میکند و اسباب این کارخانه را
از انگلیس خریده اند روزی سی هزار فشنگ میدهد و کماندان میگفت همچه اسبابی را بده هزار و
پانصد تومان میتوان خرید بسیار اسباب خوبی است و بطرز عجیب و غریبی فشنگ را با تمام
میرسانند امّا اینجا تمام نشده نیمه کاره بکارخانه مون والرین میبرند آنجا اسباب چرخ
بخار است اصل فشنگ را تکمیل و تمام کرده بعد جای دیگر برده باروط میریزند و تمام میکنند
خلاصه اینجا را هم قدری گشته بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مون والرین که در روی
تپه واقع است قلعه ایست که در عهد لوئی فلیپ بنا شده است یعنی قلعه دور شهر پاریس
و قلعه جات کوچک دور پاریس که از همه بزرگتر همین مون والرین است کلیتهٔ در عهد لوئی
فلیپ باهتمام میسو طیر وزیر آن پادشاه در چهل و پنج سال قبل از این بلکه کمتر ساخته شده است
کالسکه آسانی بالا رفت همه جا چمن و گل و لاله قرمز و سبزه است چشم انداز بسیار خوبی
بشهر پاریس و اطراف دارد خیلی با صفا بود رسیدیم بالا و رفتیم توی قلعه قلعه بسیار محکمی است

اما پروسها همین قلعه را هم در جنگ آخر مسخر کرده بودند کولونل موروی که کماندان این قلعه است
با سایر صاحبمنصبان همه حاضر بودند یکدسته موزیکانچی هم موزیک میزدند انبارهای
آذوقه را دیدم قوطیهای حلبی بادکه درش را محکم بسته بودند دیده پرسیدم چیست گفتند گوشت
پخته کاواست که از مملکت استرالیای متعلق بانگلیس همینطور خریده آورده ایم چون گوشت
در آن مملکت فراوان و ارزان است و خوب قوطیهای آن را می بندند که هوا بهیچوجه داخل
نمیشود چنانکه گوشت تا ده سال اگر توی آن بماند هیچ عیب نمی کند یک قوطی را باز
کرده گوشتش را آوردند بسیار تازه و خوب بود سرباز خوب میتواند بخورد بعد بکارخانه
فشنگ سازی رفتیم اسباب چرخ بخار اعمال بسیار عجیب میکرد گلوله توپ زیادی روی
زمین چیده بودند دیگر انبارهای متعدد در اینجا دارند از انبار باروط انبار تفنگ سربازی
انبار اسباب اسب توپ کشی بعد بانبار تفنگ رفتیم پنجاه هزار تفنگ موجود و نصف بیشتر
شاسپو بود که حالا بکار نمیخورد باید در وقت جنگ تقسیم بچریک بدهند باقی از سیستم گرا
بود که خوب تفنگی است و حالا تفنگ افواج فرانسه گرا است بعد رفتیم بمرتبه بالای تپه که قلعه است
چند سربازخانه و چند اطاق برای صاحبمنصبان دارند تمام صحرای اطراف پاریس پیدا بود
همه شهر زیر پا افتاده است بوادبولون سمت ورسایل سنت کلود سنت ژرمن
همه پیدا بود در طرف سنت کلود در اول جنگل پارک آنجا که رو بطرف این قلعه است قصر

بوزانوال واقع است آخرین جنگ فرانسه با پروس در این تپه و حوالی اینجا شده است
روی تپه علامتی مثل میل برای یادگار این جنگ ساخته اند بعد از این جنگ شهر پاریس
تسلیم پروس شد سرکرده فرانسه در این جنگ کلامان توماس بوده است که بعد از
مصالحه کمونها او را گرفته در پاریس کشتند خلاصه قدری با دوربینهائی که روی سه پایه
گذاشته بودند پاریس و اطراف را تماشا کردم باران هم می آمد و هوا ابر بود پایین آمده
سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم گل سرخ معمولی معطر زیاد
در باغچهای نوئی وغیره دیده شد درخت آلوبالو و گیلاس هم که میوه هایش رسیده
بود خیلی بود در بین راه چنان بارانی بارید مثل سیل بمنزل آمده بعد از شام در ساعت نه
رفتیم بچاپخانه روزنامه فیگارو چندان دور نبود رئیس فیگارو که مرد پیر رندی است
جلو آمد اشخاص دیگر هم بودند صنیع الدوله و حکیم الممالک وغیره هم آمده بودند
اول رفتیم بچاپخانه که در گودی واقع و مثل حمام گرم بود که نمیشد در آن بند شد با وجود
این مدتی آنجا ایستادیم چندین دستگاه کار میکرد با بخار مثل دستگاه چاپی که در اکسپوزیسیون
دیده بودیم و تفصیل آنرا نوشتیم بعد از گود چاپخانه ببالاخانه رفتیم که منظر پایین داشت
و در آن پایین محوطه بود دورش محجر داشت از فرنگیان وغیره هم جمعی ایستاده و دسته
قراچیهای مسکوی که آنروز در اکسپوزیسیون دیدیم آورده بودند قدری زدند و خواندند

بعد رفتیم منزل این روزها میسیو هینه دندان ساز از سود بپاریس آمده است میسیو کریتن
دندان ساز هم که در سفر اول با دندانها بازی میکرد آشنا بود با حکیم طولوزون چند روز است
آمده دندان طرف بالای چپ را که هینه در طهران پر کرده بود و باز مدتی بود دق شده بود
و هینه در طهران نتوانست در بیاره اینجا چند روز کریتن کار کرد بالاخره در آمد بسیار خوشوقت
شدم دوباره از نو باید پر کند خلاصه یکی دو روز بعد از رفتن به مون والرین یک روز
سان قشون بزرگی در لون شان بواد بولون داده اند روزی بود هوا صاف و آفتاب
در ساعت دو بعد از ظهر سوار کالسکه مرشال شده رفتیم با الیزه زوجه مرشال هم در کالسکه
آمده و پیش من نشسته بود سپهسالار اعظم و کلونل هم بودند کالسکه و جمعیت زیاده از حد در راه
و نیمه راه بود تا رسیدیم ببالاخانه لون شان همانجائی که روز اسپ دوانی نشسته بودیم
زوجه مرشال طرف دست راست ما نشسته موسیو گروی که رئیس شورت خانه ملت است
دست چپ موسیو گروی مردی است پیر اما بسیار با هوش آدمی است سبیل و زنخ را
هم تراشید خیلی صحبت کردیم دیگر از زنهای بزرگان و شاهزادگان و اشخاص معتبر
مثل ایلچیهای دول خارجه و غیره خیلی بودند بعضی که امروز تازه در اینجا دیده شدند
از اینقرار است والا سایرین روز اسپ دوانی هم اینجا بودند و ذکر اسامی آنها لازم
نیست فرانسوا دسیز که شوهر ملکه اسپانیول است و پدر پادشاه حالیه مارشال با صاحبمنصبان

واما مارشورها سواره آمدند چند سوار عرب الجزایری در جلو مارشال اسپ قیاخشد مارشال اول
جمیع صفوف سواره و پیاده و توپخانه را بتعجیل تمام گردش کرده بعد در وسط میدان ایستادند
صاحبمنصبان هم با مارشال بودند هوا بسیار گرم بود سان شروع شد قریب پنجاه هزار نفر قشون
از سواره و پیاده و توپخانه بودند بنظم تمام و لباس خوب گذشته دسته جات توپخانه که همه سواره
بودند چابک و با نظم گذشتند سوارها اغلب زره پوش و بقول فرانسه ها کوراسیه بودند سواره
دراگون سبک هم چند فوجی بودند جمعیت زیاده از حد بود بعد از اتمام سان مارشال بجلو
عمارت آمده سلامی داد بعد برخاسته مراجعت کردیم اگر چه اینده فعه هم کالسکه و جمعیت خیلی بود
اما مراجعت مثل روز اسپ دوانی نشد بسهولت مراجعت کردیم رفتیم دم پله عمارت
الیزه زوجه مارشال را از کالسکه در آورده روانه کردیم و خودمان بعد بمنزل رفتیم شب را
در خانه و قصر بازیلیسکی که مال ملکه اسپانیول است مدعو بشام بودیم سپهسالار اعظم حاجی
محسن خان معین الملک نظر آقا وزیر مختار حکیم الممالک بودند خانه ایزابل ملکه بسیار خوب است و با صفا
و خوش اسباب جمعیت زیادی از زن و مرد از خویشان و دوستان ملکه و از بزرگان
اسپانیول و غیره بودند که اسامی معارفشان از قرار تفصیل ذیل است شام بسیار خوبی خورده
شد ملکه طرف دست راست ما نشسته بود و خواهرش دست چپ خواهر ملکه بسیار لاغر و ضعیف
بود بعد از شام قدری گردش کردیم مردی پیانو زد و مرد دیگر با آواز گریه خواند زنی هم

قدری آواز خواند بعد باز ساز زدند خانمها و مردها رقص کردند در حقیقت مجلس بالی شد بعد از
رقص خیلی مفصل طولانی بمنزل آمدیم فردا باید به فونتن بلو برویم (اسامی معارف خویشان
و دوستان ملکه اسپانیول از این قرار است پرنس دوبوربون یکی از زنها بود خوشگل هم
بود پرنس دوبوربن شوهر او دوک دلار دشفوکو روزنش که از نجبای فرانسه هستند موسیو امیل دژیراردن
که از روزنامه نویسهای معروف است پول دکاسیناک که آنهم روزنامه نویس معروف
و خواهان سلطنت است اشخاص دیگر هم خیلی بودند

Princesse de Bourbon
۲۱۱

روز جمعه نوزدهم بعد از نهار در ساعت سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده سپهسالار اعظم هم
تا کاریون همراه آمد ترن حاضر بود سوار شدیم سپهسالار برگشت عضدالملک و سایر
پیشخدمتها در رکاب بودند صنیع الدوله دیروز برای مشخص کردن منزل از پیش رفته بود
از پاریس با راه آهن دو ساعت و نیم راه است الی فونتن بلو راندیم صحرا سبز و خرم و پر گل
و همه جا آبادی و حاصل است اما هوا گرم بود رسیدیم بشهر (ملون) ملون شهر کوچک
قشنگی است رودخانه سن تقریبا از وسط شهر میگذرد آنجا قدری ایستاده مسافرین پایین آمدند
بعد رانده سه ساعت بغروب مانده وارد گار شدیم صنیع الدوله آمد کالسکه حاضر کرده
بود با عضدالملک و کلونل نشسته راندیم الی مهمانخانه از کوچهای شهر و کوچه باغات و غیره گذشتیم
مهمانخانه عمارت کوچک با مزه ایست اسمش هوتل دو فرانس است و هوتل دانگلترش هم میگویند

یعنی

یعنی مهمانخانه انگلیس و فرانسه این شهر شهری کوچک و جمعیتش قریب به نه هزار نفر است رودخانه
و آبی ندارد مگر همان یک چشمه ایست که نیم سنگ آب کمتر دارد که از وسط دریاچه باغ عمارت
دولتی از توی فواره میریزد در خانه ها هم چاه آب دارند که با تلمبه می کشند عمارتی از جنب
عمارات دولتی را گرفته مدرسه توپخانه و مهندسی قرار داده اند چون مدرسه توپخانه سابقا
در شهر متز بوده است بعد از متصرف شدن پروسها آن شهر را مدرسه را اینجا آورده اند خلاصه

Metz

بعد از چند دقیقه مکث و ناز کردن سوار کالسکه شدیم که در جنگل گردش کنیم از شهر بیرون
رفته داخل خیابانهای جنگل شدیم خیابانهای زیاد دارد و جنگل سرو و کاج است اینجا
شکارگاه قدیم پادشاهان فرانسه است و همچنین پادشاهان جدید هم در اینجا شکارها میکردند
اما حالا شکارگاههای این جنگلها را سالی ده هزار تومان دولت باجاره داده است که شکار را
بحفظ و مراقبت زیاد می کنند و در فصل شکار عموم مردم بلیت گرفته پول میدهند و شکار میکنند
خود مارشال هم گاهی بشکار می آید شکارش هم کفشد از قبیل مرال شوکا قرقاول خرگوش
و روباه است خلاصه خیلی راه رفته تا رسیدیم بیک مهمانخانه کثیفی که یک دکان عصافروشی
و اشیائی که از چوب تراشیده و بشکل حیوانات و غیره ساخته اند داشت آنجا پیاده شده
یک عصائی خریدیم با یک آلبوم کوچک از اشکال این شهر اینجا معبد فرانشار داست
که این مهمانخانه هم بهمین اسم موسوم است قدری بالاتر رفته معبد رسیدیم اما حالا قراول

خانه‌ست

خانه ایست یکنفر سرباز زرنگی آمد لباس سبکی و یک پیراهن تن داشت یکنفر پیرزن هم که اسمش
مدم بود و شغلش نشان دادن امکنه قدیمه این جنگل است و بسیار آرام و فصیح حرف میزد جلو
افتاده مکانها را نشان میداد پیاده راه میرفتیم تا رسیدیم بسنگهای عجیب که در راه بود
این زن پیر هر قدم که میرفت می ایستاد با کمال آرامی میگفت این سنگ بشکل کله استخوان
آدم است خلقت خداست نه مخلوق بعد رسیدیم بیک درخت بزرگ بلوط جنگلی باز
پیرزن آنجا می ایستاد بیان طولانی میکرد که این درخت را مادام منتو که یکی از معشوقه های
لوی پانزدهم بود بدست خودش کاشته است مغاره هم در اینجا بود باز زن پیر در نزدیک
مغاره یعنی شکاف سنگ می ایستاد و بیانی میکرد که مثلاً فلان پادشاه با زنش یا معشوقه اش
نزدیک این مغاره نشسته با هم عشق بازی کرده اند باز میگذشتیم تا رسیدیم بجائی که قدری
بلندی داشت و تخته سنگهای بزرگ در آنجا خیلی بود و چشم انداز خوبی بجنگل و قدری از صحرا
وغیره داشت پیرزن اینجا دیگر از تفصیل دادن و بیان حالات قدیم داد مردی و مردانگی را
داد بطوری که ما را ذله کرد سرباز را فرستادم که برود کالسکه های ما را بیاورد این نزدیکیها
او رفت و پیرزن متصل از راههای دیگر میرود و از دور فریاد میزند که بیائید اینجاها
مغاره ها و آثار قدیم است مثلاً یک تخته سنگی بود بتعجیل آمد گفت این تخته سنگ تعارچ
میماند هوا هم گرم و پشه زیادی توی جنگل بود تا کالسکه ها رسید سوار شده از دست بیانات

مفصل

مفصل پیرزن خلاص شدیم و قدری در خیابان گردش کردیم نزدیک شهر توی جنگل میدانگاهیست
منار بسیار بلندی از سنگ از قدیم ساخته اند که فرنگیان اسم این قسم مناره را ابلیسک میگویند
خیابان طولانی باین میدانگاه سر در می آورد معروف چنین است وقتی که لوی پانزدهم
شاهزاده خانم لهستان را عروسی کرد عروس را که اینجا آوردند پادشاه فرانسه تا این میل
استقبال کرده بود اسم این شاهزاده خانم که ماری است در یکطرف مناره کنده شده است
Marie-Antoinette — سمت دیگر اسم ماری آنتوانت زن لوی شانزدهم است که جمهوریان این زن را کشتند طرف دیگر
Marie Thérèse — منار اسم ماری ترزا طریش است بعد رفتیم تا رسیدیم بباغ قصر دولتی عجب باغی است پیاده
شده گردش کردیم باغ وسیع بسیار خوبی است گلکاریهای خوب و درختهای نارون در
تا دور باغ کاشته اند بسیار کهن است اما برگهای اشجار را طوری قیچی کرده و سرها را بهم
آورده اند که طرفین درختها مثل دیوار سبز صاف هموار شده است بسیار خوب درست کرده اند
تا کسی نبیند نمیداند یعنی چه دریاچه مربع بزرگی در وسط باغ است فواره بزرگی در میان که همین
آب که سابق نوشتم از این فواره میریزد بحوض اما حوض آبش لب بلب نیست بعد پله میخورد
از دو طرف پائین میرود حوض دیگری است اما آبش ایستاده و بی صدا و بیحرکت مجسمه های
مرمر در سر پله ها گذاشته اند بعد خیابان بسیار طولانی است که زمینش چمن و طرفین را درختان

توی جنگل کاشته اند و الی آخر خیابان یک دریاچه بسیار طولانی عریض ساخته اند که پیاده
رفتن الی آخر دریاچه از بس راه طولانی و مسافت زیادی است بسیار صعوبت دارد قدری
گردش کرده آمدیم منزل توی عطر گل تول در باغ خیلی پیچیده بود

شنبه بیستم بعد از نهار رفتیم بمدرسه توپخانه ژنرال سالونسون که رئیس مدرسه و مرد پیر دانائیست
آمده بود هوتل ها کولونل ژامن نایب او و نایب الحکومه شهر که اسمش بروان است و رئیس احتساب
دلاکراژ من و ژنرال و عضدالملک توی کالسکه نشسته رفتیم بمدرسه دو مرتبه دارد که شاگردهای
توپخانه و مهندسین درس میخوانند معلمین چند دارند و بخصوص زبان المان هم تحصیل می کنند در حقیقت
این مدرسه محض دفاع و حمله توپخانه است در پیش هر شاگرد همان اشکال قلاع متصرفی
پروس بود و همانرا می کشیدند از دور یکنفر را میان این شاگردان دیدم بنظرم فرنگی نیامد
ژاپونی بود گفتم ژاپونی بیا اینجا همه صاحبمنصبان و شاگردان تعجب کردند که من چطور
فهمیدم این یکنفر ژاپونی است یعنی این تعجب حضار از اینکه من این شاگرد ژاپونی را شناختم
بجهه این بود که در میان دویست و سیصد نفر شاگرد این مدرسه تنها همین یکنفر ژاپونی بود
لاغیر و او هم ملبس بلباس اهل فرانسه و سایر شاگردان بود خلاصه آمد صحبت شد خیلی ترقی
کرده است و ژنرال و سایرین خیلی از علیخان خواهرزاده مخبرالدوله که در این مدرسه
تحصیل کرده است تعریف و تمجید کردند نقشه هائی که علیخان کشیده بود آوردند دیدم

خواستند من بهند گفتم بیادگار علیخان همینجا نگاه دارید بعد پائین آمده سوار کالسکه شده
رفتیم برای شلیک توپ خیلی راه رفته تا بیک بلندی جنگلی رسیدیم که چشم انداز خوبی داشت
توپها را اینجا گذاشته بودند یعنی نه از برای امروز همیشه مکان تیراندازی شاگردان اینجاست
ده بیست عراده توپ صحرائی و قلعه و توپهای مختلف بود توپها را بیک نقطه نشانه رفته
بودند که تقریبا هفت هزار ذرع مسافت داشت انداختند همه گلولها بهمان مکان می افتاد
و می ترکید گلوله توپها خیلی مسافت امیرود تیراندازی زیادی شد بعد برگشتیم بتماشای عمارت
قدیم دولتی سرایدار باشی این عمارت که اسمش تونیر بود جلو افتاده همه اطاقها و تالارها را
گردش کردیم خیلی طولانی عمارتی است و بسیار قدیم است همه اسبابها و مبل از صندلی
و پرده و میز و اشکال و غیره از قدیم و تاریخی است مثلا در اطاق کوچکی که متعلق
بناپلیون اول بوده همان میزی که در روی آن از سلطنت استعفا کرده بود دیده شد
میز بدی و متوسطی است از چوب که میز قدری کج شده تاریخ روز و استعفای ناپلیون را
که در زیر آن روی صفحه کوچک آهنی کنده اند پیدا میشود و باز که میز بلند می شود تاریخ
پنهان میگردد مثلا تخت خواب فلان ملکه یا اطاق بزرگ آن بعینها با همان پارچه ها
و همان حالت گذاشته شده است سرایدار باشی می گفت وقتیکه پروسها آمدند همه اسباب
اینعمارت را من جمع کرده در زیر زمینها و جاهای دیگر پنهان کردم چیزی نبردند خلاصه

همه عمارات را گشتم گالری درازی بود یعنی عمارت طولانی که کتابخانه بود و کتب زیادی در پشت آئینه‌ها و وسط دالان روی میزی که آنهم توی محفظه‌ها بود گذاشته بودند اما در کتابخانه بسته بود و کتاب دار آنجا نبود یک زره و شمشیری دیده شد که پشت زره سوراخ شده بود و شمشیر از زره آویزان بود در روی یک چوبی که پوشانده بودند باو و این کلمات را بزبان فرانسه زیر آن نوشته بودند که ترجمه‌اش این است این زره و این قداره مال مارکی دمنال دچی است که بحکم ملکه سوید کریستین نام کشته شد تاریخ مسیحی مطابق هجری دویست و سی و یک سال قبل از این است

Epée et cotte de mailles, dite cotte secrète, que portait le Marquis de Monaldeschi, assassiné par ordre de la Reine Chris-tine de Suède. 1657. —

(ترجمه سطور فرانسه در متن) قداره و زره موسوم بزره مخفی که مارکی دمنال دچی در بر داشت و بحکم ملکه سوئد کریستین مقتول شد در سال ۱۶۵۷ مسیحی

کیفیت این زره و تفصیل این است که این شخص معشوق ملکه بوده است ملکه بدیدن پادشاهان فرانسه آمده بوده است باین عمارت در همینجا این مرد با زن دیگر عشقبازی کرده ملکه فهمیده و بدش آمده است تحریک کرده و خفیه رسانده بود شب او را در تحتانی همین عمارت

پانزده

از پشتش خنجر زده کشته بودند چون این قتل در این عمارت اتفاق افتاده است برای یادگار این زره و شمشیر را اینجا گذاشته اند بعد رفتیم منزل

یکشنبه بیست و یکم رفتیم بپاریس در ساعت و بعد از ظهر پاسه همه رفتند بگار ما سوار کالسکه شده قدری در خیابانها گشتیم هوا گرم بود بعد رفتیم بباغ انگلیسی عمارت وقتی گذرانیده و گردشی کردیم تا وقت حرکت کالسکه بخار رسید آنوقت بگار رفته باز بعد از نیم ساعت معطلی حرکت کردیم باران شدیدی آمد یکساعت و نیم تقریباً طول کشید تا بگار پاریس رسیدیم بعد بکالسکه نشسته بهوتل رفتیم سپهسالار اعظم هم بود در روز دیگر بعد از نهار بباغ وحش رفتیم هوای بوا د بولون خیلی گرم بود پیاده هم راه زیادی رفته عرق کردم قدری بد گذشت حیواناتی که دیده شدند از قبیل مرغهای الوان و میمونهای نوع بنوع و سگهای مختلف و فیل و زرّافه و مرال و شتر مرغ بودند بجز سباع همه جور حیوانی در آنجا دیده شد چون هوا گرم بود جزئی تماشائی کرده زود معاودت بمنزل نمودیم در برگشتن از میان پارک منسو که چمن خوب و گلکاری و سایه مرغوبی دارد عبور کردیم آبشار کوچک مصنوعی ساخته اند آب کمی از کوه مصنوعی پائین میریزد پیاده شده قدری آنجا تماشا کردم غاری داشت که هوایش خنک بود بعد از تماشا بمنزل معاودت کردم در فونتن بلو یک شبی بتماشاخانه رفتم تماشاخانه بسیار کوچک و گرم بود بازی

یعنی باغی بوضع انگلیسی ساخته شده است

Fontainebleau.

نی پیش را که مثل بازیهای مقلدین طهران بیمزه نبود دیدم می آوردند هوتل دویل یعنی دار الحکومهٔ
پاریس را که کمونها آتش زده بودند تعمیر می کنند و مجدداً میسازند روزی بهوتل دیو که
مریضخانه بزرگی است رفتیم سیصد چهارصد نفر مریض را در آنجا معالجه میکردند این مریضخانه
بالمره خراب شده بود تازه ساخته اند رئیس کل مریضخانه های پاریس که موسیو مرن نام
داشت آنجا بود و پس از آن بمدرسه کورها رفتیم موسیو پراس که رئیس آنجا بود همه جا را
نشان داد بسیار مدرسه خوبی است یکصد و سی نفر کورهای جوان از زن و مرد در آن مدرسه
تحصیل مینمایند عمده صنعت آنها ساز و آواز است همگی جمع شدند کمانچه زدند و آواز
خواندند پیانو زدند و خوب زدند بعد اطاقها را گردش کردم هر کوری اطاقی دارد
و در هر اطاقی یک دستگاه پیانو بود و اغلبی هم صنعت جوراب بافی و لباس بچگانه و غیره
می آموزند از کارشان چند وصله بیادگار گرفتم یکنوع الفبائی برای آنها اختراع کرده
و چاپ زده اند که غرابت دارد حروف روی کاغذ برجسته میشود که عدد حروف برجسته
کلمات است کور دست روی آنها مالیده هر کتابی باشد در کمال خوبی میخوانند امروز گفتند میرزا
کریمخان سرتیپ سابق فوج فیروزکوهی بپاریس آمده است سپهسالار اعظم گفت من اذن
داده بودم که برای معالجهٔ خودش اینجا بیاید خلاصه اطفال پاریس از طفل شیرخواره الی ده ساله
و دوازده ساله را مادرها و دایهاشان بسیار بسیار پاک و تمیز و خوب نگاه میدارند که تماشا

حیرت

حیرت و تعجب است که طفل و بچه اینقدرها پاکیزه و با تمیز و باادب و خوش لباس و خوش همه چیز
باشد خیلی در این فقره اهتمام دارند و بعد از آنکه بحد تمیز و تربیت و لیاقت و آموختن چیزی
رسیدند چطو فوراً مواظب تعلیم آنها هستند از هر علم و صنعت در پارک مونسو و در چمنها
و سایهای درختان بوادبولون و بوت دشومون و تسن و جاهای دیگر که پدرها و مادرهای
اطفال و کلیه زنها و مردها در خیابانها گردش می کنند و پس از خستگی که روی صندلیهای نیمکتی
چوبی می نشینند شغل مردها این است که فوراً یا روزنامه میخوانند یا با همکاران خود صحبت میدارند
و شغل زنها این که برای تفنن مشغول دوختن چیزی شده و با زنهای دیگر صحبت می کنند و اطفالشان
در کمال خوشگلی و مزه و قشنگی در روی چمنها و زیر سایهٔ درختها با همدیگر متصلاً مشغول بازی هستند
و دایهها و پرستاران آنها هم کمال مواظبت را دارند بعضی کالسکههای کوچک دارند که دایهها
اطفال را در آنها نشانده میرانند بعضی دیگر از بچهها گل بازی و آب بازی می کنند اما با کمال
نظافت و پاکیزگی که موجب حیرت میشود بعضی حلقههای بزرگ مدور چوبی دارند که غلط
میدهند و عقب آن میدوند در باغ وحش اسبهای خیلی کوچک دیدم که از شوتلاند آورده اند
بعضی در کوچکی بقدر یک گوسفند و بعضی دیگر از اینها قدری بزرگتر هستند که میتوان سوار
آنها شد و جائی ساخته اند مسقف و زمینش را ریگ ریخته اند بچهها سوار این اسبها شده
در آنجا میدوانند و تعلیم میدهند شخصی ایستاده مواظب تعلیم است در این روزها باز رفتیم

به اکسپوزیسیون از در تروکادرو اول رفتیم تالار بزرگ کونسر که ساز میزنند ای حال ندیده
بودم در اول تروکادرو ساخته‌اند که آبشار بزرگ از زیر این تالار میگذرد از اتفاق امروز
هم مجلس ساز بود رفتیم در لژ نشستیم جمعیت زیادی بود یک دسته سازنده روبرو نشسته بودند
بسیار خوب زدند عمارت و تالار سرپوشیده بسیار بزرگ مزین منقش عالی است از آهن
و چوب ساخته‌اند روی آن را گچ کاری و نقاشی و غیره کرده خیلی قشنگ ساخته‌اند
وضع و طرحش را نوشتن نمیتوان وصف و بیان کرد صدای موزیک و ساز که توی
این عمارت و گنبد می‌پیچد بسیار خوب عالی دارد هفته سه روز در اینجا کونسر میدهند اما
هنوز ارغنون بزرگ تمام نشده است در روبرو و پشت سر سازندها پرده جلو آن
کشیده بودند پانزده روز دیگر تمام می‌شود بعد از مجلس ساز برخاسته رفتیم
اکواریوم یعنی جای ماهیها بیشتر از سه چهار نوع ماهی ندیدم قزل آلا ماهی بزرگ سفید
مازندران که میخورند ماهیهای ریزه توی حوضها از ماهی چون هوا بسیار گرم بود دیگر
سایر جاها را نگشته سوار کالسکه شده رفتیم به بوا د بولون خیلی گشته تا آبشار بزرگ
رفته بعد مراجعت بمنزل کردیم امروز سینه‌ام درد میکرد صدا گرفته سرفه میکردم
چون هوا بسیار گرم است عرق میکنم و بعد باد بسینه خورده سرما میخورد و قبل از رفتن
بماهی خانه دالان اسباب قدیمه را گردش کردم از اسباب ساخته و نساخته و مجسمه

لژ یعنی غرفه است

دیگر

دستگاه‌های قدیم و غیره و غیره از هر قسم زیاده از حد برای تماشا گذاشته بودند) (روزی
رفتیم به سن ژرمن که با راه آهن یکساعت بلکه سه ربع راه است و با کالسکه اسبی دو ساعت
و نیم و با کشتی بخار کوچک از رودخانه سن در وقت رفتن چون جریان آب بآنطرف است
در سه ساعت و نیم و برگشتن چون برخلاف جریان است در چهار ساعت و این امتداد
و بعد مسافت از راه آب نسبت براه کالسکه اسبی دو جهت دارد اولا چون راه رودخانه
و ممر و مجرای آب با پیچ است و خط مستقیم نیست راه دور میشود ثانیا از دو اکلوز که یعنی
سد است باید گذشت تا در آن سدها در را باز کنند و ببندند نیم ساعت طول دارد
اما کالسکه اسبی و راه آهن بخط مستقیم میرود و این سد که اکلوز میگویند برای این ساخته
شده است که کشتی بزرگ بتواند در رودخانه سیر کند چون بعضی از جاهای رودخانه
گود و سراشیب نیست این سدها آب را بالا آورده کشتی میگذرد و بستن و بازکردنش
بدین تفصیل است از پاریس الی سن ژرمن در دو مکان این اکلوز هست در محلی جزیره کوچکی
پیدا شده و آب دو شعبه می‌شود یک شعبه آنرا سدی بسته‌اند باین طور که طرفین آنجا را یعنی
این شعبه از رود را با سنگهای محکم ساخته‌اند عرضش هفت الی هشت ذرع و طولش [illegible]
الی بیست ذرع و بسیار گود است یعنی الی پانزده ذرع هم عمق دارد دو در آهنی محکم
در مدخل و مخرج سد ساخته‌اند که با اسباب مکانیک که یکی دو نفر چرخ میدهند در سد بسته

Ecluse

و باز

و باز میشود و اسباب دیگر است که آنرا هم چرخ میخوانند آب میان سد کم یا زیاد میشود همیشه
این دو در بسته است هر وقت کشتی میرسد باید اول دری که آب رودخانه جاری و داخل میشود
میان سد باز کنند تا کشتی داخل شد فوراً آن در را می‌بندند آب سد یا کم است یا زیاد باید
طوری بشود که سطح آب توی سد با آب پائین سد که رودخانه زیر دست است مساوی
باشد آنوقت چرخ را پیچانیده در آنطرف باز میشود و کشتی میرود و همیشه غواصهای چند
با لباسهای کوچوکه مداد پاک کن باشد و کلاههای عجیب که چشمها و کله از شیشه است
در کنار رودخانه و روی سدها حاضر هستند و زیر آب که میروند از بالا با اسبابی که باز
بسته به کوچو است هوای تازه در زیر آب به بدن غواص میرسانند که تا ده ساعت میتوانند
با کمال راحت زیر آب کار کنند یکی از آن غواصها را با همان لباس در سد آخر دیده گفتم
رفت زیر آب خیلی تماشا داشت و در رودخانه یک اسباب بسیار عجیب دیگر ساخته‌اند
که در میان کشتی طولانی آن اسباب را قرار داده و کشتی دیگری نزدیک بآن کشتی است
که متصل یک و پنک ته رودخانه را درآورده و آن اسباب بخودی خود با آن
کشتی دیگر میریزد و باین نحو رودخانه را گود و پاک می‌کنند که کشتی بآسانی عبور کند
و باید از چرخ بخار این کار را می‌کنند امروز دو دستگاه از این را در رودخانه دیدم
خلاصه سوار کالسکه شده رفتیم باسکله که نزدیکتر بود پیاده شده به کشتی بخار کوچک

دراز

دراز اندامی سوار شدیم اما چون هوا بسیار گرم بود باطاق نرفته در همان عرشه کشتی نشستیم
بعضی از پیشخدمتها و ملتزمین هم با کلنل دولا مورل در رئیس کشتیهای بخار رودخانه بودند
در ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم از زیر پلها که در اکسپوزیسیون است گذشته همین طور
میرفتیم و طرفین رودخانه را تماشا میکردیم از عمارات و مردمی که در تردد و آمد و شد بودند
و بسیاری از مردم برهنه شده توی آب رفته بودند گاهی هم کالسکه بخار میگذشت بهمه جهت
خیلی تماشا داشت تا از شهر بیرون رفتیم در خارج هم دهات و آبادیهای با صفا و خانها بنا
و عمارات ییلاقی و باغها و باغچهای خوب قشنگ ملاحظه شد دیگر کارخانجات زیاد
از روغن کیری و صابون پیه و غیره در کنار رودخانه بنا کرده‌اند که دودشان عابر و مسافرا
St. Denis قدری اذیت میکند تا رسیدیم بسد اول که در نزدیکیهای سن دنی بسته‌اند عمله در باز کن
حاضر بودند پانزده دقیقه معطل شده تا رد شدیم راه زیادی طی کرده تا به بوژیوال
که قصبه‌ایست معتبر و جنگل و آبادی خوبی دارد رسیدیم و قدری از بوژیوال گذشته
به سد ثانی رسیدیم اینجا عمله در باز کن حاضر نبود و چون هوا گرم بود و مغرب هم نزدیک
نمانده بود قدری ایستاده خواستیم معاودت بپاریس کنیم کلنل و رئیس کشتیها گفتند بقدر
ده دقیقه صبر کنید باز میشود و خودشان پائین رفته فوراً رفتند از عقب آچار دار و غیره
و بفاصله ده دقیقه عمله در باز کن را حاضر کردند یک کشتی بخاری مندیانم چند ساعت واز

با کمال

تا بحال بیچاره توی سد در میانه دو در بسته مانده بود بطور حبس آمدن ما اسباب خلاصی آنهم
شد اول آن کشتی با کمال عجله و شعف بیرون آمده رفت بعد ما داخل سد شدیم در را بستند آب را
کم کردند اما اول خیلی کم کردند کشتی نه نشست سکان بکل فرو رفت عمله جات جمع شده با زور
زحمت بالا کشیدند یعنی آب را زیاد کردند و زور زدند تا از گل در آمد و کشتی را عبور دادند قدری
St. Germain دیگر که راه طی شد به سنت ژرمن رسیدیم از کشتی پائین آمده کالسکه ما اینجا حاضر بود سوار
شده از توی قصبه و آبادی بطرف بالا رفتیم این قصبه و آبادی در روی تپه مرتفعی افتاده است
که از پائین الی بالا کمر آبادی است و کالسکه براحت بالا میرود تا رسیدیم به تراس سنت ژرمن
یعنی مهتابی و غلام گردش آنجا که شخص میرسد عالمی می بیند ورای این عوالم یک چشم انداز
غریبی دارد که در هیچ نقطه و هیچ مکان دیده نشده و نخواهد شد یکطرف چشم انداز است
یکطرف خیابان وسیع طولانی که بقدر دو فرسنگ است و طرفین خیابان درخت تیلول
که شبیه بنارون است اما گلهای کوچک زرد بسیار معطری دارد یعنی چنان معطر است
که کل فضای صحرا را معطر کرده است در جنگلهای ایران هم از این درخت هست و دیده شده است
برگهای این درختان قوی را چنان قیچی کرده که مثل یک دیوار سبزی ساخته اند تا چشم کار میکند
همینطور درخت است که مثل دیوار کشیده شده و طرف چشم انداز تمام صحرا و آبادیهای
اطراف پاریس و خود شهر پاریس و زراعتها و چمنها پیداست منظر غریبی دارد ناپلیون سوم خیلی

باینجا می آمده و شبها میمانده و عیشها میکرده است اما آنوقت که شد خیلی بهتر و با صفاتر از
حالا بوده است همیشه خیابانها را آب پاشی میکرده اند و خیابانها و چمنهای اطراف
خیابان سبزتر و بهتر بوده است حالا خیابانش کمی گرد و خاک داشت قدری خیابانها
و غیره گشته مراجعت بپاریس کردیم از پل رود خانه سن گذشته آنطرف پل آبادی و باغات
لوپک است بعد از لوپک جنگل و خیابانهای وزینه بعد از آن نانتر بعد از آن شاتو نوری
بعد آسنی ارس بعد کلیشی بعد نوئی تا داخل شهر میشود و بازار عجیبی در کوچه نوئی ساخته اند
موقتاً برای همین عیدی که دارند دو طرف خیابان دکان از چوب و چادر و غیره ساخته اند
بقدر یک فرسنگ طول دارد و در طرفین انواع و اقسام اسباب بازیها و قمار و انواع
تماشاخانها و اقسام چرخها که آدمها از زن و مرد و بچه و بزرگ روی اسبهای مقوائی
سوار شده بقدر یک عمارت بزرگ و اسبابی هست که شخصی آن اسباب را کوک داده
میکرداند موزیک بسیار خوبی با آواز بلند زده میشود و اینهائیکه سوار اسب و غیره هستند
در کمال سرعت چرخ میخورند و همچنین انواع تابها که زن و مرد نشسته با هم تاب میخورند
و در ضمن پیچ و تاب انواع و اقسام کلوله بازیها میکنند و دیگر انواع بازیهای مختلفه متفرقه
که مثلاً یک مجموعه پر از ظروف چینی و غیره که طبق کشهای طهران نمیتوانند بردارند
جلو دکان است یک حرکتی با آن مجموعه میدهند بنا میکنند دور گشتن اگر بدست و حرکت

فلان بیشتر چرخ خورده برده و اگر کمتر شد باخته است آنقدر اسباب بازی در این خیابان و بازار
بود که انسان متحیر میشد که چطور جمع آوری این قدر بازیها و عیشها و لعبهای مختلفه را کرده اند
و از نیم ساعت بغروب مانده الی سفیده صبح در اینجا مشغول لهو و لعب هستند انواع بازیها و گردشها
و کارها و حرکات غریبه که در این بازار میکنند بحساب نمی آید از انجمله دیدم جمعی در یک جعبه مانند
چیزیکه از آهن ساخته و شش نفر در آن جای میگیرد نشسته اند و مثل کمان راه آهنی از هوا آویزان است
آخر آنهم جائیست که این جعبه باندازه آنست زنی بر جعبه ایستاده است و اسبابی دارد که یکدفعه
بواسطه آن اسباب این مردم را چرخ میدهد و ول میکند در کمال سرعت میروند با نطرف و باز
بر میگردند بجای اول دو باره و وضع دیگری آن ضعیفه اسباب را میپیچاند یکدفعه جعبه در کمال
سرعت دور خود دش میگردد و جمعی که در آنجا هستند چرخ زنان میروند با نطرف و باز همینطور
می آیند بجای اول خلاصه با کالسکه آهسته آهسته میراندیم و تماشای طرفین بازار را میکردیم
این بازار مسقف نیست خیابانی است بسیار طولانی اطرافش درخت سایه انداخته و طرفین
خیابان این اوضاع است یکساعت از شب رفته بمنزل رسیدیم (ملکه اسپانیول دختر — Montpensier
مون پانسیه پسر لوی فلیپ مرحوم پادشاه فرانسه که اسمش مرسده بود در اسپانیول در سن — Louis Philippe
شانزده سالگی فوت شده اسباب افسوس همه مردم شد بیچاره بود که او را برای پادشاه — Mercedès
اسپانیول که پسر خاله همین دختر باشد عروسی کرده بودند پادشاه هم بیست سال دارد

که پسر

که پسر همین ایزابل ملکه سابق اسپانیول است که پیش نوشتم در خانه او شام موعود بودیم — Isabelle
چند روزی تب کرده و حصبه گرفته مرده است تلگرافی از امین حضور رسیده است از حاجی ترخان
که با کمال مشقت از دریا گذشته وارد آنجا شده است نوشتیم بیاید ولی با این زحمت و مشقت
آخر پاریس را هم ندید کحالی است در پاریس از اهل لهستان که در معالجه امراض چشم بسیار
قابل است و میرزا علی حکیم یکسال در پیش این شخص درس حکمت کحالی خوانده است یکروز
احضار شد مرد دسیت کوتاه قد کوسج و موزرد و کبود چشم چشم ما را دید ولی
الحمد لله تعالی چشم ما علتی نداشت محض نشان دادن بود از میرزا علی بسیار تعریف میکرد و میگفت
حکیم چشم بهتر از او نمیشود اسمش گالشوسکی — Galéchowsky
یکروز در ثانی به سنت ژرمن رفتیم با راه آهن مغربی ناصر الملک را پیش فرستادیم یکشب
هم آنجا بود برای تدارک نهار و تعیین هوتل یعنی مهمانخانه صبح برخاسته در ساعت ده
که دو ساعت قبل از ظهر بود رفتیم به گار سنت ژرمن گار توی شهر است نیمساعت قبل از
وقت حرکت ترن رفته بودیم لهذا قدری در تالار گار نشستیم هر دو ساعت یک کالسکه از آنجا
از این گار میرود و می آید راه آهن ورسایل و سنت ژرمن و هر یک از اماکن مغربی شهر پاریس
از این گار است متصل صدای صوت راه آهن است که بگوش میرسد یک معرکه ایست خلاصه
وقت حرکت رسید سوار شدیم مسافر زیادی هم در این ترن در کالسکهای عقب و جلو بودند

St Germain که در دهات عرض راه وغیره پیاده میشدند در سه ربع ساعت بسنت ژرمن رسیدیم راه آهن
در این عرض راه از سه مکان زیر زمین مسقف میگذرد اول در میان خود شهر پاریس است که در بالا
عمارات عالی ساخته اند یعنی خانهای مردم اهل شهر است و از زیر کالسکه بخار میگذرد
بعد باز در شهر پاریس از زیر پل آهنی بسیار عریضی میگذرد که روی پل کوچه و معبر عام است
بعد در نزدیک سنت ژرمن باز از زیر طاقی میگذرد ولی طولی ندارد و چندان تاریک
نیست بعد از آن که میخواهد داخل گار سنت ژرمن بشود از زیر کوهی یعنی تپه بزرگی
که سوراخ کرده اند و خیلی تاریک و مهیب است میگذرد دو دقیقه هم طول میکشد تا منجلی
و روشن شود و از زیر کوه درآید خلاصه از پاریس الی سنت ژرمن از این دهات عبور
میشود اول باتینیول دوم آنییر سوم کولومب چهارم نانتر پنجم روئل ششم شاتو
هفتم وزینه هشتم لوپک ناصر الملک در گار بود گار سرش باز است چون زمین را
خیلی گود کرده و راه آهن ساخته اند طرفین کوچه دیوار سنگی بلند و کوچه خفه و تنگ است

Pavillon de Henri IV

Louis XIV

پیاده شده راه زیادی پیاده سربالا رفته تا بسطح زمین رسیدیم کالسکها حاضر بود
سوار شده بمهمانخانه پاویون دهانری کاتر رفتیم در زیر همین مهمانخانه لوی چهاردهم
پادشاه بزرگ معروف فرانسه متولد شده است مهمانخانه عمارتی است بسیار
عالی و قشنگ چشم اندازی بشهر و جلگه پاریس و رودخانه سن دارد که بوصف و تعریف

نمیگنجد بسیار با تماشا است نهار صرف کرده بعد رفتیم بقصر کهنه اینجا که اسباب قدیمه در آنجا
گذاشته اند و موزه قدیم بسیار خوبی است رئیس عمارت و موزه که اسمش برتراند است
جلو افتاده اول در مرتبه پائین عمارت که محل اسلحه قدیمه عهد قیاصره روم و گلوای فرانسها
بود گردش کردیم انواع اسلحه قدیمه دیده شد از قبیل شمشیرهای بزرگ زلق نیزه
که مخصوص شکافتن سپر است و تیر و کمان با اسباب چرخ این تیرکمان که خیلی چرخ عجیبی است
و در قدیم بجای توپ این زمان بکار میرفته است و مثل توپ به نشانه قراول رفته
و می انداخته اند تیرهای بسیار بزرگ و کلفت با پیکانهای کلفت تیر را میگذارند میان
نصفه لوله چوبی سر تیر رو به نشانه و ته تیر در زه کلفت بعد اسباب را چرخ داده بزور
اسباب زه کشیده میشود تا هر قدر بخواهند بعد اسباب دیگری است که تا حرکت داده تیر
رها میشود با کمال سرعت و راست آمده بنشانه میخورد چند تیری به نشانه انداختیم بعد توی
حیاط آمده زلقها را به نشانه انداختیم انداختن زلق هم دو قسم است یکی با اوستادی و قوت
بازو است مثل جرید انداختن دیگری با اسباب یعنی یک بندی از کتان در وسط زلق
آنرا با انگشت میگذارند و بزور آن بند می اندازند خیلی میرود و آسان است اما بی اعانت
بند بقوت بازو و علم اوستادی انداختن بسیار کم میرود چند زلق دادم فرنگیان
انداختند بقوت بازو بسیار کم رفت یعنی منتها بیست قدم من بقوت دست و بازو انداختم

ای یکصد قدم رفت و متجاوز از آن هم انداختم بعد با بندکتان هم انداختم خیلی رفت البته
اشخاصیکه قوت بازو دارند شاید زیادتر و دورتر از آنچه من هم انداخته بودم بیندازند
Javelot
اما چون در ایران رسم است که مشق انداختن جرید میکنند که بزبان فرانسه ژاولت میگویند
و من خیلی مشق انداختن جرید کرده بودم باینجهت زیاد هم که انداختم دورتر رفت زیاد
رفتن تیر از قوت بازو نیست از علم است خلاصه بعد رفتیم مرتبه بالا خیلی اسباب کهنه قدیم
که از زیر خاک در آورده و یا پیدا کرده اند از عهد بسیار قدیم یعنی از قبل از طوفان نوح و بعد
از آن مثلا وقتی که انسان هنوز آهن را نشناخته بود و چه چیز است تبر و تیشه و پیکان تیر
و آنچه باید از آهن ساخته شود همه را از سنگ میساخته اند آن اسباب سنگی را از هر قسم یعنی
کوچک و بزرگ بدست آورده گذاشته بودند و همچنین ظروف و سکه ها و اسلحه قدیم خیلی
کهنه و چیزهای دیگر که نمیتوان شرح داد و بسیار با تماشاست از هر نوع و هر جور اسباب دیده
شد حتی از کفش و گیوه تا کلاه اغلب مال عهد قدیم خود مملکت فرانسه است و از سایر ممالک
هم هست سر و شاخ مرال عجیبی دیدم که هیچ چنین چیزی نمیشود و حالا یقین است که چنین
مرالی در هیچ نقطه روی زمین نیست و باید از حیوانات قبل از طوفان بوده باشد کله
و استخوان سر مرال و بزرگی مرالهای نر بزرگ این عهد است اما دو شاخ غریبی دارد
که در استخوان پهن وسطی شاخها که مثل مجموعه ایست چهار نفر آدم میتوانند بنشینند بعد

قلاجهای

قلاچهای بسیار بلند قوی از آن وسط بر آمده است که فی الحقیقه این شاخ مرال را اگر من خود
برأی العین ندیده بودم شنیدن هرگز باور نمیکردم و فی الواقع جای کمال تعجب است و شنیدن
باور نمیتوان کرد این مرال اگر زنده بود با این دو شاخ از هیچ دروازه بزرگی نمیتوانست داخل
شود خلاصه عجایب زیاد بود بنای این قصر را فرانسوای اول پادشاه فرانسه کرده است
یک برجی را هم که در گوشه این عمارت و جزء عمارت و اسمش دونژون است مدتی قبل
از بنای این عمارت شارل پنجم پادشاه فرانسه ساخته است کلیسای این عمارت را
هم سنت لوئی بنا کرده است و بنای موزه اینجا از نتایج خیالات ناپلیون سوم است
که متدرجاً او فراهم آورده است و حالا هم سعی دارند که بیشتر و کاملتر کنند و ناپلیون سوم
نیز بخیال تعمیر این قصر افتاد که حالا هم تعمیر می کنند بعد از گردش بیرون آمده سوار کالسکه
Terrasse
شده در خیابانها و تراس تفرج و گردش کردیم یک شوکای بسیار خوبی توی جنگل
از مسافت کمی دیده خیلی افسوس خوردم که تفنگ حاضر نبود بزنم جلو این تراس
St Germain
که شرحش را در سیاحت اول سنت ژرمن نوشته بودم سرتاسر محجر آهن چوبی گذاشته اند
که البته طول این محجر نیم فرسنگ بیشتر است خلاصه آمدیم براه آهن ترن حاضر بود
نشسته مراجعت بپاریس کردیم شب را چون خسته بودم جائی نرفتم
تربیت میمونها را در اینجا بسیار عجیب می کنند مثلاً میمونها از صندلیهای کوچک بقدر

اینکه میمون جا بگیرد ساخته و روی مین است میزی هم در جلو صندلی است برای شام خوردن
میمونهای کوچک بسیار قشنگ با مزه آمدند روی صندلیها با کمال ادب نشسته گاهی با کمال متانت
چشمها را خیره میکردند مثل اینکه غمزات کنند تنگها و گیلاسهای کوچک جلو میمونها شمعهای
کوچک افروخته پیش هر میمون یک دستمال و حوله کوچک گذاشته و یک دستمال سفید هم به سینه
هر یک بسته یک میمون دیگر آشپزی و پیشخدمتی میکرد رخت آشپزی سفیدی پوشیده بود و سر دو پا
مثل آدم راه میرفت آن شخص معلم تازیانه در دست داشت اشاره بمیمون آشپز میکرد و بزبان
فرانسه حرف میزد میمون فوراً میرفت توی یک سوراخی که آنجا غذا و اسباب بود تا معلم زنگ
میزد فوراً میمون یک سبد پر از میوه میآورد و خودش می‌نشست روی صندلی‌ها و استادش
دست میداد پا میداد و تعارف میکرد بعد آن میوه را معلم میزد روی میز جلو هر میمون توی بشقابها
قسمتشان را میگذاشت بدون اینکه زد و بخورند با کمال ادب باتفاق هم آن میوه را
میخوردند بعد از اتمام با دستمال دهنشان را پاک نموده باز چشمها را خمار و متغیر کرده تکیه
بصندلی میدادند باز میمون آشپز میرفت سبد دیگر از شراب میآورد خودش سر بطریها را باز
کرده بمعلم میداد او برده با استکانهای کوچک میریخت میمونها در کمال معقولیت شرابها را
میخوردند و دهنشان را با دستمال پاک میکردند و همچنین الی آخر که یک مجلس شام بسیار
با ادب با قاعده خوب میخوردند زیاده از حد تعجب داشت بعد بندبازی میکردند انسان

بهتر

بهتر بعد اسبهای خیلی کوچک بقدر گوسفند بزرگ آورده میمونها سوار شده اسب بازی و اسب دوانی
میکردند بعد میمونی را تفنگ بدستش دادند بی گلوله سگ کوچکی را هم آموخته بودند نشانه
گذاشته میمون سگ را زد و سگ فوراً خودش را مرده نمود میمونها تابوت آورده سگ را بلند
کرده توی تابوت گذاشته بردند و میمونها همه دست میزدند چه میزدند چه رقص میکردند دیگر هرچه بود دیدنی بود
در فصل گرمای هوا در شهر پاریس خیلی سگ هار پیدا میشود چنانکه در همین روزها چند نفر را
گرفته و مرده بودند معالجه هم نمیشود امروز رفتیم بسفارتخانه ایران نظر آقای وزیر مختار
هم چند روز بود ناخوش بستری و بر خاسته راه رفت گلو درد شدیدی داشت که طبیب
نیشتر زده بود سفارتخانه عمارتی خوب و باغی کوچک دارد زن نظر آقا هم که از ارامنه است
و خواهرزاده باباخان یاور است که در طهران است دیده شد چهار پسر و یک دختر دارد پسر بزرگش
بمدرسه رفته بود باقی آنجا بودند که همه بسن چهار و پنج سال و کمتر بودند از آنجا به مگزن ها
یعنی دکاکین معتبر پاریس رفتیم امین الملک و کوکول و غیره هم بودند دور همه دکاکین را
گشته قدری جواهر خریدیم جمعیت زیادی بود

Magasin de Louvre

روزی هم به مگزن دلوور رفتیم سپهسالار اعظم هم بود اینجا خیلی تفصیل دارد چندین طبقه
و چندین دالان است و هزاران پیچ و خم و اطاقها و تالارها دارد که فوراً آدم نابلد گم میشود
و همه پر از متاع و اجناس است از هر قسم تالارهای عالی با آئینه و چهل چراغ و غیره دارد

که مردم آنجا نشسته صحبت می‌کنند و روزنامه میخوانند یک مهمانخانه هم دارد متصل بهمین اطاق
و تالار و دالانهای دار التجاره در آن مهمانخانه هم دو تالار بسیار عالی بزرگ پر زینت دارد
یکی برای صحبت و روزنامه خواندن و بستنی خوردن و سیگار کشیدن و در همین تالار پرده‌های صورت
بسیار اعلی برای فروش گذاشته اند ماسی و شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم و تالار
دیگری در جنب آن است که سفره خانه مهمانخانه است چهار صد نفر شام میخورند میز و صندلی
و اسباب کارد و چنگال و غیره در کمال نظافت و خوبی حاضر کرده بودند برای شام مردم
که این تالار و سفره لایق هر پادشاهی بود معامله و داد و ستد در اینجا خیلی میشود بطوریکه
همیشه در این گمرک پنجهزار نفر راه میرود و ده هزار نفر میرزا و محاسب و عمله کار دارد بلکه
می‌گفتند پنجهزار نفر است) (دختر و خواهر مسیو طولوزان حکیم باشی بحضور آمدند خواهرش
از زنهای بزرگ دنیا شده است زن حکیم طولوزان چون ناخوش بود بحضور نیامده بود
پسر میرزا یوسفخان مستشار که اسمش حسینخان است در انگلیس تحصیل علم طب کرده بسیار تعریف
می‌کنند که حکیم خیلی خوبی است ده پانزده سال است کار می‌کند و حالا در پاریس مشغول
تکمیل علم طب است بحضور آمد

صبح روز یکشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری که آخر ماه ژوئن فرنگیهاست صبح از خواب
که برخاستم هنگامه و همهمه غریبی در شهر بود چندین روز بود که در تدارک عید امروز و امشب بودند

و کوچها

و کوچها و عمارات را بیرقهای الوان هر دولت و هر علامت از دولت جمهوری را میزدند
اسباب جشن و چراغانی و آتشبازی فراهم می‌آوردند و درست میکردند و عادةً هم
روزهای یکشنبه کل دکاکین و غیره بسته و عمله جات و مردم مشغول گردش و عیش میشوند
چنین عید و تدارک عیش بزرگ هم که ضمیمه آن بشود دیگر معلوم است که احدی در شهر
بجز عیش و گردش کار دیگر نخواهد داشت کل کوچها و خیابانها از زن و مرد و کالسکه
و سواره و پیاده مملو بود که راه نبود کسی تردد کند بخصوص کوچهای معروف مثل شانزلیزه
و جنگل بوادبولون که اغلب اسباب آتشبازی و چراغان در بوادبولون فراهم بود و دور دریاچه‌ها را
همه چراغان کرده و بیرق و دروازه‌های مصنوعی ساخته و زینت زیاد داده بودند کشتیهای
بزرگ و کوچک زینت داده و دسته خوانندها و ساززنها و عمله طرب میان آنها نشسته
میزدند و میخواندند تمام زنها لباسهای نو پوشیده و زینت زیاد بخودشان داده بودند
و عموم مردم در هر نوع رفتار آزاد بودند یعنی اگر بخوانند و برقصند و هر کار بکنند بحثی نبود
از سه ساعت بغروب مانده قدغن و دولتی شده بود که از کوچها و خیابانهای بزرگ
معروف کالسکه و عراده بهیچوجه نگذرد و سواره نروند مگر پیاده گردش کنند اگر
بنای کالسکه رانی میشد قطعا هزار نفر بیشتر تلف میشدند لیکن راه کالسکه را هم معین کرده
بودند که از کوچهای دیگر که جمعیت کم بود بروند با وجود اینها می‌گفتند باز چند نفری

زیر

زیر عراده مانده تلف شده بودند خلاصه از جلو میدانگاه هوتل ما انواع و اقسام اشخاص میگذشتند
جمعیت آنقدر بود که حساب نداشت و بی اختیار اینطرف و آنطرف میدویدند دسته جات
زیاد از محلات شهر می آمدند و میگذشتند و بگردش میرفتند و عقب سر دسته جات البته
پنج هزار نفر از مردمان بی کار شهر از مرد و زن و بچه محض تماشا میدویدند و آن دسته جات
باین وضع بودند چند علم در جلو و بیرقهای رنگارنگ آواز و تصنیف مرسیلیز که آواز جمهوری است Marseillaise
میخواندند و سایرین هم همه دست میزدند و همان آواز را میخواندند اغلب کلاههای
کاغذی سرشان گذاشته و منگوله کلاه را یک فانوس آویزان کرده بودند که شب
روشن کنند و یکدسته هم ساز و موزیک میزدند در جلو اینها البته صد دسته همینطور
دیده شد که در همه شهر و خیابانها متفرق شده بودند و عقب سر اینها هم چقدر از نفر میدویدند
بالون باد هوا کرده بودند دو کالسکه بزرگ که در حقیقت مخصوص چنین روزهای جشن است
کالسکه نیست مثل یک کشتی بزرگی است که عراده دارد و بچندین اسبهای زینت کرده
بسته بودند با کالسکه چیان خوش لباس و جلو اینها دسته از سواره نظام و موزیک
در خود کالسکه اول هم یکدسته موزیکانچی نشانده بودند که موزیک میزدند و در کالسکه
دوم یکدسته جوانهای آوازه خوان که آواز و تصنیف میخواندند عقب آنها هم
سواره نظام و احتساب باد این دسته که وارد جلو مهمانخانه ما شد بطوری ازدحام شد

که با

که جای وحشت بود که چندین نفر زیر دست و پا میرفتند قدری ایستاده زدند و خواندند
و رفتند بهمینطور یک محشری بود طرف عصری سوار کالسکه شده بگردش و تماشای
شهر رفتیم از دم حوض بیرون تروکادروی اکسپوزیسیون گذشتیم یعنی از شانزالیزه
و غیره رفتیم آنقدر جمعیت و ازدحام بود و کالسکه تردد میکرد که حساب نداشت
مردم کم کم جمع شده سمت بوا دبولون میرفتند که برای شب در آنجا جا بگیرند و تازه آتش
خودی برسانند من عزم گرمخانه باغ شهر پاریس نموده بآنجا رفته پیاده شدم قدری گردش
کردم خلوت بود انواع گلها و درختها اینجا هست بعد سوار شده رفتیم بوا د بالون آلی
دریاچه و خیابانها همه جا مشغول چیدن چراغ و آتشبازی و زینت دادن کشتیها و غیره
بودند از حالا آنقدر جمعیت شده که راه عبور نیست و دقیقه بدقیقه هم زیادتر میشود من زود
گفتم رو بمنزل بروند که راهها میبندد و نشود همینطور رفتیم تا به شانزالیزه رسیدیم در عرض
راه هنگامه غریبی بود همه مردم یعنی اواسط الناس رعیت آوازه میخواندند میرقصیدند
میدویدند بزرگان و معقولین شهر هم در کالسکه نشسته رفت و آمد میکردند همه کالسکهها
از زن و مرد پر بود اما در خیابان شانزالیزه همه پیاده راه میرفتند عبور کالسکه غدغن
بود مردم از اعلی تا ادنی همه یکدسته گل مصنوعی بسینه زده بودند الواط شهر کلاههای
کاغذی که بقدر فانوسهای بزرگ بود بسر گذاشته بودند و ترقه می انداختند و غوغای

غریبی

غریبی بود باز جمعیت زیاد بمنزل رسیدیم میدانگاه پای هوتل باز از مردم پر بود یکدسته موزیکانچی
زیر هوتل آمده مشغول نواختن شدند جمعیت زیادی شد خلاصه چند روز بود که مارشال
ماکماهون خیال میکرد که شب آتشبازی و چراغان را هم ما و هم خود مارشال چه طور باید تماشا
کنیم و با وجود کثرت و ازدحام مردم در کجا اینکار ممکن میشود آخر الامر من خیالی کرده به
کولونل لاموریل که مأمور حضور ما بود گفتم بهتر این است که ما و مارشال بالای آرک دو تریونف
که وسط شهر است و از بلندی آن همه شهر و چراغان و آتشبازیهای اطراف شهر و مردم
پیداست برویم مارشال این خیال را پسندیده بنا شد شب را آنجا برویم نیم ساعت
از غروب گذشته مارشال بمنزل ما آمدند و با جنرال دو براک سوار کالسکه شده رفتیم
سپهسالار اعظم و سایر همراهان نیز کلا آمدند راه خود را از کوچه که جمعیت نبود قرار دادیم
ما و مارشال و سپهسالار اعظم و جنرال دو براک در یک کالسکه که از خود مارشال ماکماهون
بود نشسته بودیم همینکه زیر آرک دو تریونف رسیدیم تمام شهر از چراغهای گاز
و الکتریسیته برقی یکپارچه آتش شده بود از کالسکه پیاده شدیم زوجه و دختر مارشال
نیز آمدند مارشال کانروبر هم رسید شروع ببالا رفتن از پله ها نمودیم از پایین تا بالا Marechal Canrobert
سیصد و بیست و پنج پله میباشد پله ها کوچک و تنگ و متصل می پیچد برای انسان حالت
دوار و سرگیجی می آورد هوا هم گرم و حبس است آن ناره بچاه شباهت دارد و بزحمت میتوان

صعو

صعود نمود خلاصه بالا رفتیم هوای بالا بسیار سرد بود من سرداری خز پوشیدم مارشال ماکماهون
و سایرین همه در اطاق طبقه پایین ماندند که قدری رفع خستگی نمایند چون چند دقیقه
گذشت بالا آمدند چشم انداز چراغان و آتشبازی و جمعیت و هیاهوی مردم
و صدای آوازه خوانها و موزیک و دهل و غیره طوری بود که هیچ هیچ تماشائی در دنیا
یقیناً وجود نیافته اصل مکانیت آرک دو تریونف طوریست که دوازده کوچه و خیابان
بسیار معتبر پاریس منتهی بمیدان این بنا میشود چراغهای این کوچه‌ها جمیعاً با جمعیت میان
آنها طور عجیبی بنظر می آمدند خاصه از یکطرف خیابان وسیع شانزالیزه الی میدان پلاس
دلاکونکرد و از طرف دیگر خیابان راه بواد بولون بالجمله اول از بواد بولون شروع
بآتشبازی شد بعد آتشبازی مونت مرت و غیره الحق آتشبازی بسیار خوبی کردند
و دسته جات آوازه خوانها با طبل و علم و موزیکان متصل دور آرک دو تریونف و خیابانها
درگردش بودند و مرسیلیز میخواندند در سلطنت ناپلیون سیم قدغن شده بود
که این تصنیف و آواز مرسیلیز را نخوانند و هرکس میخواند حبس و تنبیه میشد خلاصه تقریباً
دو ساعت بالای آرک مانده پیوسته راه میرفتیم و اطراف را تماشا میکردیم سپهسالار اعظم
و همراهان هم بودند تا آتشبازیها تمام شد اما جمعیت و ازدحام و دسته بندیها و هیاهو
باز همانطور بحال خود بود بالاخره ما پایین آمده با مارشال ماکماهون در کالسکه نشسته بمنزل

رفتیم راه عبور ما از دم کلیسای سنت اگوستا که ناپلیون سیم ساخته است و از بولوار
عثمان بود این عثمان در عهد ناپلیون سیم منصب بکلربیکی‌گری شهر پاریس را داشته
این کوچه و خیابانها را او ساخته و باسم او نامیده میشود حالا هم هست در مجلس وکلا
وکالت جزیره کرس را دارد و از هواخواهان خانواده ناپلیون میباشد باری مارشال را
وداع کرده ایشان از دم در هوتل گذشتند و ما بالا رفتیم هیاهوی مردم و صداهای
مختلف تا طلوع آفتاب در کار بود مردم امشب و امروز هنگامه کردند معلوم است یک شهر
پنجکرور مخلوق از غریب و بومی آن جمع شده باشند خاصه وقتیکه عید هم نموده و زن
و مرد و پیر و جوان و بچه و بزرگ مخلوط شده و درهم ریخته باشند چه میشود امروز که روز عید بود
مجسمه مرمری که بشکل خیالی جمهوری ساخته بودند جمهوری طلبان برده در اکسپوزیسیون
نصب نموده و خطبه‌ها خواندند بعضی از وزرای دولت هم بودند اما مارشال ماکماهون
نبوده است بالاخره از قراریکه تحقیق کردیم و معلوم شد که این هیچ عیدی است و از برای
اینکه وزرا عید میگیرند گفتند عیدی باسم آخر ماه ژوئن تازه اختراع کرده‌اند که باین
اسم عیشی بکنند و هم برای شأن بازار اکسپوزیسیون و تماشای غربا که در این شهر جمع شده‌اند
از پادشاه و از شاهزادگان و غیره بهرحال خیال خوبی بوده است و عیش و تماشای
خوبی شد چند نفر از شاهزادگان تازه آمده در هوتلی که ما هستیم منزل نموده‌اند یکی حلیم پاشای

Archiduc Albert

مصری عموی خدیو مصر که از اولاد محمد علی پاشاست دیگری آرشیدوک آلبرت برادر امپراطور
اطریش و دیگری پدر پادشاه پرتوغال

روز دوشنبه بیست و نهم جمادی الثانیه ابتدا بالیزه رفته با مارشال ماکماهون وداع کرده
از آنجا بخانه والده پادشاه اسپانیول رفتیم چون عزادار بودند دیدن کردیم تا زیر پله
استقبال کردند خود و بستگان و آدمهای ایشان همه سیاه پوشیده بودند رفتیم بالا قدری
صحبت شد مراجعت بمنزل کرده نهار خورده رفتیم که اکسپوزیسیون را هم وداع کنیم از در پایین
طرف قهوه خانه دو وال عبور کرده اول بمحل ماشینهای فرانسه رفتیم کارخانه کاغذسازی
که کاغذ روزنامه و کتاب چاپ ساخته میشود دیده شد حقیقةً خیلی عجیب بود شرح این کارخانه
مفصل است مختصر آن این است که یک کاغذ بسیار پست بدی را در کارخانه دیگر ساخته
آورده در حوض اول این کارخانه میریزند و با اسباب بخار آنرا بهم زده تا حل میشود بعد
بواسطه لوله‌ها و غیره بحوضهای دیگر میرود و در هر حوضی صاف و بهتر میشود آنگاه از اسباب
باسباب میرود تا پایین کارخانه و از آنجا کاغذ خشک بی عیب قطاعی شده بیرون می‌افتد
طول حوض اول الی آخر اسباب آن بیشتر از ده ذرع بلکه پانزده ذرع میشود از اینجا گذشته
خیلی گردش نمودیم عصر نزدیک بود ما هم خسته بودیم به تروکادرو یعنی اینطرف رودخانه
رفتیم دولت اسپانیول طاق غریبی از عطری مشروبات ساخته بود و خیلی تماشا داشت

هشتاد هزار بطری مشروبات الوان که برای نمونه و فروش آورده تمام را از روی صنعت
و علم معماری و بنائی بوضع بسیار غریبی هم چیده اند سقف مقرنس و ستونها و در
و دیوار همه از بطری پر است یعنی عمارتی ساخته است بسیار مفصل که سقف و پایه
و ستون و در و منظر همه از بطری است که وقتیکه بطریها را جمع کنند عمارت معدوم میشود
خیلی چیز عجیبی است بعد از در تروکادرو بیرون آمدیم یک بالون بزرگ بشکل بطری Trocadéro
با حریر ساخته و هوا کرده بودند و ته آنرا با طناب مثل بادبادک بسته و آن بطری در وسط
هوا قرار گرفته بود اما آدم در میانش نبود بعد از تماشا و گردش بمنزل مراجعت
کردیم در پاریس حساب کردم در هر ساعتی از جلو هوتل منزل ما چهار صد کالسکه
و عراده بارکش و امنی بوس که کالسکه کرایه بزرگی است و دو اسب آنرا میکشند و بقدر Omnibus
پنجاه نفر آدم سوار میشود میگذرد و این تردد در شبانه روز متصل است هوتل بزرگ
خیلی خوبی امسال تازه ساخته اند مسمی بهوتل کونتینانتال سابق بر این جای این هوتل
عمارت دولتی وزارت مالیه بوده بعد از جنگ پروس اینها عمارترا آتش زده بودند
دولت زمینش را فروخته و حالا مهمانخانه ساخته اند موسیو لئون سه وزیر مالیه حالیه فرانسه روزی
بحضور آمد آدم قابلی است از وضع اخذ مالیات و غیره صحبت زیاد شد مثلاً هر کس خانه
در شهر دارد بتفاوت از روی میزان و قاعده مقرره مالیات میدهد و کذا از حیوانات

هم علیحده مالیات میگیرند

روز سه شنبه غره رجب امروز از پاریس بطرف ایران روانه میشویم در ساعت یک و نیم بعد از
ظهر مارشال ماکماهون آمد با جنرال دبراک بکالسکه نشسته برای گار جنوب سمت استرلیز
راندیم خیلی راه بود هنوز تمام بیرقهائی که برای عید دیروز زده بودند در هر کوچه و برزن
بر پا بود در همه شهر بیرق بنظر می آمد از کوچه که میگذشتیم از جنرال دبراک پرسیدم اسم این
Bonne Nouvelle بولوار و چه است گفت بُون نُوول معنی این کلمه خبر خوب است بفال نیک گرفتم خلاصه
رفتیم تا بگار رسیدیم جمعیت زیادی از زن و مرد بمشایعت آمده اند پیاده شدیم مارشال ماکماهون
و صاحبمنصب زیاد بودند رفتیم توی واگون و با مارشال و سایرین وداع نمودیم ناصر الملک
با ابوالقاسم خان نوه اش در اینجا متفکر ایستاده خیال دارد ابوالقاسم خان را ببرد لندن
برای تحصیل در مدرسه بگذارد و خود بجهة معالجه باب گرمهای فرانسه بیاید بعد عازم
مکه معظمه گردد خلاصه او و بعض دیگر از ایرانیها مثل نظر آقا و نریمان خان و غیرهم ماندند
و کالسکه مثل برق و باد پران و زمینه بره افتاد و همگی در آنی از نظر غایب شدند و ما رو به
شهر سالنزبورغ برویم با اینکه وسط سرطان است هنوز هیچ آثار تابستان پیدا نیست
گندم هنوز سبز است جو قدری زرد شده است مثل اول بهار صحرا سبز و خرم و پر از اقسام
گلهای لاله سرخ و غیره است زراعت و آبادی خاک فرانسه بیشتر از جاهای دیگر است

از آستراز بورغ شب عبور شد در شهر اُولم که یکی از شهرهای المان و متعلق بمملکت باویر است توی *Ulm*
واگون از خواب برخاستم کالسکه‌ها یکساعت آنجا ایستاد حاکم شهر و صاحبمنصبان نظامی
متوقف آنجا توی واگون آمدند اسم حاکم ژنرال هیرمان مردی سرش سفید صاحب بنیه
و بسیار آدم قابلی است این شهر دورش خندق و قلعهٔ مستحکم دارد علاوه بر آن در روی
تپه بلندی هم مشرف بشهر است باز قلعه معتبر دیگر دارد و قلاع کوچک و باستیانها نیز
اطراف شهر بسیار است قشون این مملکت در تحت حکم اعلیحضرت امپراطور المان اند
پادشاه این مملکت هم در حقیقت مطیع احکام امپراطور المان است این همان شهر است
که ناپلیون اول محاصره کرده و ژنرال ماک سردار کل قشون اطریش را با سی هزار
نفر قشون در قلعه محصور نموده مجبور بتسلیم شهر شدند شب از شهر استوتگارد پای تخت *Stuttgard*
مملکت ورتامبرگ گذشته رسیدیم به مونیخ پای تخت باویر پادشاه اینجا بدریاچه *Baviere*
کونستانس سویس رفته است داخل گار بزرگ مسقف تاریکی شدیم پیاده شده رفتیم در اطاق
کار این شهر بسیار با صفا است کلیساهای بزرگ دارد و خیابانها و آبهای خوب بسیار
بعد براه افتاده رفتیم تا بدریاچهای بزرگ با صفای بسیار وسیع طولانی رسیدیم
اینجاها کم کم طرف دست راست کوههای بزرگ جنگلی برفدار دیده میشود که از کوههای
تیرول محسوب و همه سبز و خرم است حاصل اینجاها کلا دیم است در ساعت شش بعد از ظهر *Tyrol*

وارد

وارد شهر سالسبورغ شدیم برادر اعلیحضرت امپراطور اطریش ارشیدوک ویکتور *Archiduc Victor*
که از جانب اعلیحضرت امپراطور باستقبال آمده بود دم کالسکه ایستاده بود با کنت دگرانویل
مهماندار که از اعاظم دربار امپراطور است و در سفر سابق هم مهماندار ما بود و صاحبمنصبان
دیگر یک فوج سرباز هم صف کشیده موزیک میزدند تا آخر صف سرباز رفتیم شاهزاده
ما را برای شام فردا شب در خانه خودش دعوت کرده وداع نموده بعمارت ییلاق تشریف
خود رفت و ما هم بعمارت دولتی که سفر اول هم اینجا منزل داشتیم رفتیم از پاریس الی سالسبورغ *Sulzbourg*
مدت بیست و هشت ساعت آمدیم چهار ساعت اوقات توقف کالسکه‌ها در راه است بیست و چهار
ساعت هم راه آمدیم در هر ساعت ده فرسنگ که مجموع دویست و چهل فرسخ در بیست و چهار
ساعت طی گردید در سالسبورغ متصل باران می‌بارد

روز پنجشنبه بیستم امروز در اینجا توقف شد بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتیم به پل بورون
سپهسالار اعظم و عضدالملک با ما بودند صبح باران شدید می‌بارید وقت سواری ایستاد اما هوا
خیلی سرد است از کنار رودخانه سالسباخ که از توی شهر جاری است گذشتیم حقیقةً جمیع
محسنات رودخانه از نزهت و صفا و جریان آب در این رودخانه جمع است اطرافش سبز
پر گل اصل رودخانه خیلی عریض و عمیق و آب بسرعتی می‌گذرد که مانع از عبور کشتی و غیره
بر روی آن است چند پل آهنی بر روی رودخانه ساخته‌اند که از طرفین شهر عبور میشود حسن این رودخانه

این است که همه جا دست آب میرسد پست و بلندی دارد مثل نهریست که از وسط باغی بگذرد
در این چند سال که این شهر رو بترقی گذاشته مهمانخانه و مدرسه و خانهای ییلاقی خوب دکانها
..دو خانه تا شده منبع این رود خانه کوههای تیرول است داخل رود دانوب میشود بیست دقیقه Tyrol
طول کشید تا رسیدیم به هل برون پیشخدمتها اغلبی در رکاب بودند سر چشمه و آبها رفتیم پیچ و بستها را
پیچانیده حرکت داده فواره های مصنوعی جستن کرد اغلبی تر شدند چیزی که در سفر سابق ندیده
بودم این است که در یکی از چشمها میز سنگی ساخته اند بزرگ دور میز صندلیهای سنگی است
صاحب خانه که صندلی علیحده دارد در گوشه میز تنها در بالا دست می نشیند جلو آن پیچ
آبها را قرار داده اند همین که مهمانها وارد می نشینند عصرانه و چای بخورند آن شخص که تنها
علی را امید پیچ را حرکت میدهد یکبار از زیر مردمی که روی صندلیها نشسته اند آب زیاد
فوران میکند از وسط صندلی که همه تر میشوند و میگریزند اسباب خنده است همه و اصناف
این باغ بطورهای مختلف همین قسم آب بازیهای مخفی است بار انی یادی هم آمد بعد از
گردش منزل رفته در ساعت پنج بعد از ظهر سوار کالسکه شده بعمارت شاهزاده ارشیدوک Archiduc Victor
ویکتور برادر اعلیحضرت امپراطور رفتیم برای شام سپهسالار اعظم و عضدالملک و آجودان مخصوص
و امین الملک و حاجی شیخ محسن خان معین الملک هم بودند عمارت شاهزاده از شهر خارج است
و همین عمارت ییلاق و عمارت کشیشهای سابق است که در سالسبورغ حکومت و ریاست داشته Salzbourg

ده

ده سال است که امپراطور اطریش این باغ و عمارت را به برادرشان بخشیده اند اسم قصر و عمارت
کلسهایم است از عمارت ما باینجا نیم ساعت کمتر راه بود در عرض راه از جاهای خوب باصفا
گذشته تا باینجا رسیدیم این قصر پارک و باغ بسیار خوبی دارد در روی دست انداز جلو
پله ها هر یک یک مرال سنگی خوابیده ساخته اند شاخها اصل شاخ مرال است در سر تیزه های
شاخها هر یک یک ستاره مطلا نصب کرده اند نشان بیرق و دولت آن کشیشان که سابق در
آنجا سلطنت میکرده اند شاخهای مرال بوده که همینطور سر آن ستاره داشته باشد پله های
زیاد میخورد تا ببالا میرود قدری در مرتبه پائین بجهة تماشا در اطاقها ایستادیم اطاق
و عمارت بسیاری است همه سفید کاری شاهزاده چینی کهنه زیادی جمع کرده بدیوارهای
اطاق نصب نموده و اهتمام کرده که چینیهای یکرنگ و همه برنگ نقش باشد حتی بشقابهای
چینی قدیم کار اصفهان عهد صفویه هم بود پرده های اطاق و روی نیمکتها و صندلیها هم همه
چیت برنگ چینیها است همچنین شاهزاده انواع گلها را هم بسیار طالب است توی اطاق
گلهای خوب معطر با نواع مختلف زیاد گذاشته بودند رفتیم مرتبه بالا برای صرف شام اطاقهای
بالا هم همانطور سفید کاری و چینیهای نقش بدیوارها نصب شده میز طولانی کوچکی
برای پانزده نفر حاضر بود نشستیم گلهائی که روی میز شام چیده بودند همه گل یکجور
صحرائی بود که در صحراهای ایران هم خیلی است رنگ گل کاسنی و نقش برنگ چینیها که بدیوار

اطاق

اطاق نصب است خلاصه چهار ماه است چون پدر شاهزاده فوت شده با بنواسطه سر شام
موزیکان نزدند شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم باطاق پائین قدری نشسته
صحبت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تالار کنسر شهری یعنی تالاریست که در شهر بنا
شده است اینجا اعیان و اشراف در هر موقعی جمع شده ساز میزنند و میرقصند و آواز میخوانند
اهل شهر مارا بآن تالار دعوت کرده بودند از پل گذشته دم عمارت پیاده شدیم جمعیت زیادی
در کوچه و دم تالار بود کل معارف شهر هم از حاکم و زن حاکم و اعیان و زنهای آنها و دخترهاشان
در آنجا حاضر بودند چند پله بالا رفته روی صندلی نشستیم که مشرف بتالار بود یک مرتبه هم بالای
تالار غلام گردشی است که آنجا هم زنها و دخترها نشسته تماشا میکردند یک دسته موزیکانچی
در جلوی تالار که مرتبه و پله ساخته اند ایستاده موزیکان میزدند نیم ساعت که گذشت مرد و زن
بقاعده و رسم خودشان برخاسته برقص مشغول شدند بعد از اتمام مجلس حاکم شهر
خانمهای معتبر شهر را معرفی کرده بمنزل معاودت نمودیم

روز جمعه چهارم باید بوتنیه برویم یکساعت از آفتاب گذشته حاضر و مستعد حرکت شده
ولی چون نیم ساعت بوقت حرکت مانده بود پیاده با سپهسالار اعظم و عضدالملک و غیره کنار
رودخانه قدری گردش کردیم کنت دوکرانویل مهماندار و سایر نمسه‌ها هم بودند خیلی رودخانه
با صفائی است تا خیلی راه رفته از که انیزابل امپراطریس گذشتیم که تازه ساخته اند و هوتل

که عبارت از عمارت و بنائی است از سنگ و آهک که اطراف رودخانها میسازند که اولاً رودخانه حد خود را تغییر ندهد ثانیاً در طغیان آب خرابی باطراف نرساند

دو

دو اطریش هم در همین که است آنطرف رودخانه در مقابل این هوتل مدرسه هم تازه بنا کرده اند
خلاصه وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده رفتیم بگار جمعیتی از موزیکانچی و فوج و مردم
متفرقه بود قدری جلو صف نظامی راه رفتیم برادر امپراطور وداع کرده امروز میرود به ایشل
که با کالسکه اسبی تا آنجا چهار ساعت راه است خیلی تعریف از آنجا میکنند که بسیار باصفا
و خوش آب و هواست امپراطریس و ولیعهد اطریش هم آنجا هستند از وین بآنجا راه آهن است
که در هشت ساعت آمد و رفت میشود حکیم پولاک حکیم قدیمی ما هم در ایشل بوده است امروز اینجا
آمده بود بحضور رسید قدری لاغر شده است اما زبان فارسی را با اینکه هیجده سال است
از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است خلاصه کالسکه بخار براه افتاد ترن مخصوص علیحضرت
امپراطور است بسیار ترن خوبی است همه اطاقها بهم راه دارند بترن دیگر بسیار راحت
و خیلی هم تند و بسرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ راه طی میکند تفصیل این راه را در روزنامه
سابق فرنگستان نوشته ام از همان راه در هشت ساعت الی وین رفتیم قریب هشتاد فرسنگ
راه است و ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم به محل باخ میس که در وسط راه است
از این استاسیون قدری گذشتیم رود دانوب دیده میشود و باز بعد از طی ده فرسنگی مفقود
و غایب میشود خلاصه رسیدیم بگار اعلیحضرت امپراطور و همه صاحبمنصبان و غیره هم
کار با لباس رسمی حاضر بودند پائین آمده با اعلیحضرت امپراطور با کمال خصوصیت و مهربانی

و مودت

و مودت دست داده رسم تعارفات بجای آوردیم اعلیحضرت امپراطور معارف و اشخاص
معتبر را معرفی کردند تا آخر صف نظام رفته بعد من با اعلیحضرت امپراطور در کالسکه روباز
نشسته راندیم برای عمارت دولتی رسیدیم بکوچها که مملو از زن بود همه تعارف میکردند
و ما جواب میدادیم تا رسیدیم بمیدانی که در جلو عمارت است در دو طرف میدان دو استاتو
یعنی مجسمه سواره بزرگ که از چدن ریخته اند یکی آرشیدوک شرل است که در عهد ناپلیون
اول امپراطور فرانسه سردار قشون نمسه بوده است و جنگ میکرده دیگری
پرنس اوژن دو ساوا که در جنگ زانتا در مجارستان عثمانیها را شکست داده بود در ابتدای
سنه ۱۶۹۷ مسیحی خلاصه داخل دالان عمارت شده پیاده شدیم از پله ها بالا رفته داخل
تالارها و اطاقها شدیم عمارتی است بسیار بزرگ و عالی و اطاقها و تالارهای زیاد
دارد اینعمارت را سلاطین قدیم اطریش بنا کرده اند هر پادشاهی چیزی زیاد کرده
و بر بنای سابق افزوده و وصل کرده است این است که خیلی طولانی و بزرگ شده است
اسم عمارت پالهدوبورق است اطاقها سفید است و با چوبهای مطلا زینت داده اند
و هر اطاق و تالاری یک رنگ پارچه چسبانده اند یعنی بهمان دیوارها سقف و ابزاره
و بعضی حاشیه ها بهمان رنگ سفید و مطلای چوبی است و میز و اسباب صندلی و مبل و غیره
هم برنگ همان پارچه است که بدیوار چسبانده اند اشکال پرده کمتر دارد اما اشکالی

ک

Florence

که از سنگهای الوان در شهر فلورانس درست کرده اند زیاد است همه چهار چوب دارد که بدیوارهای
اطاقها آویخته اند صنعت از این بهتر و قشنگ تر نمیشود چیزی است مثل جواهر خیلی از این
نوع کارها دارند خلاصه اعلیحضرت امپراطور باز جمعی را معرفی کردند بعد اطاقها و منازل
ما را نشان داده و خودشان رفتند بمنزل منزل اعلیحضرت امپراطور هم در همین عمارت است
بعد از دقیقه ما رفتیم بباز دید امپراطور از تالارها و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم
باطاق مخصوص ایشان ما را استقبال کردند رسم تعارف بجای آورده نشستیم سپهسالار اعظم
هم بود نشستیم صحبت زیاد شد بعد برخاسته بمنزل خودمان آمدیم
روز شنبه پنجم از عمارت بیرون نرفته بعد از نهار در خود عمارت گردش و تماشا کرده

Comte de Granville

رفتیم الی خزانه دولتی کنت دو گرانویل مهماندار که خودش هم خزانه دار است و هم
عمارات سپرده باوست حاضر بود و راهنمائی میکرد و چند نفر دیگر هم که هر یک از اطاقهای
جواهر و غیره سپرده بیکی از آنها بود حاضر بودند چند پله خورده در طبقه پائین عمارت خزانه
و موزه بود اطاق باطاق گشتیم همه اشیا نفیسه و غیره را از روی کمال سلیقه پشت آئینها
گذاشته اند هر یک دری علیحده دارد که قفل است بعضی اشیا را که درست و بدقت میخواستم
تماشا و نگاه کنم خزانه دار کلید انداخته در را باز میکرد و تماشا میکردم و در همین عمارت
از اسباب قدیمه مثل سکه های قدیم و اشیاء و آلات طلا و نقره و غیره و بعضی اسباب کهنه

ک

که از زیر زمین و جاهای دیگر درآورده اند و اسباب شیم و ظروفی که از سنگهای معدنی است
که از شیم نفیس تر و اعلی تر است و رنگ برنگ که در حقیقت مثل جواهر است خیلی است
حتی یک کشکول درویشی هم دیده شد دیگر یک دوات بزرگ از یکپارچه زمرد دیدم که حقیقة
چیز نفیسی بود و در میان جواهرات دولتی که در وسط یک اطاق کوچکی است یک میز بزرگی
که دورش آئینه یک پارچه بود گذاشته بودند و میان آن بترکیب ترنج از مخمل ساخته
جواهرات را دور آن نصب کرده بودند از بیرون پیچی داشت که وقتی می پیچانند این جواهرات
چرخ میخورد و خوب تماشا میدهد مرواریدهای درشت تسبیحی الماسهای خوب یاقوتهای
ممتاز زمرد گران بها اگرچه کم بود اما هرچه بود همه ممتاز و اعلی بود یک قطعه الماس
درشت زرد رنگی در سرکی از آلات جواهر بود یکانی وضع و این الماس تاریخی است
و تفصیلش از این قرار است وزن الماس یکصد و سی و سه قیراط و ثلث است تراش

Charles Téméraire

هندی است این الماس اولا مال شرل تمرر پادشاه بورگون فرانسه بوده در جنگ
مرات در سنه ۱۴۷۶ مسیحی این الماس را گم کرد میگویند که یک شخص دهاتی الماس را
پیدا کرده بیک قران فروخت تا دست بدست بخانواده مدیس فلورانس رسید و از او

Marie Thérèse

بماری ترز ملکه نمسه رسید بتاج سلطنت خود نصب کرد خلاصه چیزهای نفیس خوب
دیده شد بعد از تماشای کامل معاودت کردیم در یکی از طاقها ساعت بزرگ

برجدار

Prince de Hesse

مجلسی است که پرنس دو هس بماری ترز ملکه نمسه و فرانسوای اول شوهر ماری ترز
پیشکش کرده بود صنعت خیلی خوبی در این ساعت بکار برده اند کوک که می کنند با آن
تمام از یکطرف ماری ترز با لباس سلطنتی بیرون آمده با دو نفر پیشخدمت که تاج سلطنتی

Marie-Thérèse

François 1

در دست دارند و از طرف دیگر فرانسوای اول شوهر ملکه می آید با یکنفر پیشخدمت که تاج او را در دست
دارد کم کم اینها بهم نزدیک میشوند بعد شیطان از آسمان بالای سر اینها می آید که میخواهد
اینها را بدبخت کند یک ملک از بالا آمده با شمشیر شیطان را می کشد و دور می کند خودش
هم میرود بعد یک ملک دیگری پیدا میشود قلمی در دست دارد و بخط جلی مینویسد ماری ترز
و فرانسوا زنده باشند و کم کم میرود بعد همان خط هم مفقود میشود پیشخدمتها هم زانو
زمین زده تاج را عرضه میدارند و ملک دیگر هم باز آمده تاجی از برگ مورد و زیتون بسر
ملکه و شوهرش میگذارند بعد کم کم باز پس رفته پیشخدمتها بر میخیزند و از نظر غایب میشوند
بسیار خوب ساخته شده است صد سال بیشتر است که ساخته اند در ساعت پنج
بعد از ظهر اعلیحضرت امپراطور آمدند باتفاق رفتیم بتالاری بزرگ که میز شام چیده بودند

Archiduc Jean de Saxe

Prince de Weimar

Prince de Brunswick

نشستیم دست چپ ما اعلیحضرت امپراطور نشستند و دست راست ما شاهزاده آرشیدوک
ژان دو ساکس پسر عموی اعلیحضرت امپراطور که در قشون صاحب منصب است بعد از آن
پرنس دو ویمار از خانواده سلطنت و زیر دست امپراطور پرنس دو برنزویک از آلمان

که دو نفر

Archiduc Leopold

که در خدمت اعلیحضرت امپراطور است بعد آرشیدوک لئوپولد پسر عموی دیگر اعلیحضرت امپراطور
دیگر همه وزرای دربار از وزیر جنگ و داخله و خزانه و علوم و نایب وزیر امور خارجه
وغیره بودند سپهسالار اعظم و میرزا ملکمخان ناظم الملک وزیر مختار لندن که تازه از برلن
بجهة کاری آمده و باز مراجعت به برلن میکند و حاجی محسن خان معین الملک و عضد الملک
و سایر پیشخدمتها و ملتزمین ما هم سر شام حاضر بودند که کلیةً قریب یکصد نفر در سر سفره بودند
شام بسیار خوبی صرف شد حکیم الممالک پشت سر ما ایستاده بود برای خدمت بعد از
شام باطاق دیگر آمده همه صحبت میکردند یعنی هر کس با کسی من و اعلیحضرت امپراطور هم گاهی
با این گاهی با آن حرف میزدیم تا رفتیم باتفاق اعلیحضرت امپراطور بمنزل ایشان مراجعت
کردند و بعد ما سوار شده بتماشاخانه رفتیم این تماشاخانه را ده سال است که همین اعلیحضرت
امپراطور بنا کرده اند تماشاخانه ایست بسیار قشنگ و خوب و عالی اگرچه در این فصل بواسطه
گرمی هوا علی الرسم باید بسته شود لیکن اعلیحضرت امپراطور شبی هزار تومان از خودشان
انعاماً خرج میکنند و محض تشریفات و دیدن ما اهل تماشاخانه را نگاه داشته اند خلاصه
نشستیم جمعیت زیادی بود مجلسهای خوب از باله و رقصهای بسیار خوب و تماشاهای عجیب دادند
خیلی خوب و باتماشا بود رقاصهای زیاد که همه زن و دخترهای بسیار خوشگل خوش لباس بودند
میرقصیدند موزیک و ساز این تماشاخانه را هم بسیار خوب و خوش مینواختند سپهسالار اعظم

عضد الملک

عضد الملک و اغلب پیشخدمتهای ما بودند دو نفر هم از شاهزادگانی که سر شام بودند
پیش ما نشسته بودند بعد از اتمام مجلس برخاسته بمنزل رفتیم هوای وینه خیلی خوب و خوش
و سرد است در جلوخان عمارت ما یک میدانی است که همان مجسمه بزرگ که پیش نوشتم
نصب شده است و باغچه بندی خوب از چمن و گل دارد و دروازه پستی هم دارد میدان
مربع طولانی است محوطه آن در دارد قراول دارد و در خیابین میدان در آخر هر طرف باغی است
خیابانها دارد عصرها و شبها آنجا موزیک میزنند دورش محجر آهن است یعنی جزو همین
میدان جلوخان عمارت است و عموم مردم اذن دارند که از دروازه داخل شده صبحها
و عصرها در اینجا گردش کنند عصرها که همه زنها و بچهها و غیره بگردش می آیند سگها و تولهای
گردش کنند کنار توی چمنها میدوند و بازی میکنند خالی از تماشا نیست
روز یکشنبه ششم صبح بعد از نهار چند شیشه عکس ما را همان عکاسی که سفر سابق هم در وینه
عکس ما را انداخته بود دو مرتبه بالای عمارت انداخت بعد سوار کالسکه شده رفتیم
بعمارت بلودر که از بناهای پرنس اوژن ساوواست خیلی راه بود بآنجا رسیده
پیاده شده رفتیم بالا عمارت کهنه قدیمی است دو مرتبه پردههای نقاشی از عمل نقاشان
قدیم و تازه از هر قسم و هر جور خیلی چیده و بدیوارها نصب کرده اند پردههای بسیار خوب
دارد و جلو این عمارت از هر دو طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد

طرف

طرف دیگر هم حوض و فواره دارد با باغچهای سبز گلکاری با صفای خوب این عمارت قدری
در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت با آن باغ و باغچها یک منظر
بسیار خوبی دارد در معاودت پیاده از باغ جلو عمارت که سرازیری است میرفتیم جمعیت
زیاده از حد از زن و مرد و بچه جمع شده اند عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیمه است
از سنگها و قبور مصریها و رومیها و چیزها و اشیاء مختلفه دیگر همراهی کردند داخل موزه
شدیم دیرکتور موزه حاضر بود همه چیزها را نشان داد از اسلحه قدیمه هم خیلی بود این — دیرکتور
عمارت را هم پرنس اوژن دو ساوا بنا کرده است که حالا موزه کرده و از این قبیل اسباب — Prince Eugène de Savoie.
گذاشته اند تا حالا مشغول بنائی و عمارت موزه بسیار عالی خوب در وینه هستند که دو سال
دیگر تمام خواهد شد خیال دارند که همه پردههای بلودر و اسباب موزه این عمارت
و سایر جاها را هر چه هست بعد از اتمام موزه تازه به آنجا برده مرتباً بچینند خلاصه سوار
کالسکه شده ای محل اکسپوزیسیون سابق که حالا گردشگاه عامه است شبیه به بوا دو بولون
پاریس رفتیم تردد و ازدحام کم بود آن هیجان و کثرت و ازدحامی که در پاریس هست
اینجا نیست بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل کرده شب را باز بتماشاخانه رفتیم امشب
هم خیلی تماشاهای خوب دادند
دوشنبه هفتم صبح حکیم طولوزان و نظر آقا و نریمان خان از پاریس آمده بودند حکیم طولوزان

بحضور

Comte Zalousky — بحضور آمد و بعد از نهار اشخاص مفصله بحضور رسیدند اول کنت زالوسکی که تازه بوزیر مختاری
و اقامت دربار طهران از طرف دولت اطریش مامور و مقرر شده است نامه اعلیحضرت امپراطور
اطریش را در خانه خود امپراطور بدست ما داد این هم امر عجیب تاریخی است و تازگی دارد بعد از آن
بارون اُرتزی مستشار مخصوص امپراطور و قایم مقام وزارت خارجه بعد از آن کنت بیلاند
وزیر جنگ برای اسلحه و غیره خیلی صحبت شد بعد از آن بارون هُفمان وزیر مالیه
Nowikoff — بعد از آن موسیو نوویکوف ایلچی کبیر روس مقیم وینه بعد کنت دو بلگراد که رئیس بانک
Comte de Bellegrade — بزرگ است برای صحبت راه آهن احضار شده بود گفتگو شد آمد و رفت اینها خیلی طول
کشید بعد از آن قدری استراحت کرده سوار کالسکه شده بحمام رفتیم راه دوری بود
حمام خیلی خوبی است اما قدری کهنگی دارد از حمام در آمده مراجعت بمنزل کردیم (اسم گنبدی
که از اکسپوزیسیون سابق در وینه مانده و خراب نشده است لارتونداست اسم
Prince — مقام و محل سابق اکسپوزیسیون که حالا گردشگاه عامه است پراتر است)
d'Oldenbourg — سه شنبه هشتم صبح بعد از نهار پرنس اولدنبرگ که از شاهزادگان المان و با اعلیحضرت
امپراطور روس منسوب است بحضور آمد میخواهد برود آب ویشی بعد رفتیم به آرسنال یعنی
Arsenal — جبه خانه و توپخانه از منزل تا آنجا خیلی راه بود باران هم آمد دور ارسنال خندق
و خاک ریز است و دروازه دارد اما توی شهر است از بناهای همین امپراطور و بسیار بنای

عالی خوبی است سه مرتبه است تالار در وسط یعنی در مرتبه دوم است که سقف گنبدی
مرتفع مدوّر دارد و پله‌های سنگی خوب ساخته‌اند تا بالا ستونها از سنگهای مرمر الوان است
دیوار و غیره هم همه از سنگ است خیلی خوب با زینت حجاری و بنائی کرده‌اند نمونه توپهای
قدیم و جدید در اینجاها چیده شده است بیرقهائی که در جنگهای سابق از ایطالیا و پروس
و عثمانی و غیره گرفته‌اند در زوایای تالار و غیره گذاشته‌اند جنبین تالار دالانهای طولانیست
که تخته‌بندی کرده تفنگهای سربازی را با ترتیب و نظم در آنجاها چیده‌اند و تفنگ زیادی
از سیستم آخری اختراعی خودشان که ورندل میگویند بود و توپ چدنی بلند قدیمی در اینجا
دیدم که دویست و شصت سال قبل از این در ژاپون ساخته‌اند و از ته پر میشود بعینه مثل
توپهای جدید الاختراع فرنگستان معلوم میشود که این اختراع قدیما هم در افکار
و اذهان نشان بوده است تازگی ندارد بمرتبه سوم رفتیم عراده و قورخانه توپها را
تخته‌بندی کرده روی هم چیده بودند توپها همه اختراعی جدید است اما لوله توپها آنجا نبود
و از قراریکه گفتند در مکان دیگر انبار کرده‌اند ولی ما آن مکان را ندیدیم اسباب اسب
توپ کشی زیاد هم بود شخصی که توپ جدید برای اطریش اختراع کرده اسمش اشاتیوش
و جنرال است خودش هم حضور داشت توپها هم همه باسم خودش معروف و موسوم است
جنرال بارون تینلز هم که رئیس کل جبه‌خانه‌های اطریش است حضور داشت و معرفی اسباب

واما

و اماکن را میگردد ترکی عثمانی حرف میزد جنبین تالار بزرگ وسط که سقف گنبدی دارد اطاقهای
بزرگ طولانی است که موزه اسباب و اسلحه قدیمه است از هر جور و هر قبیل و هر اسبابی نمره
دارد و آن نمره راجع بشرحی است که در کتابی مخصوص چاپ نموده‌اند هر شیئی را که سؤال میکردم
کتاب در دست گرانویل بود عرض میکرد بعد از این موزه‌ها منتهی بالانهای طولانی میشود Grenneville
که محل اسباب دیگر و تفنگهای سربازیست یکمرتبه هم بالای این بود چون وقت رفتن بمدرسه
شرقیه میگذشت دیگر بآنجا نرفته پائین آمده رفتیم بکارخانجات توپ ریزی و توپ سوراخ
کنی و گلوله ریزی که خیلی وسیع است و اسباب و آلات بخاری زیاد دارد اما عمله هیچ کار
نمیکرد مگر بسیار جزئی رئیس جبه‌خانه گفت عمله‌جات تا چندی وقت تعطیل دارند و کار نمیکنند از آنجا رفتیم
بمدرسه شرقیه راه دوری بود اما داخل شهر است باران هم می‌آمد سپهسالار اعظم و غیره
هم از ملتزمین ما بودند رسیدیم بمدرسه اطاق کوچکی بود سی نفر شاگرد دارند که در آنجا زبان
عربی و فارسی و ترکی عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل میکنند از هر زبان هم معلم داشتند
نشستیم اول یکنفر شاگرد نمره پیش آمد خطبه بزبان فارسی خواند و چند فرد شعر از کمال اسمعیل
بعد کتاب گلستان شیخ سعدی را شاگردان خواندند خوب میخواندند بعد در عربی و ترکی
و غیره امتحان دادند اشخاصیکه حضور داشتند سپهسالار اعظم مسیو بارب رئیس مدرسه Barb
که خودش فارسی را بسیار خوب حرف میزند بله خاچک معلم زبان ترکی دکتر وارمونت Dr Varmont

معلم

معلم زبان عربی عسکر بی را مثل اعراب بنی لام حرف میزد بارن ارتزی نایب اول
وزارت خارجه بارون کالیچه نایب دوم وزارت خارجه بارون دپن وابسته وزارت خارجه
مسیو نادزنی مستشار وزارت خارجه مسیو داورک از وزارت خارجه بعد آمدیم منزل
که یکساعت و نیم بغروب مانده بود باید در ساعت شش بعد از ظهر بقصر شنبرون برویم
برحسب دعوت شام اعلیحضرت امپراطور حاضر حرکت شدیم که در این بین امین حضور رسید
وبحضور آمد خیلی خوشوقت شدیم صحبت شد از دریای حاجی ترخان و از راه مسکو وارد
آمده و در دریا بطوفان و کولاک شدیدی گرفتار شده است یکماه بیشتر است از طهران
بیرون آمده است خلاصه بعد رفتیم به شنبرون سپهسالار اعظم و عضدالملک و سایر
پیشخدمتها هم ملتزم بودند دم عمارت مالی دم عمارت شنبرون که متجاوز از یکفرسنگ
مسافت است صف زن و مرد برای تماشا ایستاده بودند چون عمارت شنبرون
در بلندی واقع است همه جا سربالا میرفتیم در انتهای شهر واقع ولی متصل بشهر است دیگر
باغ و عمارت شنبرون محتاج بتعریف نیست همان است که در روزنامه سابق فرنگستان
نوشته‌ام در نزدیکی شنبرون قدری از باران خیابان گل شده بود دم پله عمارت که رسیدیم
اعلیحضرت امپراطور استقبال کردند فوراً از کالسکه پائین آمدم و متفقاً بالا رفتیم در اطاق
ارشیدوک گلیوم رئیس توپخانه را امپراطور معرفی کردند این شاهزاده پسر ارشیدوک شارل

Archiduc Guillaume
Archiduc Charles

سپه

Fransois 1

سپهسالار قدیم عهد فرانسوای اول است که معاصر با ناپلیون اول بود و جنگ زیاد با ناپلیون
کرده است و برادر بزرگش که حالا سپهسالار است ارشیدوک البرت است که
بپاریس رفته و حالا اینجا نیست خلاصه رفتیم سر میز شام خیلی جمعیت بود صحبت زیادی
در سر شام شد بعد از شام قدری هم در تالار دیگر که همه جمع بودند مکث کرده بعضی از
جنرالهای طرفین معرفی حضور شدند ما هم نظرآقا ایلچی مقیم پاریس و حکیم طولوزان را بجهت
امپراطور معرفی کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم منزل یعنی اول رفتیم به فولکس گاردن
که باغی است نزدیک عمارت توی همین میدان که همه منتظر ما بودند جمعیت زیادی از زن
و مرد بود موزیک خوب میزدند عمارت خوبی هم در اینجا دارد که قهوه خانه است
و بستنی میدهند خیابان و گلکاریهای خوب دارد پیاده خیلی گشتیم بعد سوار کالسکه شده
رفتیم به تماشاخانه سپهسالار اعظم و سایرین هم بودند بازی و رقصهای خوب
کردند بعد از اتمام برگشتیم منزل

چهارشنبه نهم صبح با راه آهن رفتیم بقصر لاکسانبورغ که در سفر اول فرنگستان منزل ما بود
در سه ربع ساعت بآنجا رسیدیم تازه در صحرا گندم را درو میکردند با اینکه فصل بهار
گذشته و وسط تابستان بود باز چمن و گل و سبزه در طرفین راه زیاد بود خلاصه ناهار را
در همان اطاقی که سابقاً هم منزل ما بود صرف کردیم زیاده از حد شکر خدا را کردم

بعد

که بعد از پنج سال باز سالها در این قصر و باغ آمده نهار خوردیم مشیخه متها هم در رکاب آمده بودند
بعد از نهار سوار کالسکه شده در باغ و اطراف قدری گردش کرده بعد بقایق نشستیم
هم در دریاچه تفرج و گردش شد پس از آن از قایق پیاده شده بجزیرهٔ ماری آن رفتیم کلاه فرنگی
خوش وضع خوبی وسط جزیره است و صورت ماری آن و امپراطور فردینان اول را
در پرده کشیده بدیوار اطاق کلاه فرنگی نصب کرده اند و این قصر را امپراطور فردینان
برای زنش که ماری آن باشد بنا کرده است این فردینان عموی امپراطور حالیه است
بعد از دوازده سال سلطنت استعفا کرده سلطنت را بپدر این امپراطور تفویض و واگذار
کرد او هم نخواسته سلطنت و امپراطوری بپسرش که همین امپراطور باشند تعلق یافت
خود امپراطور فردینان هم الی دو سال قبل از این حیات داشت و در شهر پراک
که یکی از شهرهای نمسه است متوطن بود تا در همانجا هم فوت شد دولت شخصی زیاد داشت
همه را بامپراطور حالیه بخشید ماری آن که این قصر باسم او ساخته شده است الحال زنده
و در شهر پراک است و هفتاد و پنج سال دارد از شاهزادگان سردانیای ایطالیاست
خلاصه بعد برگشته باز سوار قایق شده بقصر کهنه فرانتزانس بورک که بقصر شوالیه ها
معروف است رفتیم تفصیل این قصر را که بعمارات و حکایات و نقلها و افسانهای الف لیله
شبیه است در روزنامهٔ سفر سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدهم بهمه مراتب

Marie-Anne

Ferdinand

تحتانی

تحتانی و فوقانی را گشته پائین آمدیم سوار قایق شده از دریاچه گذشتیم زن و مرد زیادی
از هر قبیل بتماشا آمده بودند از دریاچه در آمده سوار کالسکها شده آمدیم نزدیک عمارت پیاده
شده توی چمن و گلها مدتی گردش کرده بعد رفتیم بگرم خانه که گل تربیت می کنند از سفر سابق
همه جا را بلد بودم گردش و تماشا کرده باز رفتیم بالای عمارت صندلیها و میزها و اسباب
اطاق و غیره همه بعینها همان است که پنج سال قبل دیده بودم هیچ تغییری نکرده است
گلکاریهای بسیار خوب توی چمنها و عمارت کرده بودند نماز کرده عصرانه خورده پائین
آمده رفتیم براه آهن و معاودت بمنزل کردیم محقق را با عکس زیادی از خودمان از اینجا
قبل از خودمان مرخص کردیم که بطهران ببرد و در تدارک رفتن است که فردا صبح برود
روز پنجشنبه دهم باید با کشتی در رودخانه دانوب گردش کنیم و نهار را هم در کشتی باید
صرف کرد محقق آمده مرخص شد و رفت رو بطهران تا کی برسد بعد برادر امپراطور که
از ییلاق خود با اولاد و اطفالشان بدیدن ما آمده بودند بحضور آمدند قدری با ایشان
نشستیم پسرها و اطفال شاهزاده هم همه روی صندلیها نشستند سپهسالار اعظم هم بود
شاهزاده چهل و چهار سال دارد از اعلیحضرت امپراطور چهار سال کوچکتر است بنیه قوی
وریش زیاد خوبی دارد اسمش پرنس شارل لوئی پسر بزرگش که پانزده ساله است
اسمش فرانسوا پسر دوم اسمش اژن سیزده سال دارد پسر سوم فردینان هشت سال دارد

Prince Charles Louis

François

Eugene

Jean

Ferdinand

دختری

دخترش مرگریت سنش ده یازده سال بعد شاهزاده برخاسته و اذن خواسته سایر Marguerite
بستگان خودش را هم که در بیرون بودند بحضور آورده معرفی کرد و تعارف کرده رفت
ما هم رفتیم کالسکه را که معیرالممالک سابقاً دستورالعمل و سفارش داده است در وینه مخصوصاً
با یک درشکه برای ما ساخته اند که بطهران بیاورند و تمام شده و حاضر کرده بودند سوار
شدیم بسیار خوب کالسکهائی است اسبهای مخصوص امپراطور را بکالسکه بسته بودند با کالسکه
چیهای مخصوص ایشان که قباهای زرد پوشیده بودند از وسط شهر راندیم چند عمارت
بزرگ عالی دیده شد که تازه می ساختند یعنی بسقف و پشت بام رسانده بودند رسیدیم
به بنائی است گنبد بورس است یعنی صراف خانه که صرافان و تجار در آنجا جمع شده Bourse
معامله پولی و داد و ستد پول کاغذ میکنند و در تنزل و ترقی مسکوکات و پول کاغذی گفتگو
مینمایند خلاصه رسیدیم بلب رودخانه که شعبه ایست از دانوب که بشهر آورده اند کشتی بخار
خوبی حاضر بود تخته بندی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد دم اسکله رودخانه حاضر بودند
پیاده شده رفتیم میان کشتی عضدالملک و اجودان مخصوص و غیره هم آمدند هوا ابر و سرد بود
قدری هم باران آمد در سطحه کشتی ایستادیم کشتی برخلاف جریان آب سر بالا براه افتاد
و خیلی آهسته میرفت کنار رودخانه از دو طرف خیلی جمعیت بود از زیر چند پل بسیار معتبر
آهنی گذشتیم که برای عبور کالسکه بخار ساخته اند چند ترن هم در این پلها از راه آهن گذشت

این خط راه آهن از طرف مغرب و شمال میرود بسمت وینه و مملکت بوهم و مراوی که متعلق Bohême
باطریش است خیلی راندیم تا به پهنه دانوب بزرگ رسیدیم که این شعبه را از آنجا بریده و داخل Moravie
شهر کرده اند و سدی دارد از درهای آهن و غیره خیلی محکم که در زمستانها وقتی که دانوب یخ
میکند و یخ می آورد و در اول بهار آن سد را می بندند که یخ و سیلاب زیاد داخل شهر نشود
اما حالا سد حایل نبود هر وقت بخواهند می بندند و همان اسباب بخاری که در رودخانه سن
پاریس دیدم برای پاک کردن ته رودخانه از سنگ و گل برای عبور کشتی اینجا هم چند دستگاه
بود و کار میکردند بالای همین سد هم پل آهنی است که کالسکه بخار عبور میکند داخل دانوب
بزرگ شدیم کشتی را رو بپائین بطرف جریان آب راندیم در شعبه اول که توی شهر است
نیم ساعت کشتی ایستاد نهار خوردیم خلاصه راندیم الی انتهای آبادی شهر همه جا در طرفین
رودخانه آبادی و بناهای خوب بود و کنار رودخانه آسیاهای زیاد ساخته اند باین طور
که اطاق آسیاب را لب رودخانه ساخته اند که در آنجا گندم آرد میشود و اسباب آرد کردن
هم اینطور است که محاذی آن اطاق آسیاب کشتی کوچکی است توی آب چرخ بزرگی با پره های
بزرگ توی کشتی است آب رودخانه از طرفی که جریان دارد به پره های آن چرخ خورده چرخ
بحرکت آمده دور میگردد سر چرخ توی آسیاب بسنگ آسیا یا چیز دیگر اتصال و بستگی دارد
که آن سنگ و غیره هم بتبع حرکت چرخ دور میگردد و گندم آرد میشود از این نوع آسیا

در کنار رودخانه خیلی دیده شد آخر شهر همان شعبه کوچکی که از بالادست رودخانه بریده و بشهر
برده‌اند دوباره آمده روی دانوب بزرگ می‌افتد فاصله مابین دانوب بزرگ و شعبه کوچکی
که بشهر میرود یک تپه و زبانه ممتدی است مثل جزیره طولانی که خیلی پر گل و سبزه و باصفاست
خواستند که از این دهنه داخل شهر شده رو بمنزل بروند گفتیم باز قدری بجریان آب بالا
بروند در این رودخانه بزرگ کشتیهای بزرگ بخاری کار می‌کند اما کشتی بزرگ نمیتواند
داخل شعبه که بشهر میرود بشود کشتی که در شعبه شهر تواند سیر و حرکت کند همینطور و بهمین اندازه است
که ما نشسته‌ایم یعنی کم عمق و طولانی و سبک است خلاصه رفتیم تا بالمرّه از آبادی شهر دور
شدیم و اینجاها کنار رودخانه تماماً جنگل است و زمینش چمن با انواع گلها و اشجار جنگل هم
تماماً درختی است شبیه به بید پر هم بلند نیست که فضای جنگل را تاریک و خفه کند و برگهای
درختان چنان سبز بود که مثل این است برگها را یک یک شسته باشند و اینجا یک عالم
سکوتی دیدم که هیچ صدائی نبود و نمی‌شنیدم مگر صدای بعضی مرغهای کوچک خوش
الحان که توی جنگل میخواندند و پرواز میکردند و دیگر صدای پرواز بعضی قازهای سیاه
و بعضی مرغان شکاری مثل قره قوش و غیره در هوا و گاهی هم صدای بخار دیگ کشتی را
می‌شنیدم و اگر مقدور بود هیچ راضی نبودم که بشهر برگردم و میخواستم همینطور
الی بوداپست پایتخت مجارستان بروم در بین این عالم خیال طولانی و سکوت

هوا و اشیا بودم یکبار دیدم مهدیقلیخان میگوید کراتویل مهماندار و دیرکتور کشتی عرض میکند
خیلی از شهر دور شده‌ایم و در برگشتن چون بر خلاف جریان آب است هر فرسخی را در
دو ساعت بیشتر باید طی کنیم فوراً حکم بمراجعت شد و با افسوس مراجعت کردیم
عرض رودخانه در اینجاها چهارصد ذرع بیشتر است و آب بسیار آرام و سنگین میآید
و عمق رودخانه هم زیاد است از اول شعبه رودخانه که بشهر میرود تا آخر که باز داخل و متصل
برودخانه بزرگ میشود در روی رود دانوب بزرگ پنج پل آهنی بسیار بسیار بزرگ
معتبر خوب برای عبور کالسکه بخار ساخته‌اند که طول هر پلی که از روی رودخانه و باتلاق
و سیلاب میگذرد بیشتر از هزار ذرع است و عجب این است که برای نگاهداری
هر پلی دو پایه بسیار ظریف باریک از سنگ توی رودخانه زده و بالا آورده‌اند و این
پل با این مطولی و بزرگی روی این دو پایه که بنظر بسیار سهل و کوچک و بی اعتبار میآید
برقرار است یک ترن در جلو ما از روی پل گذشت که هشتاد و پنج کالسکه بزرگ
مال التجاره بیک لوکوموتیو که اسباب بخار باشد بسته بودند خیلی تماشا داشت
خلاصه رسیدیم بدهنه شعبه که از شهر میگذرد و داخل شدیم بازائی دم اسکله که سوی اسکله بود
که صبح از آنجا سوار شدیم پلهای آهنی معتبر روی این شعبه بسته بودند خیلی راه طی کرده تا اسکله
رسیدیم از کشتی در آمده سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را بتماشاخانه رفتیم

قبل از تماشاخانه از توی همین عمارات و تالارها رفته و از دالانهای بسیار طولانی قشنگ
خوب گذشته از پله زیادی پائین آمده رفتیم بباغ مخصوص امپراطور که در آنطرف میدان
محاذی باغ عامه است اما در این باغ همیشه بسته است هیچکس اذن گردش ندارد مگر خود
امپراطور و خانواده سلطنت گرمخانه و نارنجستان خوبی دارد درختها و گلهای بسیار خوب
با طراوت بانواع مختلف باغ هم اگرچه کوچک است اما خیلی قشنگ و باصفا و پست و بلند است
خیابانهای پیچ پیچ و دریاچه کوچکی هم دارد چادر قشنگی زده فرش و میز و اسباب بسیار
خوبی در آن انداخته و چیده بودند عمارت آرشیدوک آلبرت سپهسالار اطریش هم متصل
باین باغ و عمارت امپراطور است یک دیوار فاصله است خلاصه باران می آمد از باغ
در آمده سوار کالسکه شده رفتیم بتماشاخانه امشب بازی و رقص اجنه و پریها بود بسیار
خوب تماشا داده و رقص کردند و سازهای خوب زدند بعد از اتمام مراجعت
بمنزل شد

Sir H. Elliot

جمعه یازدهم دیروز الیوت وزیر مختار و ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد و امروز هم قبل از گردش
سعدالله بیک ایلچی کبیر عثمانی بحضور رسید بسیار شبیه است صورةً بحسنعلی خان وزیر
فواید ایران خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن کالمبرق از شهر
گذشته بآبادیهای آخر شهر که رسیدیم یک ترن مخصوصی دیدیم که هیچ شباهتی

بکالسکهای

Locomotive

بکالسکهای بخار و ترنهای سفری نداشت لوکوموتیو کوچکی داشت و چند واگون سبک
بزمین نزدیک بسته بودند که اطراف آنها همه آئینه صافی بود اطاق اول کوچکتر از سایر
بود جای من بود و سایرین در اطاقهای دیگر که وسیع تر بود نشستند گنت گرانویل
مهماندار با سایر صاحبمنصبهای طرفین که در مصاحبت و معیت ما هستند و حکیم طولوزان
با بعضی دیگر از تلغرامچی و پیشخدمتهای ما بودند لوکوموتیو در عقب بود و نشیمن ما از همه پیشتر و کالسکه
سربالا باید برود چون راه سربالا است و در برگشتن بر خلاف همه جا سراشیب باینجهة مخصوصاً
در وضع کالسکه اختراعی تازه کرده و باین طور و سبک ساخته اند و این نوع کالسکه

Suisse

بخار گفتند در هیچ جای اروپا نیست مگر در یک راه آهنی که در مملکت سویس ساخته اند
دو خط راه آهن دارد یکی بجهة ذهاب یکی ایاب و در وسط دو خط راه آهن هم یک خط دیگری
از رایل دندانه دار ساخته اند و در زیر شکم لوکوموتیو هم چرخی ساخته اند دندانه دار
که آن دندانهای چرخ بدندانه و تیرهای رایل وسط وصل میشود که کالسکه بطور آرامی و سنگینی
سربالا و سرپائین میرود و بدین جهت عرّاده های کالسکه ها را مانع از لغزیدن در روی
رایل می شود حقیقةً بسیار اختراع تازه عجیب بدیع خوبی کرده اند برای سیر و گشت در بلندی
و پستی با راه آهن دیگر بهتر از این اختراع نمی شود خلاصه در سربالا رفتن لوکوموتیو را
عقب می اندازند که کالسکه ها را جلو انداخته زور بزند سربالا ببرد و در سرازیری جلو می بندند

و کالسکه‌ها در عقب است که بر خلاف آرام و سنگین حرکت کند خلاصه هرگز بسرعت کالسکه بخار
مسافر نمیرود خیلی آرام و خوب راه می‌رود و بسیار مایه راحت و مطبوع طبع است خاصه در چنین
محل و مکانی که همه سبز و خرم و پر گل و گیاه است و شخص میخواهد با تفرج و تماشا راه برود سه
استاسیون بسیار قشنگ دارد اما کالسکه‌ها نایستاده همینطور رفته در سه ربع ساعت
به کالمبرق رسیدیم بین راه اغلب جاها جنگل است و زراعت گاهی از توی جنگلها و
راهها زنها و دخترهای بسیار خوشگل که برای گردش رفته بودند دیده میشدند که خیلی بر زینت
و صفا و خرمی صحرا و گلها می‌افزودند رسیدیم به استاسیون کالمبرق پیاده شدیم بعضی
قهوه خانهای کوچک و اطاقی که دوربینهای و چشمه عکس را بردیف بدیوار نصب
کرده‌اند و ورق و ورنمای عکس پشت آن است که مردم تماشا می‌کنند و محلی و اطاقی
دیگر برای عکاسی هست که مردم را عکس می‌اندازند و همچنین بعضی جاها و اطاقهای
دیگر جمعیت زیادی از مرد و زن در آنجا برای تماشا جمع شده بودند این محل قله و تپه
و پست و بلندی و همه جنگل انبوه و زمینش چمن سبز خرم و اشجارش بلند و سایه دار
و بسیار خوب جائی است مردم بعد از خوردن غذا و عصرانه و چای و غیره در این جنگلها
متفرق شده به سیر و گشت مشغول میشوند از اینجا راه زیادی از توی جنگل سرازیر رفته
تا بمهمانخانه کالمبرق رسیدیم که آنجا را تپه و کوه کچل میگویند یعنی آن قطعه زمین جنگل

۱۶

خالی از درخت بوده که مهمانخانه و عمارت ساخته‌اند و حال آنکه اطرافش مملو از درخت
و گل است عمارت بسیار عالی است رفتیم بالا مهتابی داشت در آنجا قدری نشسته دوربین
باطراف انداختیم چشم اندازی دارد که حقیقة بوصف و تعریف نمی‌آید کل شهر وینه و اطراف
و کوهها و تپه‌ها و ییلاقات و عمارات ییلاقی و شعبه‌های رودخانه دانوب و راههای
آهن و تردد کالسکه‌های بخار و غیره و غیره همه در مد نظر است قدری تماشا کرده بعد
با طاق دیگر رفته قدری میوه خوردیم بعد از آن پائین آمده رفتیم خانه شخص نقاش معروفی
که عمارت ییلاقی اوست و در جنب همین عمارت مهمانخانه است اسم نقاش
اوژن فلیکث است و عمارت او هم چشم انداز بسیار خوب باتماشائی دارد خانه‌ایست
بسیار قشنگ و مرتبه بمرتبه گلکاریهای بسیار خوب و بوستان و غیره دارد خانه‌اش را
میخواست بفروشد میگفت شصت هزار تومان خرج کرده‌ام الحق آنخانه با زمین زیادی
که داشت و در همچه محل و موقعی با این چشم انداز خوب بآن قیمت می‌ارزید بعد بیرون
آمده کم کم پیاده راه زیادی طی کرده رفتیم الی محلی که از کالسکه آهن پیاده شده
بودیم سوار کالسکه شده بوینه مراجعت کردیم و لدی الورود دیگر است رفتیم به اشتات
پارک که بزبان المان یعنی باغ شهر است این زمین از اراضی خالصه دیوان بوده است
یعنی از زمین خندق و باروی قدیم شهر که امپراطور حالیه بخشیده است باهل شهر

[illegible]

وازمالیات شهر باغ و عمارت عالی خوبی بنا کرده اند برای گردشگاه عامه مردم که همه روزه
از صبح الی نصف شب اهل شهر در آنجا گردش میکنند رسیدیم بکنار باغ پیاده شده
داخل شدیم زن و مرد زیادی بودند گردش کاملی کردیم باغ کم عرضی است اما خیابانهای
زیاد و دریاچه و فواره خوبی دارد که از چهار طرف فواره هر طرفی بقدر یک لوله آفتابه
آب سرد صاف گوارا میریزد زنی ایستاده است استکانهای بلور چیده بمردم آب
میدهد رفتیم بتالار و عمارت باغ که در حقیقت قهوه خانه این باغ است در وسط تالار
بسیار وسیع پر زینت مرتفع عالی است چلچراغهای متعدد از سقف آویخته اند این تالار
درش همیشه اوقات بسته است مگر گاهی که موزیک بزنند یا مجلس رقص و غیره بدهند
اما جنبین این تالار دو اطاق بزرگ است که در یکی صندلی گذاشته مردم می نشینند و قهوه
و چای و آب جو و غیره میخورند و در دیگری انواع و اقسام آبهای معدنی اطریش و فرانسه
و المان را در شیشه ها و بطریها ریخته و در زیر آن اطاق که جای خنکی است گذاشته اند
که مردم هر صبح آمده از آن آبهای معدنی خورده و برای معالجه در باغ راه میروند
بعد از گردش و تماشای باغ و عمارات بمنزل آمدیم امروز صبح رئیس مجلس وزرای امپراطور
بحضور آمد مرد پیر با بنیه ایست اسمش پرنس کارلوس د وارسپرگ

Prince
d'Auersperg

شنبه دوازدهم صبح قبل از نهار رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپراطور که در همین عمارت است

از

از اطاقهای متعدد گذشته بعد بدالانی رسیدیم از آنجا دوازده پله خورده بالا رفتیم
باز دالانی دیگر طی کرده تا باطاق امپراطور رسیدیم همان اطاقی است که روز اول
هم اعلیحضرت ایشان از در آنجا بازدید کردیم امروز برای وداع رفته بودیم امپراطور
تا اطاق دوم استقبال کردند دست هم را گرفته به کابینه امپراطور رفته روی
(کابینه دفترخانه مخصوص)
صندلی نشستیم سپهسالار اعظم هم بود خیلی صحبت شد بعد برخاسته مراجعت کردیم امپراطور
تا دم پله مشایعت کرده برگشتند لدی الورود بمنزل بلافاصله امپراطور ببازدید ما
آمدند باز من تا دم اطاق دوم استقبال کرده دست هم را گرفته آمدیم روی صندلی
نشستیم سپهسالار اعظم هم بود صحبت شد بعد اعلیحضرت امپراطور وداع کرده رفتند
پس از آن نونس پاپ یعنی سفیر پاپ بحضور آمد اسمش لوئی تاای ودینی مرد بسیار
زرنگ خوش محاوره ایست بعد از او ایلچی کبیر فرانسه آمد اسمش کونت دوگه مرد قابلی
بنظر آمد سیاحت زیاد در صفحات شامات کرده و تفحص زیاد در پیدا کردن مسکوکات
و آثار قدیمه و اشیاء کهنه شهرهای خراب و ویرانهای آن صفحات نموده است مستشار
خود را هم که اسمش رینگ بود معرفی کرد بعد نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم
بباغ و عمارت شنبرون عضد الملک در کالسکه پیش ما نشسته بود بعضی از پیشخدمتها
هم در رکاب بودند رفتیم با کالسکه توی باغ پیاده شده دم دریاچه و فوارهای

آب

آب و بالای آبشار که بدریاچه میریزد و خیابانها و سایر جاها گردش زیاد کردم حقیقةً
در فرنکستان بصفای این باغ کمتر جائی دیده شده است از میان دریاچه دو فوارهٔ میجهد که هر یک
سی و دو ذرع ارتفاع دارد و آبش هم زیاد است خیلی چیز عجیبی است انسان از تماشای
آن سیر نمی شود و از بالای سنگها که حجاریهای خوب کرده اند آب مثل آبشار خیلی
وسیع و عریض پر صدا توی دریاچه میریزد زن و مرد و بچه زیادی در باغ جمع شده بودند زنها
و دخترهای بسیار خوشکل میان آنها بود که همه جا با ما همراهی میکردند هر نقطه که میرفتیم
حاضر بودند و مطلقا خستگی نمی فهمیدند رفتیم بالای آبشار که مشرف بدریاچه و این دو
فوارهٔ عظیم بود مدتی ایستاده تماشا کردیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده از چند
آبشار و غیره گذشتیم عمارتی در گوشهٔ خیابانی از سنگ ساخته اند شبیه بعمارت خرابه
و عمداً طوری ستونها و سرستون و غیره را ساخته اند که یک آثار و عمارت خراب ریخته
و پاشیده بنظر می آید که هر کس ببیند خواهد گفت که چرا همچه عمارت خرابی را در چنین باغی
باقی گذاشته اند و همین سنگهای ستون شکسته و غیره را حقیقةً از آثار قدیمه و ابنیهٔ خرابهٔ
دیگر مخصوصاً آورده در اینجا عمارت خرابی بنا کرده اند از بالا و میان آن آب زیادی
بطور آبشار میریزد از اینجا هم گذشته با کالسکه سربالا رفتیم برای تماشای بالای تپهٔ
این باغ که تالار و ایوان و عمارت است که ماری ترز بنا کرده و از یکصد و سه سال قبل

ازاین

ازاین بنای آن شده است بعمارت نرسیده در پای عمارت باز دریاچه بزرگی است
اطرافش چمن گلکاری یک سنگ تمام آب صاف از کنار دریاچه آمده بزور
تمام داخل دریاچه میشود مرتبه بمرتبه چمن است و تپهٔ کوچکی بالا که بعمارت میرسد
من از آن بیراهه چمنها بالا رفته داخل پله های تالار شده و از آنجا بتالار رفتیم این طرف
تالار مهتابی بود که چشم انداز بدریاچه بزرگ دیگر و جنگل و چمن و باغ دیگر داشت
که این دریاچها منبع همه فواره ها و آبشارهای پائین باغ است که اول دیدیم اسم این قصر
گلوریو است خلاصه بعد آمده نشسته قدری عصرانه خوردیم در اینجا اسباب چرخ
و ماشینی هست که چون از طرفی میگردانند از طرف دیگر نیم کتی است سه نفر روی
آن می نشینند و آهسته آهسته میرود بالای بام این عمارت که چشم انداز خوبی دارد خود
مخصوص و عضدالملک و غلامحسینخان اکفیم نشسته رفتند بالا و باز زود پائین
آمدند پس از آن پائین آمدیم و سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش که در همین شنبرون است
پیاده شدیم باز جمعیت زیادی از زن و مرد بود و زنهائی هم که در آن باغ همه جا
با ما همراهی میکردند تماماً با مردها و اطفال باینجا آمدند نزدیک پله در باغ وحش
پیاده شده قدری در باغ گردش کردیم شیر پلنگ خرس فیل کرگدن
زرافه میمون گرگ شتر آهو ارقالیهای عجیب لاما که حیوانی است شبیه

بز

شتر بیزون که گاو میش وحشی است انواع طوطیها قرقاولها وغیره وغیره دیده شد
از حیوانات عجیبه و وحوش غریبه یک شیر نیکی دنیائی دیدم که از شیر متعارفی خیلی کوچکتر است
نوع غریبی است بسیار وحشی چشم و سر و دماغش با انسان شبیه است ودیگر یک نوع
میمون سیاه رنگ بود که چشمهای درشت زرد براقی داشت و بسیار هم آرام
و بی آزار بود خلاصه بعد از گردش سوار کالسکه شده باز مراجعت بباغ کرده پیاده
شدیم وانواع گلها که از گرمخانه درآورده با درختهای عجیب درباغ چیده بودند تماشا
کردیم خیلی گلهای خوب داشت چون میخواستم بحمام بروم و دیر وقت بود بیرون
آمده یکسر رفتیم بهمان حمامی که سابقاً رفته بودم و بعد از استحمام بیرون آمده یکسر بتماشا
خانه رفتیم سپهسالار اعظم و سایرین هم بعد آمدند امشب پرده ها و بازیهای عجیب و غریب
درآوردند و زنها با مردها بهیئت اجتماع آوازهای خوب خواندند بعد از اتمام آمدیم بمنزل
پرنس کارلوس دوارسپرگ که رئیس مجلس وزرای دولت است وزیر بحضور آمد مرد
قابلی است خیلی با عقل و هوش است از طرف دولت در مشورتخانه عامه وکلای ملت گفتگو کرده دفاع میکند
(تفصیل شهر وینه مختصراً از این قرار است شهر وین پای تخت اوستریای سفلی است
شهر لنیز پای تخت اوستریای علیاست سالسبورغ هم جزو اوستریای علیاست
وین شهر یست در پستی و گودی افتاده و توی شهر هم خیلی پست و بلندی دارد

Prince d'Auersperg

بز

اغلب کوچها خیلی سرازیر و سربالاست وقتی که از عمارت دولتی شهر که منزل ما بود میخواستیم
بعمارت شنبرون برویم همه را سربالا میرفتیم و در مراجعت برعکس سرازیری بود اطراف
شهر همه تپه های بلند جنگلی است و شهر از هر طرف سرکوب و محلی مشرف دارد این است
که هیچ قلعه و استحکامات دور شهر نساخته و خرج بی معرفی دانسته اند در قدیم دور شهر خندق
و خاک ریز داشته که حالا هم آثارش بعضی جاها باقی است دولت زمین خاکریز
و خندق را بمردم فروخته یا باغات و عمارات برای زینت و آبادی شهر ساخته است
کوچهای خوب وسیع دارد همه کوچها از بزرگ و کوچک سنگ فرش بسیار خوب است
سه چهار تماشاخانه دارد کالسکه زیاد در شهر عبور و مرور میکند اما نه بقدر پاریس
و لندن و برلن تران وای و امنی بوس هم خیلی است که در کوچها از روی خط راه آهن
اسبی عبور میکند اما این کالسکهای امنی بوس وین کوتاه و پست است و در بالای
کالسکه هم کسی نمی نشیند همان یکمرتبه می نشینند کالسکهای راه آهن اسبی پاریس هم
دو مرتبه و بلند و بزرگ است وقتی که می آید مثل یک کوه است اما امنی بوسهای وین
چون هم از خط راه آهن میرود کمتر خطر برای پیاده و کالسکهای کوچک دیگر دارد
بر خلاف پاریس که علاوه بر آنچه از روی خط آهن میرود نظر بصافی و خوبی فرش
کوچها از روی زمین هم خیلی میبرند این است که بسیاری از اوقات ناهنگام

به پیاده‌ها و کالسکه‌های دیگر رسیده زیر چرخ خورد میکند و خیلی خطر دارد برای عابرین
خلاصه شهر وین هر شب با چراغ گاز روشن است و خیلی هم گاز دارد و دیگر صورتهای
خوب و چهرهٔ خوشگل که در شهر وین و اطراف آن دیدم از همه جا زیادتر و بهتر بود یعنی در خاک
اطریش کمتر آدم زشت و بدگل دیده نشد چه دخترها چه زنها چه پسرها همه در کمال وجاهت
هستند و بدگل منحصر باشخاصی است که از زن و مرد یا پیر شده یا خلقهٔ معیوب باشند چراغ
الکتریسیته هنوز در این شهر معمول و متداول نشده است کلیساهای معتبر بسیار خوب دارد
بخصوص دو کلیسا که بنای آنها خیلی عالی و از آثار عظیمه است یکی دو میل و مناره بلند
دارد مثل برج و دیگری یک میل که خیلی مرتفع و سرش مخروطی و از همه جا پیدا است
کلیسای بزرگ موسوم به سنت اتین طرز معماری و وضع بنای آن برسم گوتیک و در سنه ۱۱۴۴
عیسوی بنا شده است و این بنا یکدفعه از صدمهٔ آتش سوخت در سال یکهزار و سیصد و بیست
که عهد رودولف چهارم بوده مجدداً بنا شده است و هر دو برج بلند آن موسوم
به تورد پایان است (یعنی برج پایان) و کلیسای دیگر که یک میل بسیار بلند
مخروطی دارد موسوم به کلیسای اوگوستین است در سال ۱۳۲۷ بنا شده است و بعد
بیک واسطه خراب شده تا در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و سه دوباره معمور و آباد
شده است و قبور و مدفن جمیع اموات طایفه امپراطور و اجدادشان در همین کلیسا است

رسم گوتیک یعنی طرز معماریهای بسیار قدیم

دروی

دروی آن مقابر به صنعت قانوای معروف که اولین حجار فرنگستان بوده حجاری شده است
از آن جمله قبر ارشیدوشس ماری کریستین که دختر ماری طرز است

Marie Christine
Marie Therese

میوه جاتی که در این فصل در وین دیده شد هلو دارد اما خوب نیست اناناس بسیار
خوب داشت که در گرمخانه عمل می‌آورند خیار دارد اما مثل همه خیارهای فرنگستان
پوستش برآمدگیها دارد و مثل خیار ایران نیست مزه ندارد گرمک یعنی طالبی اما
در این نوع طالبی ایران است و اغلب در سر شام و نهار صرف می‌کنند آلوبالو
و گیلاس چیلک کوچک جنگلی انجیر سیاه دراز زردآلوی کم آب و همچنین سایر
میوه جات اما آنچه این است که در وین تنها میوهٔ خوب نباشد در اغلب بلاد فرنگستان
بواسطه رطوبت هوا و زیادی باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود مگر در گرمخانه
که با اهتمام زیاد میوه خوب عمل بیاورند چنانکه در پاریس هلوی خوب بود و در انگلیس
هلو و شلیل خیلی بهتر از همه جای دنیا یافت میشود هوای وین در تابستان هم هر وقت
ابر باشد و باران ببارد خیلی سرد میشود و هر وقت آفتاب شد گرم است
گردشگاههای خوب باغها و پارکهای متعدد با صفا و قهوه خانها و کلوب ها دارد
اما به زیادی و تعدد شهر پاریس نیست کوچه‌ها و بولوارها را درخت نشانده اند اما کوچه
و بولوار درخت دار زیاد نیست (روزنامه که بزبان فرانسه چاپ میشود دو

نسخه

نسخه است یکی مسافر زی وین و دیگری موسوم به دانوب است اما همه روزه
چاپ نمیشود هفته یکمرتبه بیرون می آید بزبان المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود
خلاصه روز سیزدهم شهر رجب که روز مولود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود بقصد
حرکت برخاستیم وزیر جنگ را که خواسته بودیم بجهت عمل ابتیاع اسلحه و گرفتن
صاحبمنصب و غیره بحضور آمد خیلی گفتگو کردیم بعد اعلیحضرت امپراطور در ساعت یازده
که قبل از ظهر بود بمنزل ما آمدند قدری با ایشان نشستیم بعد باتفاق برخاسته از عمارت
پائین آمدیم همه صاحبمنصبان و بزرگان دولت حاضر بودند من و امپراطور سوار
کالسکه شده بطرف گار مشرق راندیم مسافت زیادی بود جمعیت بسیاری
از مرد و زن بتماشا آمده بودند تا رسیدیم بگار با اعلیحضرت امپراطور وداع کردیم
نریمان خان که بوزیر مختاری ایران در وینه مقرر شده بود بماند تا نظر آقا وزیر مختار
مقیم پاریس هم برای قرارنامه صاحبمنصبان و دادن پول قیمت اسلحه و غیره مقرر
شد موقتاً در وینه بماند کالسکه بخار واگون و ترن مخصوص امپراطور است سوار
کالسکه راه آهن شده و با اعلیحضرت امپراطور و سایرین دیگر بار وداع کرده براه
افتادیم من نهار را توی واگون خوردم سایرین در منزل صرف کرده بودند
شب را هم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدیم صبح روز دیگر

یعنی قبل از ظهر وارد سرحد روس شدیم اول از مملکت مراوی دوم از سیلزی Moravie
سوم از گالیسی که جزو لهستان متصرفی امپراطور اطریش است گذشتیم در شهر Silésie
اودربرگ که شهر کوچکی است و سرحد است با لهستان متصرفی پروس نیم ساعت Galicie
کالسکه ها ایستاد تلغرافهای پیش رفته در استاسیون شام خوردند این شهر اودربرگ
در مملکت سیلزی واقع است در این استاسیون زنهای بسیار خوشگل ایستاده
و جمعیت زیادی در کالسکه ها جمع شده بودند پای تخت مملکت مراوی شهر
برون است که جنگ معروف سه امپراطور که در عهد ناپلیون اول شد در Brunn
اوسترلیتز نزدیکی این شهر واقع شد و ناپلیون فتح کرد پای تخت سیلزی Austerlitz
تروپو و پای تخت گالیسی لامبرگ است که شب گذشتیم و دیده نشد بعد از آنکه Troppau
شام خوردند و کالسکه حرکت کرد داخل خاک گالیسی شدیم در یک استاسیون چند دقیقه Lemberg
کالسکه ایستاد جمعیت زیادی برای تماشا آمده بودند نزدیک غروب بود شخصی
سبزه رنگی که ریش توپی سیاه و باهل مشرق زمین شباهت داشت سبد بزرگ
میوه زردآلوئی در دست داشت میفروخت بصنیع الدوله گفتیم پول بده و از این زردآلوها
بخر بیاورد تا کالسکه ایستاد زردآلو فروش را صدا کرد او هم برای اینکه وقت
تنگ و کم مانده است ترن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است

تعجیل دوید رو به واگون پایش بند شد بخط راه آهن خورد زمین سبد افتاد کل زرد آلوها
ریخت روی خاک و گل همه مردم یک دفعه خندیدند مرد که خفیف شد وایستاد حالا
یکطرف خفت افتادن طرف دیگر ریختن زرد آلوها با تعجب و تفکر زیاد بزمین و زرد آلوها
نگاه میکرد من بمصنیع الدوله گفتم تمام پول زرد آلو را بده و حکم بغارت زرد آلو
بکن همینطور شد یکدفعه زن و مرد که ایستاده بودند تماما ریختند روی زرد آلو
و فوراً همه را جمع کرده خوردند و اینعمل هم دیگر باره مایهٔ خنده مردم شد خلاصه
شب در توی واگون گذشت صبح که برخاستم بشهر برودی که نزدیک سرحد
روس و آخر گالیسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند جمعیت
زیادی هم در استاسیون جمع بودند آمدم پائین الی آخر صف فوج رفته و بواگون
برگشتم کرانویل و سایر صاحبمنصبان اطریش که همراه بودند آمده مرخص شدند
Radziwilow لیکن تا بزالی رادزی ویلوف که اصل سرحد است و از اینجا الی آنجا پانزده دقیقه
با راه آهن مسافت بود همراه آمدند خلاصه رسیدیم به رادزی ویلوف که استاسیون
روسها بود و صاحبمنصبان و مامورین روسیه آنجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیک
میزدند پیاده شده الی آخر صف سرباز رفته بعد آمده بکالسکه ها و ترن مخصوص
اعلیحضرت امپراطور روس که آورده بودند سوار شدیم اطاق ما و همچنین منازل

سایرین بسیار خوب و خوش وضع بود و همه بهم راه داشت چون پرنس منچکوف
ناخوش بوده جنرال جودان کوشلوف در عوض او از جانب امپراطور بمهمانداری
Milutine مامور شده است با همان خدمه و پیشخدمتهای سابق و غیره و میلوتین پسر وزیر جنگ
هم که دفعهٔ اول جزء مهمانداران بود حالا نیز آمده است حاکم ولحینی و کیف
که مرد بسیار معتبری است حاضر بود و بحضور آمد نسبت باو التفات شد در اینجا وضع
خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه و قشون حتی حیوانات از گاو و گوسفند و غیره
بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف نمستان و آلمان و غیره نداشت
خلاصه بارها و غیره را از ترن اطریش حمل باین ترن کردند و مدتی طول کشید تا همه
کار منظم شده و هر چیز و هرکس بجای خود قرار گرفته ترن به بولاد قفقاز حرکت کرد
از مملکت اطریش که گذشتیم اهالی هر ملک را وضع دیگر و با هم مختلف دیدم یعنی ممالک
متعلقه با طریش که الی سرحد روس طوایف مختلفه و هر طایفه لباس علیحده داشتند
و اینمعنی از عجایب و قابل ملاحظه و تامل است که در نقل و تحویل از مملکتی بملک دیگر
همینقدر که از خط سرحد تجاوز می شود اوضاع و اشخاص و حالات و عادات یکباره
تغییر کلی و واضح می کند بطوریکه کمتر چیزی از آن بوضع مملکت پیش شباهت دارد
باری از جملهٔ اهالی و طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای اینطرف نسبت بسکنهٔ اطراف وین

قدری فقیر و کم بضاعت بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد امّا همه صحراها طبیعةً سبز
و خرّم و پرگل و جنگل بود و زراعات زیاد هم دیده شد که همه را با کمال نظم و خوبی کاشته
و عمل آورده بودند حالا اوّل درو گندم بود امّا از وین که درآمدیم رفته رفته هر چه بسمت
مراوی و سیلزی و گالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سردتر و ییلاقیتش زیادتر می شد
بطوریکه در بعضی جاها گندم و جو سبز بود و هیچ آثار زردی نداشت لباسهای
اینطرفها از زن و مرد خیلی عجیب است خلاصه راندیم داخل خاک روسیه شدیم
چنانکه پیش اشاره شد وضع و حالت و طبیعت صحراها و غیره بالمرّه با نمستان تغییر کرد
مثلاً زراعت طور دیگر است امّا هرجا را که توانسته از هر قسم زراعت کاشته اند
باقی دیگر چمن و مرتع است و گل زیاد اینجاها هم بعضی مزارع را درو میکردند و بعضی دیگر
جاها سبز بود و نرسیده بود در اغلب استاسیونهای شهرها و جاهای معتبر جمعیت
زیاد و نظام با موزیکان حاضر بودند که پائین آمده گردش میکردیم سه شب متوالی
در کالسکه بخار خوابیدیم یعنی با خاک اطریش چهار شب تمام متصل در راه بودیم
تا بولادقفقاز رسیدم

روز پنجشنبه هفدهم رجب سه ساعت بغروب مانده بود که وارد ولادقفقاز شدیم
و در اینمدت چهار شبانه روز جز توقفهای مخصوص معیّن در استاسیونها و غیره

دیگر کالسکه متصل در حرکت بود نود و نه یا نود و شش ساعت از وین الی ولادقفقاز
مسافت بود شش ساعت آنرا اوقات و مدّت توقّف در استاسیونها و غیره فرض
میکنیم نود ساعت دیگر علی الاتّصال در حرکت بودیم و هر ساعتی هفت فرسنگ راه
طی میکردیم که از وین تا ولادقفقاز ششصد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار
شب و سه روز طی شد امّا حرکت این چند شبانه روز خیلی زحمت داد بخصوص دود
زغال سنگ که سینه‌ها را اذیّت کرده و دست و روها را سیاه در خوابیدن شب
هم خیلی زحمت دارد در روی نیم کت کوچک که درست انسان نمیتواند جابجا بشود
امّا الحمد لله تعالی من در کمال استراحت میخوابیدم و بسیار خوش میگذشت و باز این
ترن روسها از سایر ترنهای فرنگستان وسیع‌تر و بهتر است امّا تماشای صحراها
و آبادی دهات و گلها و چمنها و ایلخیهای اسب و مادیان و گلّه‌های گوسفند و گاو
و خوک و غاز و مرغابی و مردم مختلف الخلقه و طوایف مختلفه با لباسهای مختلف
آنقدر خوب و دلچسب بود که انسان نمیخواست هیچ کاری بکند مگر متصل سر از
پنجره کالسکه بیرون کرده تماشا و تفرّج کند اوّل بهار که از این صحراها بطرف
مسکو و پطربورغ میرفتیم هنوز درست از صحراها علف و گل در نیامده بود حالا
که دو ماهی گذشته کلّ صحراها تا چشم کار می کند انواع و اقسام گل است که در هر ده قدم

میتوان صد قسم و رنگ گل چید علف و گل در بعضی جاها آنقدر بلند شده که مثل جنگل بود اغلب
صحراها مالامال از گل ریز سفید بود و همچنین گلهای زرد و سرخ و بنفش و آبی در بسیاری
از صحراها بخصوص در نزدیکی ولادیقفقاز ختمیهای زرد رنگ کاهی آنقدر بود که چشم خیره
میشد دیگر ختمی گلی بسیار خوشرنگ برنگ شکوفه هلو و بهمان اندازه هم زیاد بود خلاصه
از شهر کیف نصف شب که در خواب بودیم عبور شده بود اهل شهر چراغانی بزرگی کرده — Kiew
و همه در استاسیون آمده بودند بسیار تأسف خوردیم که چرا روز نبود که اهل شهر را ببینیم
و گردش کنیم روز دیگر بشهر کورسک رسیدیم از دور خیلی شهر قشنگی بنظر آمد در روی
دو تپه بزرگ واقع است دره مابین دو تپه هم عمارت و خانه و آبادی دارد کلیساهای
بزرگ خوب و باغات و جنگل و سبزه توی شهر و اطراف زیاد است رسیدیم به استاسیون
حاکم قلمی شهر غایب بود نایب الحکومه که جوان معقولی بود با حاکم نظامی و صاحب منصبان
زیاد و فوج و موزیک و زن و مرد تماشائی زیادی در استاسیون حاضر بودند پیاده
شده الی آخر صف نظام رفته احوال پرسیدم هورا کشیدند بعد درشکه حاضر کردند
سوار شدیم نایب الحکومه که جوانکی بود او هم در جلو ما نشست رفتیم بگردش و تماشای
شهر اسم نایب الحکومه کراسنوپولسکی است رودخانه سیم که از زیر شهر میگذرد چندان — Krasnopolsky
بزرگ نیست آبش هم لجن آب است از پل آن گذشتیم قدری سربالا رفته تا بدروازه

شهر رسیده از کوچه وسط شهر راندیم سنگفرشهای کوچه بسیار درشت و ناهموار بود درشکه را
تکان خوبی میداد اغلب اهل شهر برای تماشا باستاسیون راه آهن رفته بودند شهر خلوت
بود در باغ عامه شهر پیاده شده قدری گردش کردیم باغ کوچکی بود شهر چندان بزرگ
نیست باید تخمینا سی و پنج هزار نفر جمعیت داشته باشد (اول خیار تازه و آلوبالو و غیره بود)
بعد از قدری گردش باز سوار شده برگشتیم براه آهن میرزا عبدالوهاب مستوفی گیلانی
که فسخ عزیمت کرده بایران مراجعت میکند همراه بود او و پسرش و میسو هینه دندانساز
و باغبانهای فرانسوی و بناهای ایرانی که در پاریس کار میکردند و چند نفر دیگر از این ترن
پیاده شدند که از راه دیگر به سارتیسین و حاجی طرخان رفته بایران بروند خلاصه راندیم — Tzaritzine
تا رسیدیم باستاسیون ارینوا ایستادیم حکیم الممالک را که از وینه با بارهای دولتی و غیره
پیشتر فرستاده بودیم بولادیقفقاز برود و از سرحد روس تلگراف شد که از آن راه رفته
و برود به سارتیسین و حاجی طرخان و بیاید به پطروفسکی و بکشتی ما ملحق شود او را اینجا دیدیم
بعضی فرمایشات شد و حکیم الممالک با میرزا احمدخان قونسول حاجی طرخان که در این سفر
همه جا همراه سپهسالار اعظم بود رفتند یعنی قرار شد که بعضی بارهائی هم که در کورسک
گذاشته شده بود حکیم بآنجا رفته و آنها را هم برداشته با دندانساز و میرزا عبدالوهاب
و غیره بروند بحاجی طرخان خلاصه بعد از چند ساعتی معطلی باز راندیم یک ساعت از شب

Kharkoff

کذشته بشهر خرکوف رسیدیم حاکم شهر و کل صاحبمنصبان و فوج و موزیک و زن و مرد
در استاسیون حاضر بودند رفتیم با این زجلو صف نظام کذشته احوالپرسی کردیم هورا کشیدند
بعد سوار کالسکه شده رفتیم بکردش شهر اکرچه چراغ کاز خیلی در شهر میسوخت اما تاریک
و سرد بود و باران هم می بارید زود برکشتیم براه آهن خواستیم حرکت کنیم کفتند سپهسالار اعظم
و امین السلطان عقب شما آمدند بشهر معلوم شد ما را در شهر کم کرده بودند خیلی معطل
شدیم تا رفتند آنها را پیدا کرده آوردند سوار شده راندیم شب را در راه آهن کذشت
و صبح را باز تماشا کنان میراندیم تمام صحرا سبزه و کل و حاصل خرم بود تا رسیدیم
بکنار دریای آزوف و شهر تغان روغ یکساعت و نیم از ظهر کذشته بود در استاسیون
حاکم و صاحبمنصبان و فوج نظام و غیره بهمان قاعده های سابق ایستاده بودند
پیاده شده احوالپرسی کردیم و بعد سوار درشکه شده رفتیم بشهر سپهسالار اعظم و غیره
در رکاب بودند رفتیم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکساندر اول در آن خانه وفات کرده بود
همان صندلیها و همان میزها و اسباب طاق بهمان وضع که در آن اوقات بوده است
نکاه داشته و بهیچوجه تغییری نداده اند و چون الکساندر بسیار مقدس بوده است در جمیع
اسفار و جنکها اسباب و ملزومات عبادت او را که در معابد و کلیساها رسم است
مهیا میکنند از قبیل صورت حضرت مریم و عیسی ع و غیره در روی چوب و پرده همراه

همراه

میبرده اند که در وقت عبادت استعمال میکرده است همانرا هم در نصف اطاق چیده اند
و دور محلی که همانجا فوت شده است روی فرش از آهن محجری کشیده از سایر
جاهای طاق مفروز کرده اند که نصفش پشت اسباب عبادت و نصف دیکر بیرون بود
که دیده میشد دو شمعدان بزرک هم با شمعهای کلفت و کتاب انجیل و غیره در آنجا بود
و اینمکانرا در مملکت روسیه خیلی مقدس و محترم میشمارند فی الحقیقه هم همینطور است
امپراطور الکساندر کذشته از اینکه پادشاه بزرکی بوده و ناپلیون اول امپراطور
فرانسه و دولت عثمانی و غیره جنکهای زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپ
معا داخل پاریس شده است مرد بوده مقدس و خداترس و بعد از اتمام جنک فرانسه
و ناپلیون از شدت خستکی باین شهر آمده انزوا اختیار کرده عبادت میکرد تا همین جا
ناخوش شده فوت شد در سن چهل و هشت سالکی خلاصه اطاقهای دیکر هم داشت
مثل خوابکاه امپراطریس زنش و غیره که بهمان حالت باقی مانده است بعد آمدیم بیرون شهر
محل مرتفعی است که از آنجا دریای آزوف پیدا بود اما آبش بواسطه کمی عمق بسیار
بدرنک است در اوقات جنک سواستاپول کشتیهای کوچک انکلیس و فرانسه آمده بودند
تنکه کرچ که قلعه محکمی بوده است کذشته داخل این دریا شده شهر طغان روغ را
بومبارد کرده یعنی خمپاره زده خیلی خرابی رسانده بودند شهر چندان بزرک نیست

Sebastopol
Taganrog

وضع

و وضع کوچه و دکاکین و غیره شبیه ببسایر شهرهای روس است چنانکه اشاره شد
شهر قدری بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بممالک خارجه میشود
و تجارت عمده ایست اینهمه غله که در روسیه می کارند خیلی زیاده از مصرف خودشان است
این است که کشتی کشتی از این شهر و شهر رستو حمل بدریای سیاه کرده ببسایر ممالک اروپا Rostow
و غیره میبرند شهر رستو هم در کنار رود دون واقع است که بهمین دریای آزوف میریزد Don
و از این شهر دهنه رودخانه دون که بدریا میریزد باد و ربین پیدا است تا شهر رستوف
قدری بالاتر است پیدا نیست گویا فاصله این شهر با رستوف بیست فرسنگ کمتر باشد
خلاصه آمدیم براه آهن سوار شده راندیم تا مسافت زیادی راه از نزدیکی دریا بود این
دریای آزوف اگرچه وصل بدریای سیاه است اما میتوان گفت در حقیقت خود یک Azow
دریاچه علیحده ایست در قلعه و بندر کرچ یک تنگه بسیار باریکی است که آب بحر سیاه Kertch
داخل این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو و اینشهر در کنار رودخانه دون واقعست
و حکومت علیحده ایست حاکم شهر و سایر صاحبمنصبان و غیره حاضر بودند یک فوج
توپخانه هم صف کشیده بود الی آخر صف رفتیم موزیک زدند با طاقهای امپراطور
که در نزدیک استاسیون است رفته قدری نشسته و باز آمدیم بگار سوار کالسکه شدیم
طول کشید تا کالسکه حرکت کرد جمعیت زیادی هم از زن و مرد بود بعد رانده قدریکه

رفتیم

رفتیم از پل بزرگ آهنی خوبی که روی رودخانه بسته بودند عبور شد کشتیهای بادبانی تجارتی
که حمل غله بخارج میکنند خیلی در رودخانه ایستاده بود قدریکه دور شدیم تمام شهر که
در روی تپه ممتدی واقع است پیدا شد خیلی آبادی دارد و شهر طولانی و وضع پر کثرت
پر خانواری است و خیلی قشنگ و خوش منظر از دور بنظر می آید قدریکه رفتیم زمینها باتلاق
و مرداب است و کمپانی راه آهن در اینجا خیلی کار و خرج کرده است تا راه آهن
ساخته شده چقدرها خاک خشک باید دستی بیاورند در این راه بریزند تا زمین سخت و سفت شود
که بتوان روی آن را سنگ فرش کرد و روی سنگ فرش ریل گذاشت باز هم الآن
عمله زیادی کار میکردند بلکه متصل باید کار کنند والا بسیار خطرناک راهی است آنکه
مردابی که متجاوز از هزار ذرع طول داشت یک پل بسیار کم عرض باریکی ساخته بودند
که اینهمه کالسکه بخار و ترن ما از روی آن گذشت خیلی احتیاط داشت والحمدلله
بیخطر گذشتیم دو فرسنگی که راندیم راه خوب و محکم شد خلاصه همه جا طی راه کرده تا در همان
تاریخی که نوشته شد وارد ولاد قفقاز شدیم در استاسیون آخر که از آنجا بولاد قفقاز
میرسد ایستادیم گفتند پسر بهمن میرزا میخواهد بحضور بیاید احضار شد اسمش محمدعلی میرزا
و جوان بسیار خوب معقولی است لباس رسمی صاحبمنصبی روس پوشیده بود در جنگ
عثمانی در سمت ارزنة الروم همراه قشون روس بوده زخم جزئی هم برداشته است

میگفت

میگفت چندی حاکم حسن قلعه عثمانلو بودم جنرال‌ها ژوردله حاکم استوارپل
با سیمز مان‌ها یش وغیره بحضور آمدند این حاکم هردو پایش از چوب است یک عصائی
در دست دارد راه میرود وقتی این جنرال سرهنگ بوده است در اردوی مشق که
جانشین قفقاز بسرکشی رفته بود در مراجعت این جنرال‌ها بعضی صاحبمنصبان دیگر سر راه
ایستاده بودند اسبهای کالسکه جانشین رم کرده بچهار نفر صاحبمنصب خورده همه را
بزمین می‌اندازد سایرین چندان صدمه ندیدند اما این پایش زیر عراده مانده خورد شد
هردو پا را بریدند صحت یافت والحال در کمال صحت و جوان با بنیه ایست و حاکم
استوارپل و داماد پرنس میرسکی است دو شب در ولادقفقاز توقف شد حمام هم
رفتیم حمامی کوچک و مال حاکم بود همان کالسکه چاپاری که از کنار ارس سوار شده
الی ولادقفقاز آمده بودیم باز آورده بودند سوار شدیم ولی گفتیم عوض کرده
کالسکه دیگر بیاورند شب را بعد از شام رفتیم بباغ عمومی شهر که باغ وسیعی است
اهل شهر چراغان کرده بودند و بال داده بودند سپهسالار اعظم و سایر تلنزین‌ها و صاحبمنصبان
روس همه حضور داشتند جمعیت زیادی هم از فرنگی و ایرانیها وغیره که در اینجا
کسب و تجارت می‌کنند بودند وارد تالاری شبیه بکلاه فرنگی که از چوب ساخته
بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند نشستیم تالار از صاحبمنصبان و زنهای

لوبل

معتبرین پر بود یک دسته خواننده زنانه بایک معلم مرد که کمانچه هم میزد در مجلس خواندند
و بعد همه از زن و مرد رقص کاملی کردند بعد از اتمام آمدیم منزل این هر دو شب گل
شهر را چراغان کرده و همه جا را با بیرقهای الوان زینت داده بودند (در مملکت روسیه
گل آفتاب گردان همه جا خیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آنرا همه عیالها
بخصوص زنها متصل شکسته میخورند اسم این گل در فرانسه تورنسل میباشد Tournesol
شنبه نوزدهم از ولادقفقاز سه ساعت قبل از ظهر حرکت شد همه صاحب منصبان و مردم
متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم قزاق مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه‌چی
نشسته قزاقهای دیگر پیش و پس و پهلوی کالسکه‌ها را گرفتند و در هر چاپارخانه که اسبها
عوض میشد دسته سوارهای قزاق هم عوض میشدند و این قزاقها همه از قزاقهای
ایالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ایالت ترک طایفه قزاق و طایفه چچن Térek
با هم مخلوطاً سکنی دارند و پای تخت این ایالت همین شهر ولادقفقاز و جزو حکومت
جانشین قفقاز است بیست هزار سوار قزاق دارند اغلب هم در این اوقات مأمور
اردوهای طرف عثمانی بودند و هستند طایفه چچن چون همه شافعی مذهب و از زمره
اسلام هستند و قدری شرارت و رشادت و خودسری هم دارند برای اینکه تنها
نباشند دولت قزاقها را آورده در دهات و این نواحی با آنها همسر و مخلوط کرده است

که نتوانند شرارت و هرزگی کنند با وجود این در همین جنگ آخر با عثمانلو بعد از شوریدن
بعضی از طوایف چرکس و داغستانی در حوالی سوخوم قلعه این چچنها هم بنای شرارت
و هرزگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنگ دولت
روس همه را تنبیه و سیاست کرده آرام شدند بسیار مردمان قوی بنیه و خیلی احمق
و مثل بهایم و حیوانات هستند لباسشان شبیه بقزاق است بلکه اصل لباس
لگزی و چرکسی همین است و قزاقها اخذ و اقتباس کرده اند همه خیلی بلند قامت
و قوی هیکل و درشت استخوان هستند زنانشان اغلب لباس قرمز می پوشند وضع لباسشان
بعینه مثل لباس زنهای ترکمان است خودشان هم کمال شباهت صوری و معنوی بترکمانها
دارند و اصل این طایفه از طوایف مغول چنگیزخانی هستند که بعد از قتل و غارت ایران
و ترکستان از راه قفقاز باین سرزمین و حدود روسیه آمدند و سکنی گرفتند چون این
صحراها پر علف و مرتع خوبی است و برای چرانیدن و نگاهداری گله و پرورش مادیان
والحق بهترین جاهای دنیاست این است که الی حال در این حدود زیست کرده اند
در ایالت ترک باید یکصد و بیست هزار نفر از طایفه چچن باشد اما قزاق هم که مخلوط
با اینهاست هیچ کمتر از چچن نیستند و برحسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت
و سواری اسب بلکه از چچنها هم بهترند چرا که دولت از قزاق سوار و نوکر میگیرد

و از چچن ها نمیگیرد و قزاق در نوکری دولت تربیت شده این است که در علم و فنون
سواری بر چچنها تفوق و برتری دارند اما از چچنها هم در وقت ضرورت نوکر چریک
میگیرند قزاقها در دهاتی که سکنی دارند زراعت میکنند ولی مالیات بهیچ وجه بدولت نمیدهند
مالیاتشان همان سواری است اسب و لباس و قمه و زین و یراق و طپانچه هم بهای
خودشان است اما تفنگ و قورخانه را دولت میدهد و در سفرها جیره هم میدهند
زنهای قزاقها هم بعینها صورةً شبیه بترکمان هستند اما لباسشان بطرز روس و ارامنه است
در میان زن و مرد قزاق و چچن لباسهای الوان از قبیل سرخ و زرد و غیره بسیار
مرغوب است قزاق و چچن خیلی معتقد بریش هستند و اغلب ریشهای بلند بزرگ دارند
اما رنگ ریششان اغلب بور و زرد است خلاصه راندیم دیشب خیلی باران آمده
بود زمینها گل و بی گرد و خاک بود راه امروز الی منزل که اسمش کروزنوای است
صد و چهار ورس و سی است که تقریباً چهارده فرسنگ باشد تا سه فرسنگ که راندیم
صحرای صاف با صفائی بود مثل بهشت که یکسره گل سفید و زرد و آبی و غیره روئیده
بود بعد کم کم دره و ماهورها نزدیک بهم شد تا به رودخانه کوچکی رسیدیم که اسمش
سونجا است از پل عبور کرده بعد بده ناصر کورت که سکنه آنجا طایفه انقوش هستند رسیدیم که
از همین ده به قزاق و چچن می نشینند الی آخر ایالت ترک انقوش هم تیره از طایفه چچن است

زمین اینجاها قدری تغییر کرده از آن گل و سبزه و طراوت و صفائی که در اراضی سابق بود
افتاد یعنی الی گروزنو آی صحرا سبز و خرم است اما مخلوط بخار شتر و سایر بوتهها
و علفهای هرزه دست است همه جا رودخانه سونجا از دور میگذرد و آن طرف رودخانه
صحرائی است کمیره جنگل اما نه بلند بعد از آن الی دو فرسنگ میرسد به تپههای بزرگ
شبیه بکوه که باز همه جنگل است و عقب این تپهها بمسافت زیادی کوه بزرگ بلند قفقاز است
که از دریای سیاه الی بحر خزر کشیده شده است و اکثر اوقات قلههای این کوه
در ابر است که مرئی نمیشود و این رودخانه که از دست راست میگذرد داخل رود ترک
شده بدریای خزر میریزد و چون مسافت زیادی بجاده داشت دیده نمیشد خلاصه
نهار را در ده اسپلپزاوزکایا که ده قزاق نشین و خیلی بزرگ است صرف کردیم
اسبها عوض شد این دهات وضع غریبی است دیوار باغها همه از چپرهای بلند چوبی است
کوچهها طولانی و مستقیم و عریض اما خانه و آبادی تک تک و دور از هم است این
ده دو هزار نفر جمعیت دارد محلی برای ما چادر زده مهیا کرده بودند از صاحبمنصبان
همراهان و مرد و زن قزاق و غیره جمعیت زیادی بود بعد از نهار اهل ده ساز زدند
و آواز خواندند و قدری رقص لکزی کردند سازشان شاخ گاوی بود و سورنا
کرده صدای سرنای خوبی پیدا میکند و دایره هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب

از آن میزد و سایرین دست میزدند یک نفر پسر با یک دختر هم میرقصیدند آن پسر یک دستش قمه
برهنه و دست دیگر طپانچه داشت قمه را نزدیک به پیش و طپانچه را نزدیک به عقب دختر گذاشته
میرقصیدند خلاصه سوار شده رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گروزنای شدیم که
منزل شب است اردوئی از سالدات روس با صاحبمنصبهای زیادی اینجا بود و جمعیت کثیری
هم از تجار ایرانی و روسها و قزاق و چچن و غیره بودند زنهای صاحبمنصبان شبیه بزنهای
فرنگستان بودند پیاده شده از صف نظام گذشتیم این فوج موسوم بفوج الکسی پسر امپراطور
و بسیار خوب فوجی بود مشق کرده موزیک زدند سالدات های اردنانس آمده راپورت
دادند و باین عبارات بزبان روس شیپنگ زده تکلم کردند واشه شاخسکوی ویلیچستو فسیو
ساستایت بلاغوپالوچنو یعنی اعلیحضرت پادشاه شاه همه چیز بجای خود مستقیم است
خلاصه آمدیم باطاق عمارت این عمارت را مرشال بریاتینسکی ساخته است عمارت خوبی است
منظرها بباغ دارد اما آنقدر جمعیت زن و مرد در باغ و پای منظرها برای تماشا جمع شده بودند
که نمیشد پنجره را باز کرد همه همراهان در این عمارت منزل کردند شب را در باغ موزیکان
زدند و سالداتها انواع و اقسام رقصها و خوانندگیها کردند خیلی تماشا داشت اینجا
قصبهایست بزرگ و در حقیقت محل اردوی قشونی است همیشه برای نظم صفحات
داغستان و طایفه چچن و غیره در اینجا قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل بنای

Ordonnance
Ваше Шахское Величество! все состоит благополучно.

ابادی

Ermoloff

آبادی اینجا را سردار یرملوف کرده و حالا کم کم تجارتگاه هم شده است جمعیتش سوای قشونی
هفت هزار نفر است و همیشه سه چهار هزار نفر قشون هم در اینجا ساخلو است هوایش گرم
و از میوه جات خیار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک به و سیب ترش دارد زراعت کاری
زیادی هم در اینجا میشود که دانه اش را آرد نموده نان میکنند از ولادی قفقاز مسافت
سه فرسنگ اول دهیه ناصرکورث میرسد که سکنه آنجا طایفه انقوش هستند که تیره
از طایفه چچن است بعد از این دهیه برسوکی که قزاق نشین است پس از آن ناظران
که سکنه اش ایضاً قزاق است قلعه کوچکی در ساحل رود سونجا و سها بنا کرده
که همیشه محل ساخلو سالدات است قراول خانه های چوبی بلند که با نردبان باید بالا رفت
در غالب راهها ساخته اند که همیشه یک نفر تک قراول آنجا ایستاده دیده بانی میکند بعد از آن
دهیه پلیف و قزاق نشین است بعد قره بلاغ ایضاً قزاق نشین است پس از آن
انیس گایا که دست راست و خارج از جاده بود و سکنه اش قزاق بعد اسلیزاو وزگایا
قزاق نشین بعد میخائی لوفس گایا قزاق نشین است بعد ساماشکی بعد شامایورت
بعد زاخانیورت بعد الخان یورت بعد گروزنوای که منزل بود و در سنه هزار و هشتصد و نوزده
عیسوی یرملوف سردار بنا کرده است امروز چهارده فرسنگ راه آمده ایم
یکشنبه بیستم رجب در ساعت ده قبل از ظهر از گروزنوای حرکت شد دو فوج تمام

سر راه

سر راه ایستاده سلام داده هورا کشیدند از قصبه خارج شدیم صحرا مثل دیروز مملو
از علف هرزه و خار زیاد و گل خطمی زرد و قرمز و سایر گلها مخلوط بهم است بعضی جاها
یکسره خار بود بعضی دیگر مخلوط بگل و جنگل کم و بوته زرشک و غیره دست راست مسافت
نیم فرسنگ تپه ها بود که جنگل داشت اما انبوه نبود و پشت تپه ها بفاصله دو سه
منتهی برشته کوه بزرگ قفقاز میشد دست چپ هم مسافت دو سه فرسنگی تپه و ماهور
بود تا به اوماخان یورت رسیدیم یعنی بعد از یک آبادی چاپارخانه که اسب عوض
شد باین دهیه رسیده از رودخانه ارقون عبور کردیم که پل خوب آهنی و آب زیاد
گل آلود بدی داشت اینجاها کلیتاً طایفه چچن می نشینند دیگر قزاق مسکن ندارد
سربازخانه و محکمه از دولت در اینجاست که همیشه یک فوج سالدات و قزاق
ساخلو هستند در چادری که برای ما میان آبادی زده و اسباب میز و نهار حاضر
کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود جمعیت زیادی هم از هر طایفه و طبقه از
روس و قزاق و چچن و لکزی و غیره جمع بودند زنها و دخترهای طایفه چچن
اغلب یکچارقد بزرگ سیاه رنگی در سر داشتند قبا و شلوارشان با منته شبیه بود
و خود را با اسباب و آلات نقره زیاد زینت کرده بودند لباس این زنها بچند طایفه
شبیه است هندی گبر ترکمان زنها و پسرها و مردها حاضر ساز و رقص بودند

فردا

فوراً بنای رقص و آواز را گذاشته یکدسته زن و مرد چچن دسته دیگر قزاق میرقصیدند
و نیو اخته خیلی تماشا داشت هیچ چچنی نیست که اسلحه نداشته باشد از اطفال گرفته
تا مردهای پیر حتی چوپانها همیشه یک قمه در کمر و یک طپانچه بلند چخماقی به پشت شال
زده و ده تیر باروط در قطارهای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده
رانده تا رسیدیم بمنزل که خاصه یورت میگویند از آنجا که نهار خوردیم به بعد
هیئت صحرا و وضع کوهها تغییر کرده تپه و ماهورهای طرفین صحرا دور افتاده
دست چپ تا هر جا چشم کار میکرد صحرائی بود صاف و مسطح بدون تپه و کوه لیکن
پر علف و گل و خار و تک تک بوته زرشک و بوته درختهای جنگلی بود که نشان از این
میداد که در قدیم جنگل بزرگ بوده و بریده اند که حالا از ریشه سبز شده است
دست راست بفاصله یک و میدان تپه های پست که همه جنگل است اما نه بلند همین
قدر است که تپه ها را از برگ سبز پوشانیده است و پشت این تپه ها بمسافت زیادی باز
همان رشته کوه بزرگ قفقاز است و الی منزل همین طور بود مگر اینکه قدری که رانده ایم
طرفین راه کم کم تا چند فرسخی جنگل انبوه کوتاه داشت هیچ حیوان و پرنده در این صحراها
بجز قمری و بعضی مرغهای کوچک دیگر ندیدم همین طور بهر دیه و آبادی که میرسیدیم
خواه اسب چاپاری عوض شود یا نشود جماعت چچن و غیره از زن و مرد سر راه

ایستاده و نان و نمک و هندوانه و خیار روی میزی گذاشته بودند ما قدری ایستاده احوال
پرسی میکردیم پس از آن خواه اذن داده شود یا نشود زن و مرد فوراً میان صحرا بنای رقص و ساز
و آواز میگذاشتند با وجود این نها ایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند
این صحراها و مساکن چچن ها و رودخانه و آبهای ایشان بسیار غم انگیز و دلگیر است همه یکوضع
و یک طور و حالت هیچ جا از صحرا و آبادی مفرّح نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده
وارد منزل خاصه یورت شدیم پرنس دال قوروکی اجودان امپراطور که کماندان میلیتر صاحب منصب
کل این صفحات است با همه صاحب منصبان فوج و موزیکان حاضر بودند تا آخر صف فوج
رفته احوال پرسی کردیم این فوج باسم مرشال باریاتنسکی است مشق کرده از جلو گذشتند
طوایف مختلفه غریبه هم خیلی بودند از چچن که رعیت این نواحی هستند و یهودی که در اینجا تجارت
می کنند و قزاق ها و روس ها یکه از اهل قشون و نظام بازنها ایشان متوقّف و ساخلو اینجا هستند
و تجار ایرانی شیعه از اهل قزلر که شهری است در هشت فرسنگی اینجا و در کنار رود ترک
واقعست که برای آمدن بحضور ما با یک نفر آخوند باینجا آمده بودند اهالی اینشهر تماماً شیعی
مذهب هستند خلاصه هوای اینجا خیلی گرم بود موزیکان زدند باز بسالداتها رقص کرده آواز
خواندند این پرنس دالقوروکی برادرزاده دالقوروکی وزیر مختار روس است که در عهد
شاه مرحوم و مدّتی هم در سلطنت ما مقیم دربار طهران بود (دهات عرض راه امروز اوّل

([illegible])

Prince Dolgorouky Commandant Militaire

Maréchal Bariatinsky

اوستارو کوردوی که هنگام عبور از رود ارقون دیده شد روسها قلعه کهنه در آنجا دارند
که همیشه محل ساخلو سالدات است بعد از آن بفاصله یکفرسنگ رودخانه چوکا بود
که پل نداشت و آبش کم و بد بود پس از آن بدیاوماخان یورت رسیدیم رودخانه
کدرمار نزدیک آن میگذرد بعد دیه آکتیسی سو که آبش بد و گوگردی است و همان آب را مجبوراً
مردم باید بخورند بعد از آن بتفاضی یورت از طوایفی که اینجاها سکنی دارند از
تیره چچن شل نوبردی و خوش کلدی و از آنجا به یه کرزل و بعد از آن از رود آق سو
عبور شد کالسکه را با آب زدند آبش بدرنگ و گل آلود بود از آق سو بان طرف
تیره کومیک که جزء چچن است می نشینند بعد از رود یمان سو عبور شد که واقعاً
آبش بسیار بد است بعد از رود یارق سو که آب زیاد بدرنگ بدی داشت و باز
کالسکه را آب زدند پس از آن وارد خاصه یورت که منزل است شدیم
چچنها سورنا و دل را مثل طوایف اکراد ساوج بلاغ کری و چهار دولی وغیره میزنند
از خاصه یورت باید به بندر پطروسکی رفت صبح زود بر خاسته سوار کالسکه شده
راندیم صحرا قدری خشک و گرم است دست راست بفاصله کمی منتهی به تپه میشود دست چپ
جلگه است راه زیادی که طی شد از کالی سرازیر شده از یک رودخانه گذشتیم که
آنجا سرحد مملکت ترک است با داغستان و رودخانه آب زیادی داشت از طرف

رودخانه روسها قلعه بنا کرده که همیشه سالدات و سوار در آنجا ساخلو است بعد از رودخانه
دیگری عبور شد اینجاها دست راست بکوههای سخت و دره های پر درخت مهیب داغستان
منتهی میشود اینجاها هم قلعه و ساخلو از دولت روس بود قدری دیگر که راه طی شد
از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر ارس آب داشت و جسر طولانی بر روی آن کشیده
بودند گذشته رسیدیم بآبادی چریورت اینجا آبادی و عمارات خوب و سربازخانه ها
و قراولخانه با افواج و سواره و صاحبمنصبان یاد ساخلو دارند کنیاز ملیکوف که
اصلش گرجی و حالا حاکم داغستان است با همه صاحبمنصبان نظامی و قلمی حاضر بودند
افواج صف کشیده و ایستاده موزیک میزدند پیاده شده از جلو قشون گذشته وارد
عمارت که نهار حاضر کرده بودند شدیم این کنیاز ملیکوف بیست و دو سال قبل از این
وقتی که مارشال بریاتینسکی جانشین قفقاز بود با ایلچی گری مأمور طهران شده بطهران
رسیده بود خلاصه نهار خورده سوار شده راندیم این آبادی چریورت در حقیقت
همه از قشون و ساخلو و خانها و عمارات مال صاحبمنصبان و غیره است از اهل
داغستان هم چند خانواری آورده و نشانده اند از زنهای صاحبمنصبان که مثل
خانمهای فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از رعایای داغستانی که امروز در عرض
راه و اینجاها دیدیم بالنسبه بطایفه چچن ها و غیره قدری مفلوک و فقیر بودند بعد از آبادی

چرتورت الی پطروفسکی دیگر آبادی نیست مگر سه چاپارخانه بسیار مختصر که اسب عوض
میشود دست راست نزدیک جاده تپه های بلندی است که جنگل بوده و اشجار را بریده
و حالا همان ریشه ها مانده و سبز شده پشت این تپه ها کوههای بزرگ داغستان
و غیره است دست چپ الی آخر که منتهی بدریا میشود همه جا صاف و مسطح و بعضی جاها
زراعت و باقی علف و غیره است اما بسیار صحرای مهیب دلگیری است آب بسیار
کم دارد گاهی یک نهری دیده میشود که از رودخانه برای زراعت بصحرا آورده اند
آنهم آبش لجن و گل آلوده بود امروز در هر چاپارخانه سواره زیادی از قزاق حاضر بودند
که نوبه عوض میشدند و همه جا پیش و پس کالسکه ها ازدحامی از سواره بود و گاهی هم
در صحرا مشق و اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود یکدفعه از دست چپ صحرا
دیدم از کنار افق ابر سیاه تیره برخاست کم کم معلوم شد این ابر متحرک است
تا قدری که بلند شد دوربین ملاحظه کرده دیدم همه این سیاهی ملخ است الحمد لله
که اینهمه ملخ نزدیک ما نیامده بحاصل ذرتی که پائین تر از ما بود ریخته قدری هم که باز
از حساب و شمار خارج بود از بالای سر ما گذشتند ما هم تند رانده از آن محل گذشتیم
قدرت خداوند را از اینجا شخص میتواند بفهمد که اینهمه ملخ یعنی چه بکجا میروند چه می کنند
و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین ملخها در یکروز یکشهر را میخورند و تمام می کنند

کاهدی

کاهدی با هیچ حربه چاره نمیتواند بکند خیلی هم ملخ بزرگ درشت و چیزی غریب بودند
الحمد لله بخیر گذشت و روی کالسکه ها نریختند همینطور راندیم تا دو ساعت بغروب مانده
Petrowsky
بندر پطروفسکی رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و تپه های سبز است صحرای پر علف
خوبی دارد بلدرچین زیادی داشت خود آبادی پطروفسکی هم در روی تپه و کنار دریا
واقعست و سهها در آبادی اینجا خیلی زحمت کشیده اند اول آبادی قدری دورتر از اینجا اسمش
ترخو بوده است بندر جلو دریا را با سنگ و آهک و سنگهای بسیار بزرگ بقدر سیصد ذرع از دومان
خارج نموده حوض کرده اند و یک راه باریکی که کشتی داخل شود از دریا گذاشته برای
اینکه کشتی از صدمهٔ امواج آسوده اینجا لنگر بیندازد عمارت حاکم نشین که خود کنیاز ملیکوف
در کنار دریا ساخته است برای ما زینت کرده شهر را چراغان و آئین بسته از بیرق و مشعل و غیره
و از هر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی فرنگی داغستانی قزاق گرجی عثمانی و غیره
Begliaroff
پیاده شده از جلو صف نظام گذشته وارد عمارت شدیم بگلروف و ناظم خلوت
و آئین حضور که بارها از ما یکروز جلوتر آمده بودند با حکیم الممالک و دندان ساز
Alexandre Césarevitch
که از راه حاجی ترخان عمدهٔ بارها را یک روز پیش از ما آورده داخل کشتی ما کرده
بودند همه دیده شدند کشتی که ما باید سوار شویم و اسمش الکسندر سزاریویچ باسم ولیعهد روس
Mercure
و مال کمپانی مرکور است در لنگرگاه حاضر بود بواسطهٔ عدم اعتبار دریا عجله داشتیم

که زود بکشتی برویم و از اینطرف کنیاز ملیکوف تدارک شام دیده شهر را چراغان
کرده بود بعد از یکساعت توقف در عمارت رفتیم بکشتی یعنی سوار کالسکه شده رو
بدریا رفتیم کنیاز ملیکوف و همه صاحب منصبها حاضر بودند راه سرازیب بود با کالسکه
همه جا رفتیم تا دم پل چوبی بلندی که روی آب تا کشتی بسته بودند آنجا پیاده شده الی کشتی
پیاده رفتیم چون نمیدانستند که معجلاً میخواهیم برویم کشتی را آتش نکرده بودند سه ساعت
طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند سپهسالار اعظم و سایرین باز بعمارت رفته
شامی که کنیاز ملیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام کنیاز ملیکوف را احضار
کرده اظهار کمال رضامندی خود را از زحمات و خدمات او کردم و حقیقه در منازل
عرض راه از زدن چاپار و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار و غیره ذره کوتاهی
نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کم عمقی
خروج از این حوض و بندر که مثل یک رودخانه ایست در شب مشکل بود بسیار با تأنی
براه افتادیم یکساعت طول کشید عبور از بندر تا بوسط دریا کم تند کرده ایم
هوا هم خوب و مساعد بود اما دریا هرقدر آرام باشد قلب شخص اطمینان ندارد
حالا قدری اسامی احوالات عرض راه امروز را مینویسیم دهات عرض راه از خاصه یورت
الی پطروفسکی از اینقرار است اول مچیک دوم انگل آغول سیم قاریورت

بعد کیرزیل بعد خامایورت قریه یاق سای دست چپ هزار و دویست خانوار
مسلمان داغستانی دارد که از دور پیدا بود دست راست در دامنه کوه بلیت آل آغول
و قالا تیا پیداست اول رودخانه که عبور شد یاق سای است که سرحد چچن با داغستانست
بعد پاریخ از این رودخانه که میگذرد طایفه قوموق داغستان می نشینند زبان
اینها ترکی جغتائی است و صنعتشان این است که زنهاشان برک داغستانی
میبافند و مردها آهنگری و اسلحه سازی میکنند از هرقسم رسیدیم بچاپارخانه
چاپ چاق از آنجا بقریه قارلایورت که در کنار رودخانه آق داش واقع و همانجا
سرحد چچنها و ترک است با داغستان و روسها هم در آنجا قلعه دارند بعد از رودخانه
قوی سو که بسیار بزرگ است و جسر دارد گذشته به چریورت که نهار خوردیم رسیدیم
از چریورت بچاپارخانه شامخال و کرمانی که در کنار رود داوزن که بسیار کوچک است
واقع است بعد به پطروفسکی بنای پطروفسکی و آبادی آنجا از سنه ۱۸۴ مسیحی است
و حالا ده هزار نفر جمعیت دارد و شهر دربند هم جزو حکومت داغستان است
خلاصه دریا خوب بود اما باز هم طوفان داشتند جنرال کوشلوف مهماندار و ملوتن
دامیرال بزرگ کشتی که مرد ریش سفید مجربی است با سه نفر معاون و نایب خیلی با وقوف
درکشتی بودند عمله جات کشتی بادکوبه هستند یکدسته موزیکانچی روس هم با تمام بارها بینی

ما و جمیع ملتزمین در این کشتی بودند سوای محقق که در روسیه عرض کرد باز او را اینجا پاری بطهران
بفرستم با او گفتم مثل سفر سابق فرنگستان گویا باز عقب بمانی آن بود که رفت و تلگرافی
در خاصه یورت از او رسید که در حاجی ترخان ناخوش شده مانده است
و احتمال دارد در ماه رمضان بطهران برسد وقت غروب از آبشاران بادکوبه
گذشتیم که تنگه بسیار بدی است اطراف سنگ و جزیره دارد که خیلی در گذشتن
از اینجا احتیاط لازم است الحمد لله تا روشن بود گذشتیم و کشتی حقیقةً بسیار خوب
راه میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سه فرسنگ و نیم یقیناً دو سال است
این کشتی را در انگلیس ساخته و باین دریا آورده اند کُنت زالوسکی وزیر مختار اطریش
هم که مأمور ایران است از روسیه همراه و در کشتی است شب سه شنبه ۲۲ بعد از شام
خوابیدم اما هیچ خوابم نمی برد اولاً از زنجیرهای در کشتی که متعلق بسکّان است
و کشتی را با سکّان براه نمائی قطب میگردانند بسمت مقصود و در گرداندن سکّان از
زنجیرها بواسطه حرکت صدای منکری احداث میشود باقسام مختلف مثل صدای مرغ یا وزغ
یا گاو و یا اشخاص زخم خورده ناخوش که بنالند ثانیاً از اول شب دور افق برهم
خوردگی پیدا کرده باد میآمد و ابرهای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردگی
هوا میبود هر قدر غلطیدم خوابم نبرد گاهی از پنجره نگاه بدریا میکردم

میدیدم آب دریا خیلی بالا آمده موجهای بزرگ پیدا شده باز بخیال می افتادم میخوابیدم
کم کم کشتی بنای حرکت و تکان را گذاشت و ما را میغلطاند بالاخره الی صبح خوابم نبرد
برخاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بعرشه کشتی عروج کرده دریا را تماشا
کردم آفتاب که برآمد کم کم هوا رو بآرامی گذاشت و باد مساعد آمد ابرها هم متفرق شدند
هوا اعتدالی پیدا کرده آمدم پائین یکساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته باز گردش
کردیم دریا آرام و بسیار خوب بود شکر کردم و نهار خوردیم در این بین امیر آل پیغام
فرستاد که سواحل گیلان پیدا شد بسیار مشعوف شده آمدم بالای عرشه کشتی با دوربین تماشا
کردم سواحل را دیدم کم کم بُرج انزلی که شش سال قبل بحکم ما ساخته شده بود با یکباغ
بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر بلنگرگاه بندر انزلی رسیدیم کشتی لنگر انداخت
اگر چه مردم آمدن ما را فردا که روز پنجشنبه بیست و چهارم است میدانستند اما همه در ساحل حاضر
و ایستاده بودند کرجیهای انزلی آمدند دور کشتی را گرفتند کشتی بخار مخصوص ما که در انزلی است
قدری دیر رسید چون نمیدانستند امروز میرسیم آتش نکرده بودند مهدیقلیخان و امین السلطنه
و سلطان حسین میرزا و حکیم طولوزان و چند نفر دیگر بکرجیهای انزلی نشسته رفتند بانزلی
کرجیها را آب دریا خیلی بالا برده پائین می انداخت بعد از یکربع ساعت کشتی بخار
ما رسید بکشتی بزرگ وصل کرده تخته پل انداختند رفتیم میان کشتی خودمان باهم نوکرها

جنرال کوشلوف مهماندار دیلوتین و امیرال و غیره آمدند بکشتی وداع کرده مرخص شدند
کمال التفات از هر جهت در حق آنها مبذول شد حکیم الممالک در کشتی روسها ماند که بارها را
از عقب بفرستد ما راندیم برای ساحل و الحمد لله تعالی بسلامت وارد انزلی شده
شکر خدا را بجای آوردیم (اشخاصیکه از طهران و غیره آمده بودند و در اینجا بحضور رسیدند

علاء الدوله　اللهقلی میرزا ایلخانی حاکم همدان که از همدان آمده بود
حاجی خازن الملک　معیر الممالک　ساری اصلان　امین خلوت
قوللر آقاسی باشی　فراشباشی　غلامحسین خان پیشخدمت　نایب ناظر
میرزا زکی ضیاء الملک حاکم گیلان　محمد ابراهیم خان برادر فرخ خان　حسینقلی خان
میرشکار با اتباع　محمد حسن خان پیشخدمت　مسرور میرزا پیشخدمت
میرزا عبدالله خان نوری پیشخدمت　میرزا احمد خان پیشخدمت پسر علاء الدوله
فضل الله خان شاطرباشی　مشکور میرزا　جبار خان　اسحق خان پیشخدمت
علینقی خان پیشخدمت　غلامحسین خان اشرفی　شیخ الاطبا　آقا حسینعلی آبدار
حاجی قاسم　باقر خان سرهنگ　موزیکانچیها　از فوج ششم تبریز دویست نفر

خلاصه روز چهارشنبه بیست و سوم رجب که وارد انزلی شدیم دو شب در انزلی
توقف کرده جمعه بیست و پنجم به شهر رشت آمدیم دو شب هم در رشت اتراق کرده

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموال

یکشنبه

یکشنبه بیست و هفتم بسمت دارالخلافه حرکت کردیم منزل بمنزل آمده روز جمعه هشتم
شهر شعبان المعظم بسلامتی و خوشی وارد دارالخلافه طهران شدیم نایب السلطنه و سایر وزرا
و نوکرها هم که در طهران بودند در قزوین و کرج و کن تا ورود طهران متدرجاً
آمده بحضور رسیدند

بارس ئیل سنه ۱۲۹۵

برحسب اراده علیه همایونی در دار الطباعه خاصه مبارکه بتوسط و اهتمام این چاکر آستان جهان پناه
صنیع الدوله سمت ترقیم و انطباع یافت
فی غره شهر صفر المظفر ۱۲۹۶
بارس ئیل روز
میلاد همایونی

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

ترجمه و استنساخ و انطباع در هر جا و هر مملکت موقوف باجازه و اذن رئیس
دار الطباعه خاصه دولت علیه است

سال ۱۳۴۸ [illegible]
بازبینی شد [illegible]